

فرمان

اثر

مهدی طاهری یزدی

۱۳۴۲

مرکز فروش

بنگاه گلجهار یزد

بها ۳۰ ریال

چاپ گلجهار یزد



منجی عالم بشریت حضرت رسول اکرم
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اسکن شد

فرمان

بسی میوزد مشکبو بادها که مارفته باشیم از یادها

این یاد داشتها که بخواهش چند تن از دوستان موافق
و یاران مساعد و دبیران دانشمند بچاپ رسیده
و مطالعه آن برای عموم بویژه دانش آموزان و دانش دوستان
بسیار مناسب و مفید است
(بنام فرمان نام نهاده شده))

اثر مهدی طاهری یزدی

۱۳۴۳

از انتشارات روزنامه طوفان-یزد

چاپ کلبه ر یزد



بسم الله الحمید المجدید



پرورد گاری را ستایش سزااست و آفرید گاری را نیایش رواست که انگشت تربیتش در عرصه گاه گیتی صور جمیله و صنایع مستظرفه بکار برد در تشکیلات سلطنتش هر ذی روحی شغلی را شاغل و در تنظیمات مملکتش هر عضوی بعملی عامل : و درود بی پایان بر برگزیده عالمیان پیمبر اعظم «محمد مصطفی» صلی الله علیه و آله وسلم که فرمان الهی برعهده حکمتش محول و اخطار احکام یزدانی در کتاب مبینش مسلم و ثنای بلا انتها بر پیروان پاک او باد : کل یوم هو فی شان - هر روز روزی ، هر موقعی اقتضائی ، و هر عصر وزمانی مقتضیات خاصی دارد کسا نیکه بخواهند یمقتضیات تسلیم نشوند و تن در ندهند و وضعیت خود را با آن تطبیق نکنند از بین میروند این اصل طبیعی و نا موس خلقت است تطابق اصل خلقت و ناموس آفرینش است موجود باید خود را با محیط تطبیق دهد در ملتها و جماعات نیز این اصل جاری و ساریست پیشوایان دین هم اینگونه موارد را در هر عصر و زمان نی تذکر داده و بدان اشاره فرموده اند

حضرت امیر میفرماید اولاد خود را بغیر آداب و اخلاق خود تربیت کنید زیرا

آنها برای غیر زمان شما هستند •

برای آنها که میخواهند به باریکترین نقطه یک جویبار کوچک حیات برسند و باهزاران بیم و هراس خود را بطرف دیگر برسانند ، برای آنها که در قرن بیستم زندگانی بشری با سلاح اولیه عمر آدمی مسلحند و بجای سلاحهای شگفت انگیز تمدن عصر اتم میخواهند سلاح موریانه زده و پوسیده دیروز را بکار اندازند ، برای آنها که هنوز بیدار نشده و در خواب خرگوشی فرو رفتند و میخواهند بخرافات احلام اوهام طلسم و جادو متکی باشند و

بالاخره برای آنها که در ساعات بحرانی زندگانی و در بر جسته ترین دقایق حیوٰۃ مدهوش باده غفلتی و خمار و مستند و مقتضیات را منظور ندارند هرگز و هرگز سعادت و موفقیت نخواهد بود، و حالات زندگی بذائقه ایشان نخواهد رسید، و نعمات این مرغ خوش الحان را نخواهند شنید برای آنها که منتظرند دستی از غیب برون آید و کاری بکند و طومار فعالیتها را درهم پیچیده و برنامه ای جز تنبلی لاقیدی شکم پرستی و خیره سری ندارند و مقتضات را نمی شناسند باید برای همیشه تو سری خور خودی و بیگانه باشند :

ان الله يريد بكم اليسر ولا يريد بكم العسر - خداوند تمام خوبیها، سعادت رستگاری را برای بشر آفریده است آن ماهستیم که با ندانم کاری و اندیشه های پست و شیطانی و پندارهای زشت و نکوهیده حقایق را لگد مال و اوهام و خرافات را می پرستیم و باخود پسندی و غرور بیجا دنبال سعادت و بهشت می دویم آن ما هستیم که از صراط مستقیم منحرف و با ذلت و ضلالتی فقر و بد بختی عدم تفکر و تعقل دست و گریبان و با چشمهای اشکبار و با مرضهای صعب العلاج با معاذیر بدتر از گناه میگوئیم (خدا خواسته) در صورتیکه اینها خواسته و عکس العمل کارهای خودمان است، باید جوانان تحصیل کرده ما که با هزاران تأسف اکثر رفتارشان مایه شرمساری و خجالت است هر چه زودتر بخود آیند بیدار شوند و با قدمهای سریع و محکم، خویشتن را آماده نهضت سعادت بخش و تکامل نمایند.

فرشته ترقی و تکامل و ملک سعادت و اقبال هدیشه بر فرق عناصری و فداکار می نشیند موقع شناسی و انطباق وضعیت خود با مقتضیات بیرق زیبا و بلند غلبه و نصرت است گوهری ارزشمند و لوء لوء گرانهای حیات است :

تنها جوانان دانشمند و مذهب الاخلاق و تربیت شده هستند که باید بدین تند باد و صرصر یأس و جرمان فائق آیند، و ذرا اقتباس فواید و اقتناص (۱) شوار دجه بلیغ

نمایند تا بمعراج سعادت و اوج آسمان عزت و سرفرازی برسند و در این خجسته فصل کامرانی ایران عزیز با گل و ریحان خوبی و زیبایی طراوت و درخشندگی در زیر شہر همای سعادت و کامرانی و در پرتو درخشنده ای که دست توانائی برای آنها فراهم آورده دین خود را بکشور ادا نموده بلکه ایران پیر در سایه همت جوانان دانشمندش جوانی را از سر گیرد :

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الى النور خداوند یار و یاور کسان است که از تاریکی جهل و نادانی غفلت و خیره سری بنور علم و دانش و معرفت گرائیده اند آنها هستند که بر پشت براق سعادت و اقبال و عظمت بسوی مقصود طیران نموده و به هدف رسیده اند

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

آنچه فعلا ما داریم ، می بینیم ، مشاهده میکنیم هما نایک همای خیا لی است که سایه موهمی بر سر ما افکنده است ملت ما هنوز که هنوز است در جای خود ایستاده و در جامیزند و بسوی ترقی واقعی و تکامل که منظور عقلا و دانشمندانست بطوریکه شاید و باید پیشرفت نموده است :

چون شروع این مختصر در روز بعثت حضرت ختمی مرتبت اتفاق افتاده اینک یکی دو مقاله را اختصاص بآن سرور میدهم و از خداوند سبحان یاری میطلبیم و بفضل او اعتصام همی جوئیم و بمصداق الفضل ما شهدت به الاعداء نخست عقاید توماس کارلایل نشر نویسنده مورخ - فیلسوف انگلیسی را که در دسامبر ۱۷۹۵ میلادی در یکی از شهرهای اسکا تلند متولد شده و کتب و نوشتجات تصنیفات و تألیفات او بسیار معروف و مشهور است و در باره پیغمبر بزرگ اسلام نیز اظهار نظر نموده مباردت می ورزیم :

شکر الله که نمر دیم و رسیدیم بدوست آفرین باد بر این همت مردانه ما

میگوید- انسان بواسطه خود پسندی بضالالت افتاده است و حب نفس را قانون زندگانی

قرار داده است و سعادت صوریرا مقصد اصلی حیات می شناسد باید بنوع بشر تعلیم داد که کلید سعادت د و جهان و قان و ن اصلی حیات ترك نفس است نه حب نفس اینك مختصری از سخنان او در باره پیغمبر اسلام میگوید بزرگترین نك و عار برای افراد عصر حاضر که دعوی تمدن میکنند آنستکه دیانت اسلام را باطل و شارع آنرا کذاب بدانند این سخنان سخیف و باطل مایه شرمساری گویندگان آنست چه رسالتی را که این پیغمبر ادا نمود متجاوز از ۱۳ قرن است که برای ۲۰۰ میلیون نفوس بشری مانند چراغ نور بخش هدایت بود این نفوس را خداوند مانند ما خلق کرده آیا ممکن است دیانتی که اینهمه نفوس در اینهمه زمان با آن زندگی نموده اند مبنی بر کذب و خدعه باشد .

آیا ممکن است که شخص دروغگو که قادر بر بنای کوخی نیست کاخی باین عظمت بنا کند مرد بزرگ که موضوع سخن است محال است دروغگو باشد هر فضیلت و خلق نيك که از او ناشی شود بواسطه راستگوئی و راستکاریست خلوص و راستی او این صفت مرد بزرگ است در باره محمد (ص) که از بزرگان عالمست با آنهمه صفات نيك نمیتوانیم عقیده دیگری داشته باشیم جز اینکه پیغمبری بود که از ابدیت مجهولة الکنه برای سعادت بشر برسالت آمد کلام او از دیگری اخذ نشده بود بلکه از کنه و اب حقایق اشیاء صادر شده است .

چه مرد بزرگ در نظر من مخلوق قلب دیا و نهاد آفرینش است و جزئی است از حقایق جوهریه اشیاء که خداوند باو علم و حکمت آموخته است تا اینکه دیگران بسخن او گوش دهند و بسر منزل سعادت رسند ، محمد قطعه ای از حیات ازلی و پاره ای از ابدیت بود و قلب طبیعت در برابر او شکافته شده و بوسیله او نوری تابید که عالم را منور ساخت ، مرد بزرگ محتاج بمعلم و مربی نیست پیغمبر اسلام نزد هیچ استادی درس نیاموخت در آن زمان صنعت خط تازه وارد بلاد عرب شده بود و ظاهراً آنستکه محمد بمکتب نرفته و خط نوشته آنچه

آموخته بود از زندگانی صحرا و مدرسه طبیعت بود، کتاب کون را مطالعه نمود، آنچه آموخت به بصیرت نفسانی و معرفت معنوی آموخت اگر علوم عالم را نمیدانست بر وی زیانی نداشت چه وی بنفسه از تمام علوم عالمیان بی نیاز بود، بعضی از مسیحیان گمان میکنند که پیغمبر اسلام برای حب شهرت و کسب جاه و سلطنت قیام فرمود این تهمتی است واضح چه در دل این مرد بزرگ که زائیده صحرا و بیابان است افکاریکه آلوده بطمع دنیوی و آرزوهای خسیس جهانی است راه نمیتوانست یافته باشد،

این نفس بزرگ و روح صامت و فقیه خود را بخلوص نیت و صفای عقیدت مرهون است اگر غیر از این بود چگونه هنگامی که سخن میراند تمام گوشها برای اصغای کلمات او حاضر و تمام دلها مستعد قبول آنها میشد.

و در جای دیگر میگوید اسلام که نامدیانت محمد است عبارتست از تسلیم امر بخداوند و تقویض امور باو و اذعان بعظمت او و خضوع در برابر حکمت او و رضا و تسلیم بر قسمت او که هر چه بخواهد خیر است و هر چه بکند پسندیده است و از اینجا است که (گفته) شاعر آلمانی گفته است که اگر اسلام اینست هر مرد فاضل و شریفی مسلمانست.

و در جای دیگر میگوید محمد در موقعی آمد که طبقات نصارا بازار جدال لفظی را گرم کرده بودند و با دلائل و براهین و احتجاجات بر یکدیگر میتاختند و از حقایق بزرگ که خداوند انسان را برای درک و فهم آنها آفریده است دور مانده بودند، در آن موقع که بازار سخنوری و یاوه سرائی گرم بود اسلام آشکار شد و این ملل کاذب و نحل باطله را محو و معدوم ساخت و سزاوار بود که محو شوند زیرا اسلام حقیقتی بود که از قلب طبیعت خارج شده بود و آتشی بود که در آن موهومات اعراب بت پرست و جدلیات نصارا را تماماً بسوخت، آری هر چه باطل است هیزم خشکی بیش نیست و آنچه حقیقت است آتشی است جاودانی، و نیز جای دیگر

میگوید پیغمبر اسلام سالها دراز ر سالت خود را بعدا لمیان ابلاغ مینمود و اشراف قریش حتی اقوام و اقارب او با او مخالفت میکردند تا اینکه روزیکه میگفت آیا کسی بیازی من و اعلام کلمه حق قیام خواهد کرد تنها کسیکه دعوت او را اجابت نمود طفلی بود ۱۶ ساله (علی) نام تمام بزرگان مکه و اکابر قریش و اقوام و اقارب او صاحب دعوت و ناصر او را مضحکه نمودند لیکن اشتباه نمودند و ندانستند که اینکار بیهوده و عبث و بازی نیست، ما نمیتوانیم از ستایش و مدح علی خودداری کنیم زیرا او جوانی بود شریف القدر و بزرگمنش سرچشمه رحمت و احسان و مظهر بزرگی و دلاوری شجاعت بی مانند او با مهربانی و لطف و رأفت آمیخته بود و عدل و داد تنها شعار اخلاقی این پهلوان مذهبی بشمار میرفت بهترین شاهد این مدعا عبارتی است که پیش از رحلت خود فرزندان خود در باب قاتل فرموده «ان اعش فالامرالی و ان مت فالامر لکم فان اثرتم ان تقتصوا فضر به بضره و ان تعفوا هو اقرب الی التقوی» یعنی اگر من زنده ماندم عفو یا قصاص ضارب با خود من است و اگر درگذشتم اینکار با شما است و لی اگر خواستید او را قصاص کنید در برابر ضربتی که وارد آورده است يك ضربت تنها بنید و اگر از او درگذرید و خطای او را ببخشید به پرهیزکاری و جوانمردی نزدیکتر خواهد بود سخنان فیلسوف انگلیسی تمام شد •

تحولیکه محمد بوجود آورد

وقایعی که بوسیله بزرگان و نوابغ عالم بوقوع پیوسته برد و قسم است: هرگاه منتهی بفتح ممالک و استیلای بر کشورهای وسیع شده باشد مادی است و اگر منجر بانقلاب فکری و تغییرات اساسی در وضع عقاید مردم و اصول و قواعد حیات اجتماعی و تعلیم و تربیت شده

باشد معنوی است بنا بر این مقدمه فتوحات داریوش و اسکندر و سزار یا اتیلا و چنگیز و تیمور و نادرشاه و ناپلئون جنبه مادی داشته و ظهور مسیح و رستاخیزهای قرون وسطی و انقلاب کبیر فرانسه جنبه معنوی را دارا بوده است.

ولی هر يك از این دو قسم را اگر خواسته باشیم جدا جدا یا توأم با یکدیگر با واقعۀ میلاد محمد (ص) که منتهی بظهور اسلام گردید مقایسه کنیم و بسنجیم می بینیم که از حیث عظمت هر قدر هم بزرگ باشد باز هم کوچک بنظر میرسد چرا برای اینکه میلاد محمد و ظهور اسلام اولاً هم دارای جنبه مادی و هم معنوی بوده ثانیاً تأثیر آن در روحیه بشر و انقلاب فکری با هیچیک از نهضت‌های فکری دیگر قابل مقایسه نیست اسلام یگانۀ مسلك و نخستین آئینی است که دو جنبه مادی و معنوی را در آن واحد در خود جمع کرده و موجب فتوحات کشوری و انقلاب فکری نیز بوده است هیچ تردید نیست که فتوحات اسکندر خیلی بزرگ بود ولی نسبت بفتوحاتی که ده سال پس از وفات پیغمبر نمودند کم و محدود میباشد.

البته شورش کبیر فرانسه نهضت شگرفی محسوب میشود زیرا نظم و آئین فرما نروائی و اداره شئون عمومی را اول در فرانسه سپس در بسیاری از نقاط عالم منقلب نمود با اینحال بتأثیراتی که دین اسلام از آغاز ظهور تا بحال بطور مستقیم در نفوس پیروان خود و از راه غیر مستقیم در افکار نوع بشر گذارده است بطوریکه مدال خواهد شد قابل مقایسه نیست. شورش فرانسه امراض اجتماعی را تشخیص داد و از پی مداوای آن برآمد ولی نتوانست آنها را درمان کند و بالاخره منجر بتولید دیکتاتوری ناپلئون که هستی فرانسه را با آنهمه فتوحات وسیع بر باد داد گردید، و از آن روز تا بحال فرانسه نتوانسته است یکروز آسایش اجتماعی پا برجا و ثابته برای همه مخصوصاً برای مردم تأمین نماید و اوضاع دائم التزلزل او و شکست‌های مہیبی که در جنگ‌های ۱۸۷۰ با آلمان و در جنگ‌های جهانی اخیر بوی وارد

گشت مسلم میدارد که پیشوان آن انقلاب تاریخی مردم و عقیده شان فقط جنبه نظری داشته و شایسته عمل و اجرا نیست :

ولی اسلام و اصول آن برعکس هم برای مسلمانان دوره های درخشنده و روشنی بوجود آورد و هم موجب آگاهی سایر ملل و ترقی نیروی فکری و اجتماعی آنها شده است : یکی از محققین علماء ادیان که معتقد است بودا درهند و کنفوسیوس در چین و زردشت در ایران مقام پیمبری را در میان ملت‌های خود داشته و موجبات تحولات بزرگی در اصول زندگی افراد نوع خود شده اند وقتی بنام محمد (ص) میرسد میگوید همه باید درمقابل صاحب این اسم سر تعظیم و تکریم فرود بیاورند : نه تنها زردشت و بودا و کنفوسیوس بلکه عیسی و سایر انبیاء بنی اسرائیل باید از مکتب محمدی درس تهذیب اخلاق نوع بشر و حسن تدبیر شئون زندگی فردی و اجتماعی بیاموزند ، آنها آنچه را گفتند درعین اینکه مربی و رهبر بسوی اخلاق نیکو میگردید جنبه عملی نداشت و اگر از بعض جهات قابل و شایسته اجرا میبود تنها بزمان یا کشور خودشان اختصاص داشت ولی آنچه محمد (ص) گفته و تعلیم داده است در هر زمان و در هر کشوری شایان اجرا و تطبیق است امروز در چین باوجودیکه مسلمانان آن دیار در درجه اقلیت و یک‌عشر نفوس کشور آسمانی را تشکیل میدهند معذک عنصر مترقی و لایق آن جمعیت کثیره و انبوه غالباً از این چهل ملیون مسلمان آن کشور بیرون آمده اند ، و در تمام ادوار چه در عهد امپراطوری چه در دوره جمهوری مسلمانهای چین شئونات و مقامات بزرگی داشته و مردم برازنده آن سامان شمرده شده اند و نسبت بآنهائی که پیرو آئین بودا و کنفوسیوس هستند از همه حیث ممتاز ترند در هندوستان هم احوال اجتماعی بر همین منوال است و طبقه مسلمانان آن اقلیم وسیع چه از حیث تعقل و تفکر و چه از حیث زندگی بر هموطنان خویش یعنی آنها که آئین بودا و برهما دارند امتیاز دارند ، و در عین همین حال از پیروان سایر مذاهب و کشورهای

دیگر مشاهده شده مخصوصاً در آن دوره ها که مسلمانان بیش از امروز بآداب و سنن دینی خود پا بند بوده و بشعائر آن احترام مینموده اند . اینها خلاصه مطالعات و ملاحظات کسی است که از روی بیطرفی بی اینکه خود مسلمان باشد در باره مزیت اسلام گفته است و چنانچه بخواهیم بد انیم مزیت و برکت این دین را در پیروان حقیقی آن یعنی مسلمانان صدراسلام بسنجیم کافیهست که حیات پریشان عربهای جاهلیت را با آنهائیکه تبدیل عقیده نموده مسلمان شدند مقایسه کنیم و خیر و برکت و نور و سعادت را که در پرتو میلاد محمدی (ص) و ظهور او به پیمبری نصیب مسلمین عرب گردید حساً معلوم داریم .

روز ۱۷ ربیع الاول در یکی از بزرگترین خانواده های مکه معظمه از یکی از شریف ترین زنان نجیب واصل آن شهر که شوهر جوانش تازه ازدنیا رفته بود بدنیا می آید و این خانواده نجیب و شریف حیثیت شان بیش از سرمایه و دارائی شان میباشد و از يك زن جوان آمنه نام و چندین کنیز و دو نفر غلام تشکیل می یابد ، مرد این خانواده عبدالله ابن هاشم ابن عبدمناف است که محبوب ترین فرزندان پدرش بوده و بقصد تجارت از مکه بمدینه سفر کرده و در آن شهر در گذشته است ، در چنین هنگامی این نوزاد ارجمند که پس از چهل سال زندگانی دنیا را با جهاد و ایمان خود از ظلمت توحش و بت پرستی و اوهام بصورت نوینی که پیش از وی سابقه نداشت در آورد ، از عهد خرد سالی تا چهل سالگی که دوره کهنولت است یعنی کمال مردی و مردانگی محسوب میگردد تمام اوقات روز و شب خود را به تکمیل نفس و تهذیب اخلاق و نشر فضیلت گذرا نید و وفا و انجام وعد از صفات برجسته و آشکار وی بوده و شخصیت او از موقعیکه به بازرگانی و تجارت اشتغال داشت برانده شد چه در این شغل شریف بقدری پشتکار و صحت عمل و امانت بکار برد که موزرد توجه سرمایه داران گردید و خود نیز صاحب هستی و دارائی شد این دوره از حیات آن بزرگوار میرساند که نظرش در زندگانی تاچه اندازه وسعت داشت

ومزیت تجارت را چگونه بر سایر مشاغل ترجیح میداده است در همین اوقات بود که یکی از سرمایه داران مکه که بانوی شریف و محترمه ای بود از امانت و حسن کفایت حضرتش در عمل بازرگانی استفاده نموده و دارائی خود را با اختیار وی گذاشت و چندی بعد هم شرف ازدواج و همسری با او را حاصل کرد ، این بانو خدیجه است که در سن چهل سالگی بنکاح آنجناب در آمد پا نزده سال بعد که حضرتش بنا بر وحی پروردگار مأمور بدعوت و تبلیغ رسالت گردید همین بانو نخستین کسی بود که دعوتش را پذیرفت و تمام هستی خود را در راه نشر دعوت صرف نمود و قدم بقدم با شوهر خود همراه بود تا روز های آخر سال هشتم از بعثت که مخالفین اسلام با پیغمبر و مسلمانان قطع رابطه اقتصادی و داد و ستد کرده و آنها را در محاصره سختی قرار داده بودند در گذشت این حادثه کافی بود که عزم یک مردیرا که ذخیره اش در دنیا بسته بوجود چنین زن از همه حیث آراسته است سست نماید و او را ولو بطور موقت از پیشرفت مقصود باز دارد ولی چون آن بزرگوار بصحت دعوت خویش اطمینان داشت و آنچه را که میخواست و میگفت بالهام پروردگار بود لذا با اینکه عموی صمیمی و دلسوز خود ابوطالب را که حامی وی بود در همین اوقات از دست داد هیچ شکستی بخود راه نداده بر عکس مراتب عزم و اراده اش تقویت گردید تا بجائی که چند سال بعد کلیه افراد جزیره العرب بحقیقت دعوت او پی برده و خود را با اختیار اسلام در آوردند و از آن تاریخ بود که این جماعت که پست ترین اقوام عالم از هر حیث محسوب بودند وارد تحول عظیمی که نظیر آن قبل از آنها و بعد از آنها در تاریخ بشر سابقه نداشت گردیدند یعنی این جماعت که فاقد همه چیز بودند به یک وضع معجزه آسائی صاحب همه چیز خوبی شدند و بهترین چیز خوب آنها همان حقیقتی بود که موجب تهذیب نفوس ، اتحاد کلمه ، تولید مناعت شجاعت فداکاری در راه حق گردید و با همین سرمایه های پر بها بود که توانستند دنیا را از شرق و غرب بحیطه اختیار خود در آورند ،

و کاری را که هیچ فاتحی تا بحال نتوانسته است بکند در قلمرو خود بجای آوردند چه فاتحین دنیا بطوریکه در آغاز این مقاله بعرض رسید کشورها را فقط فتح میکنند و نمیتوانند دستی در دلها و راهی در افکار و اندیشه های مردم باز نمایند ولی فاتحین اسلامی در پیر تو تعلیماتیکه قرآن بآنها آموخته بود نه فقط ممالك را فتح نمودند بلکه دلهای مردم آن دیار را متصرف شدند و راه تحول فکری جدید را در نفوس آنان گشودند یعنی ایمان و عقیده اسلامی را که با خود همراه داشتند بآنها تحویل داده و با این ترتیب فاتح کشورها ی قلوب و دلها شدند اینجاست که مزایای فتوحات اسلامی و اختلاف آن با فتوحات دیگران جلوه گر میشود و معلوم میگردد که فتوحات اسلام نظیر فتوحات دیگران نیست آن فتوحات تا زمانیکه فاتحین نیرومند و مقتدر باشند در اختیارشان باقی میماند ولی همینکه ضعیف شدند از دستشان میرود لیکن فتوحات مسلمین که متکی به نیروی ایمان بوده اگر جنبه مادی و ظاهری آن از میان برود خاصیت معنوی آن باقی میماند چنانکه تا امروز باقی مانده است. سرزمین ایران ۱۴ قرن پیش فتح گردید حکومت عرب مدتی در این کشور دوام نمود ولی آثار و نتایج آن فتح که تغییر عقیده و تشرف باسلام باشد در این سرزمین از آن روز تا کنون و از حالا به بعد برقرار خواهد ماند. عقیده موسیو دنیان - خاور شناس نامی فرانسه این معنی را بیش از همه مستشرقین مورد توجه قرار داده و مخصوصاً میگوید ایرانیها اگر چندی محکوم دیگران شوند او را بمرور زمان همرنگ خویش میسازند و بار دیگر بجای کمیت خود میرسد ولی با اسلام نتوانستند خاصیت ملی خود را نشان دهند و در مقابل نفوذ آن تسلیم شدند و سلطنت روحی و معنوی اسلام را پذیرفتند و این امر دلیل بر منتهای قدرت و نفوذ روحانی این آئین میباشد و میرساند تحولی را که اسلام بدست پیامبر در عالم بوجود آمده است شباهتی بتحولات دیگر از حیث عظمت و تأثیر نداشته و نخواهد داشت.

بقلم یکی از دانشمندان

در آن روزگار که ظلمت جهل و خودسری و فسق سرتاسر جزیره العرب را فرا گرفته بود ، در آن روزگار که زندگی در آن جزیره وسیع و خشک گاهی تجارت و زمانی بچنگ و خونریزی میگذشت ، در آن روزگار که قبایل متعدد و فراوان عرب هر روز به بها نه ای تازه بر مال و جان برادران خود تجاوز مینمودند ، در آن روزگار که همه خونریزی - دشمنی - کینه توزی و نفاق بود ستاره احمد در آسمان بدرخشید و دیدگان بی نور و بی فروغ جهان را روشن نمود محمد گوهری بود که دست قدرت او را در عالیتزین کاینه ای هستی پرورش داده و نهال وجودش را باغبان آفرینش با آب فضیلت و تقوی سرسبز و سیراب ساخته بود همینکه در چهلمین مرحله عمر پا گذاشت خداوند متعال او را به پیغمبری خویش برگزید و آن چهل ساله مرد را که سخت غریب و بیکیس بسر میبرد و در هیچ خانواده و قبیله تکیه گاهی نداشت با مردمی وحشی و خونخوار بمبارزه در انداخت موهومات طبقاتی را لغو کرد و مسلمانان را در برابر قانون مقدس (قران) بدون استثناء مساوی و برابر قرار داد ، دیگر توانگران خیره سر که از میراث دیگران سیم وزر اندوخته بودند و بر کارگران تهی دست و زحمتکش کبر و آقائی می فروختند نمیتوانستند از موقعیت منحوس خویش استفاده کنند زیرا در قران مجید فرموده آدمیزادگان از نر و ماده آفریده شده و سازمان خانواده و قبیله صرفاً برای شناسائی یکدیگر برقرار شد هر که پرهیزکار تر است در پیشگاه خداوند سبحان محترمتر خواهد بود .

محمد بدنیا آمد برای اینکه پس از چهل سال ناقل وحی باشد و کلام خدا را بر بندگان

او فرو خواند ، محمد كودك بود یتیم بود بی چیز بود ولی خداوند او را در حمایت خود داشت او را پرورش داد بزرگ کرد نیرو بخشید ثروتمند گردانید تا بتواند پیغمبر او بشود چهل سال آفتاب گرم وسوزان عربستان بر او تافت چهل سال شکوفه های بهار و برگهای خزان بر سر او فرو ریخت چهل سال دشتها و کوههای عریان او را همچون جان شیرین در آغوش گرفته تا روز بعثت فرا رسید خداوند او را برگزیده بود در اندیشه بی پایان او در انقاس قدسی او کلمات پر معنی و رفتار بی مانند او همیشه خیر و سعادت آمیخته بود از همان اوان کودکی وجود او وسیله خیر و برکت و صلح و صفا بود هنگامیکه سنك کعبه را با دستهای مقدس خود بر جای نهاد سیل حوادث سهمگین که خونها جاری میساخت سد کرد پاکی و طاعت پرهیزکاری و تقوای او فضیلت و کمال او شجاعت و حق پرستی! و بدو لقب امین بخشید و او را از همه افراد برتر و بالاتر برد خداوند محمد را برگزید که پیغمبر او باشد وحی از لبان مقدس او جاری شد دستورهای زندگی را برای بشر این گمراه سرگردان وادی زندگی تعیین کرد خداوند نوری بر محمد فرود آورد و او را روشن ساخت تا بروشنائی او بشر بتواند راه سیاه و پرخطر زندگی را بسلامت بسر برد ، محمد (مشعل) قرآن را بدست گرفت و دنیا را روشن ساخت محمد برخاست و در راه حقیقت پیکار کرد آری پیکار در راه حق ، در راه فضیلت ، در راه خیر و سعادت ، بشر محمد با خودخواهی با دنیا پرستی با دشمنی و دروغ و کینه توزی و با تمام مظاهر شهوات پست و شیطانی بمبارزه و نبرد برخاست خداوند او را یاری کرد و در این پیکار مقدس پیروز گردانید .

چا دارد ما هم از تار یکپها و آلودگیها بروشنائی و پاکیزگی بگرائیم راه روشن زندگی را اختیار نمائیم ، دشمنیها کینه ها ، غرضها کدورتها را بجهنم بیفکنیم و با اجرای دستور محمد راه بهشت را پیش گیریم بیا ئید دستورات محمد را بکار بندیم و بهشت موعود

را در همین دنیا بوجود آوریم بیا نید در راه تقوی و فضیلت گام برداریم و پیش بر ویم تا زودتر بمقصد و مقصود برسیم هر کس در این راه قدم گذارد گمراه نمیشود و بسعادت خواهد رسید زیرا محمد چراغ را (قران) فرا راه ما نهاده است بیا نید برای نیل بخیر و سعادت به پیکار برخیزیم و با شهوات و پلیدیها و عناصر پست و دروغگو مبارزه کنیم.

و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله اموات بل احياء عند ربهم، کسانی که در راه خدا کشته شده اند زنده ابدی نزد خدای توانا معر فی میکنند:

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - به بزرگی و سعادت نخواهید رسید مگر بهترین دوست داشتنی خود را انفاق کنید

بمناسبت روز مبعث

نور خدا - روزی چون امروز خورشید دگر از افق احدیت سر زد و عالم خاکی مارا با نور خیره کننده خویش روشن و منور ساخت خورشیدی که فروغ او ازلی و ابدی است و هیچگاه افول و غروبی ندارد این آفتاب عالمتاب که نه قطعه های سیاه ابر میتواند صورت تابناکش را پنهان و نه پلاس سیاه شب قادر است آنرا در خود به پیچد جمال بیمثال (محمد) است که بامداد بیست و هفتم رجب بهنگام طلوع فجر صادق برسالت برگزیده شد و بعثت یافت تا با نور هستی بخش احدیت دنیای ظلمت زده آن زمان را روشنی بخشد محمد در آن روز که چهل سال از سن شریفش میگذشت کارنامه درخشان چهل سال زندگی صادقانه توأم با افتخار را بدست داشت و ازبوتہ امتحان مکتب حق پیروز و کامکار بیرون آمده بود بهمین جهت در پیشگاه کبریائی فردی لایق تر از او که باوی بتواند کوس برابری زند نبود

نبود چه بحکم آیه شریفه « **اللّٰهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** » خداوند بهتر میداند که نبوت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را نبی و پیغمبر خویش سازد پیغمبر بزرگ ما مأموریت یافت تا بشر گمراه بخصوص اعراب عصر جا هلیت را که در تاریکی های جهل و نادانی غوطه ور بودند بساحل نجات و رستگاری هدایت کند و اصول اخلاق مرضیه و صفات پسندیده را بآنها بیاموزد چنانکه فرمود « **بَعَثْتُ لَاتِمَمَ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ** » پیغمبر عالیقدر که برگزیده و خاتم جمیع انبیاء است احکام متقن الهی را برای عصر خود تا ابدیت بارمغان آورد و چنین احکامی که حد قضاوت آن آنقدر رفیع و فخیم است که عقل ما یارای درک تمام آنرا دفعه واحده نمی دهد برای عصر پیغمبر و اعصار قرون متمادی بعد تا آنجا که کره خاک بگرد خورشید عالمتاب در گردش و حرکت است کافی و وافیه است چنین احکامی جز در سینه گشاده و مفکره باز و لایتناهی پیغمبر جای نمیگیرد و آنجا آنقدر محمد بخدا نزدیک است که از خدا جدا نتواند بود و بحکم آیه شریفه « **صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً** » میفرماید این رنگ خدا است و چه رنگی بهتر از رنگ خدا میتواند باشد بحق که محمد جلوه حق است « حد کامل » و فناء فی الله است و سزااست که این روز را مبداء آفرینش و روز کمال تجلیات اخلاق و سجیات کامله ربانی بنا میم فخر و مباهات در هر مسلمان جهان تسلیم بحق و سلوک در طریق برگزیده پیغمبران عالمست باید امروز را روزی بزرگ بشماریم و مفتخر باشیم که اصول اخلاقی ما بمتابعت صریح پیغمبر اکرم است و در هر مورد و بهر مناسبت سفارشات رسول اکرم را آویزه گوش و پرده مغز قرار دهیم و در جمیع اعمال و نیات خویش به پیشوای عالم مقام عالم انسانی اقتدا کنیم و از روح پرفتوح و عرش آشیان او استمداد و یاری طلبیم تا ما را در صراط مستقیم و صریحی که برای پیشرفت و تعالی خود برگزیده ایم یاری و مددگاری فرماید -

دانش فرشتگان و آدمیان - از ریچارد هوکر

تا آنگاه که ما در جهان حیات هستیم مغز آدمی بهر کار اعم از تفکرات یا ژرف بینی یا هر آزمایش معنوی دیگر که مشغول باشد هیچ چیز را بی دستیاری تصور و مپندار که تنها گنجینه ذوق و تکیه گاه حافظه است انجام نمیتواند داد، تصور بمشابه سندان است که آدمی همه اندیشه های سخت و ناپخته را بر آن میگوید و بدینوسیله همانطور که نبض نماینده طرز کار قلب است تصور هم محك افکار ما میشود تا آنجا که اندیشه های پاک و پلید ما جز در آن محفظه ای که طبیعت تصور را در آن مسکن داده است از یکدیگر امتیاز پیدا نمیکند و پیشانی ما که دیوار بیرونی این خانه تصور و پندار است ترس از توهمین و بدنامی زود تراز همه جا آشکار میشود و از همین نظر است که در کتاب مقدس مسطور است آنها را که خداوند مورد بخشایش خویش قرار داده و از اضطراب و شرمساری برکنار خواسته است در ناصیه آنها نشانی نهاده است.





این تمثال مبارك از كتاب خطی خمسہ نظامی كه اصل آن در موزه لندن است
وعیناً گراور شده است اخذ گردیده نمایندہ معراج آنحضرت است

از سخنان و یکتاورد لایان - در باره تعلیم

آنها را تعلیم بد هید ، دست آنها را بگیرید ، از تنگنای جهل بالا بیاورید ، در افق نور و حیات و نشاط و صفا سر دهید ، روحشان را از قید تاریکی برهانید ، پایشان را باز کنید تا در دنیای پر افتخار سعادت و دانش پرواز کنند ، از این خرمن سعادت يك خوشه بآنها بد هید ، يك قطره از این آب حیات بآنها بچشانید ، کامشان را از ثمر این درخت که در بهشت برای آدم ممنوع بود شیرین کنید ، روحشان را از این شعله مقدس گرم سازید ، پروبالشان را باز کنید و بگذارید باین چشمه نور نزدیک شوند ، بگذارید این جامه را يك جرعه بسر کشند ، آنها را زنده کنید و از قبرستان فراموشی بیرون بیاورید ، آنها را با حیات آشنا کنید ، آنها را تعلیم بد هید ، تعلیم یعنی همه چیز ، یعنی سعادت و نشاط ، ترقی - صفا - نور - زندگی آنها را تعلیم دهید تا از این چیزها برخوردار شوند ، فضایل اخلاقی را بآنها بیاموزید ، مکارم اخلاق یعنی کلید بهشت - کلید بهشت را در اختیار آنها بگذارید ، کسی که کلید بهشت را دارد میتواند وارد آن شود ، شما کاری غیر از این ندارید که طبقات اجتماعی را روشن کنید روشنی بوسیله نور دانش انجام میگیرد ، این نور افکن قویرا تا اعماق ظلمات اجتماعی نفوذ دهید ، تاریکیها را روشن نمائید ، زوایای تاریک را در معرض این اشعه حیات بخش قرار دهید ، آنها را نورانی کنید ، چشمشان را باز کنید و راه را بآنها نشان دهید تا پیش بروند .

تر جیع بند مر حوم سید احمد ها تف اصفها نی

وفات او در سال ۱۱۹۸

وی نثار ر هت هم این و هم آن

ای فدای تو هم دل و هم جان

دل رها نندن ز دست تو مشکل
 بند گانیم جان و دل در کف
 گر سر صلح داری اینک دل
 دوش از شور عشق و جذبه شوق
 آخر کار شوق دیدارم
 چشم بد دور خلوتی دیدم
 پیری آنجا با آتش افروزی
 عود و چنگ و نی و دف و بربط
 پیر پر سید کیست این گفتند
 گفت جامی دهیدش ارمی ناب
 ساقی آتش پرست و آتش دست
 چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش
 مست افتادم و در آن مستی
 این سخن می شنیدم از اعضاء

جان فشانیدن بیای تو آسان
 چشم بر حکم و گوش بر فرمان
 و سر جنگ داری اینک جان
 هر طرف می شتافتم حیران
 سوی دیر مغان کشید عنان
 روشن از نور حق نه از نیران
 بادب گرد پیر مغیجگان
 شمع و نقل و گل و می و ریحان
 عاشقی بیقرار و سرگردان
 گرچه ناخوانده باشد این میهمان
 ریخت در ساغر آتش سوزان
 سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
 بزبانیکه شرح آن نتوان
 همه حتی الوری و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو

از تو اید و ست نگسلم پیوند
 الحق ارزان بود ز ما ضد جان
 ای پدر پند کم ده از عشقم
 پند آنان دهند خلق ایکاش

گر به تیغم برند بند از بند
 وز دهان تو نیم شکر خند
 که نخواهد شد اهل این فرزند
 که ز عشق تو میدهندم پند

ایکه دارد بتار گیسویت
من ره کوی عافیت دانم
در کلیسا بدلبری ترسا
ره بوحدت نیافتن تا کسی
نام حق یگانه چون شاید
لب شیرین گشود و با من گفت
که گر از سر وحدت آگاهی
در سه آئینه شاهد ازلی
سه نگردد بر یشم ار او را
ما در این گفتگو که از یک سو
هر سر موی من جدا پیوند
چکنم او فتاده ام بکمند
گفتم ای دل بدام تو در بند
ننگ تثلیث بر یکی تا چند
که اب و ابن و روح قدس نهند
وز شکر قند ریخت از لب قند
تهمت کافری بما مپسند
پرتو از روی تابناک افکند
پر نیان خوانی و حریر و پرند
شد ز نا قوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی
گر باقلیم عشق روی آری
بر همه اهل این زمین بمراد
آنچه بینی دلت همان خواهد
دل هر ذره ایکه بشکافی
جان گدازی اگر بآتش عشق
ار مضیق حیات در گذری
آنچه نشنیده گوش آن شنوی
تا بجائی رساندت که یکی
آنچه نا دیدنی است آن بینی
همه آفاق گلستان بینی
گردش دور آسمان بینی
و آنچه خواهد دلت همان بینی
آفتابیش در میان بینی
عشق را کیمیای جان بینی
وسعت ملک لا مکان بینی
و آنچه نا دیده چشم آن بینی
از جهان و جہانیاں بینی

با یکی عشق ورزی از دل و جان تنه بعین الیقین عیان بینی
 که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو

از گفتار حضرت عیسی علیه السلام

از حضرت عیسی مرویست که مرد در وطن قدری نداشت چون غربت اختیار کردند و سیاحت نماید بر قدر و قیمت وی بیفزاید
 بزرگان گفته اند یاقوت در معدن خویش سنگی بیش نیست چون سفر کند خلق را زیور
 باشد و شیر در بیشه بی نام و نشان است چون متحرک شود شیر زیان و عود در جای خود هیزم
 است چون سفر کند معطر ساز دماغ مردم است .

روزی که علی به پیشوائی منصوب شد

آنها که میگویند تاریخ انسانی نمایی است که با تغییر صحنه و تفاوت اشخاص پیوسته
 مکرر میشود سخنی راست میگویند و مسلماً نکته ای که این نمایش عجیب و آشفته و هیجان آمیز
 بر روی آن تکیه دارد کشمکش است که میان خیر و شر صلاح و فساد عدالت و ظلم دائماً
 جاریست . مردان بزرگ که نهضت های دینی را بوجود می آورند نمایندگان و برگزیدگان
 یزدانند که میخواهند بوسیله تعلیمات و فعالیت های خود خیر را بر شر چیره سازند صلاح را
 بجای فساد بنشانند و ظلم را بوسیله عدالت محو سازند و در مقابل آنها استفاده چپ ها و بارازیت
 های اجتماعی که مانند کرم های لجن زار در منجلاب شر و فساد نشو و نما میکنند و مانند
 خفاش در ظلمت ظلم و فلاح و بدبختی عمومی آسایش خویش را میجویند پیوسته میکوشند

تا برای حفظ وجودیت خویش برای ابقای فساد و ظلم از پیشرفت مردان خدا جلو گیری کنند اینان نمایندگان شیطان هستند که میخواهند بد بختی و ستمگری بر جهان حکمفرما باشد و آنها مانند لاشخوره‌های متفور بر جثه قربانیان ظلم و فلاح بسات عیش و نوش بگسترانند: مردان خدا در راه پیشرفت مقاصد خویش از کشمکش با قوای اهریمنی باک ندارند و همینکه کوشش و فعالیت آنها به نتیجه نزدیک میشود و موقع آن میرسد که غلبه عدالت و صلاح و نیکی محقق شود استفاده چپ‌ها با یک مانور ما هر آنکه که نشانه کهنه کاری آنها است خط سیر نهضت تازه را بتقع خود و مصالح کثیف خویش تغییر میدهند و این آفت بزرگی است که غالباً نهضت‌های دینی را از اهداف اصلی خود منحرف میسازد و در سیر دائمی جهان بطرف بهبودی و کمال اختلال پدید می‌آورد و بدون تردید نهضت مقدس اسلام یکی از بزرگترین نهضت‌هایی است که در تاریخ جهان برای استقرار عدالت و صلاح و نیکی و مبارزه با تباہی و سیاهکاری پدید آمده است و تأثیر آن از همه نهضت‌های مشا به خود که از وحی آسمانی سرچشمه می‌گرفته اند پیشرو دامن نفوذ آن وسیع تر بوده است:

داستان غدیر خم که مؤسس این نهضت بزرگ در راه استقرار دعوت خود برداشته و خواسته است دعوتی را که ۲۳ سال تمام در راه انتشار آن رنجها کشیده و زحمات ما فوق طبیعت انسانی را تحمل کرده بود بدست یکی از صمیمی‌ترین و با وفاترین و مؤمن‌ترین و شجاع‌ترین یاران خود بسپارد تا پس از درگذشت او بدون توقف و انحراف بدون تغییر مسیر مطابق نقشه اینکه بر اهنمائی وحی آسمانی از مدتها پیش طرح شده بود در پیشرفت و رواج آن بکوشد. سال دهم هجرت بود و نخستین مرحله پیشرفت اسلام با سیری کند ولی منظم انجام یافته بود اسلام در سراسر عربستان رواج گرفته بود مکه مرکز بت پرستی پای تخت جمهوری بدوی قریش در مقابل نهضت جدید تسلیم شده بود اشراف و مالداران مکه که سالها بزرگترین دشمن

نهضت نوین بودند در مقابل نفوذ آن که از روحهای پاک و مؤمن سر چشمه میگرفت سر تعظیم
 فرود آورده بودند در شمال و جنوب عربستان ندای اسلام بلند بود در جنوب یمن مرکز تمدن
 های بسیار قدیمی و سر زمین قبایل مغرور و جنگجو در مقابل نیروی مسلمانان مطیع شده بود
 و در شمال نفوذ اسلام تا سرحد شام که آنروز هاستعمره دولت مقتدر روم بشمار میرفت بسط
 یافته بود و چند ماه پیش از آن در مرز شام نیروی مستعمراتی روم در مقابل سپاه مسلمین که
 بیست سال پیش گروهی مردم فقیر و وامانده بودند و اکنون نیروئی مهیب و تقوی ناپذیر
 بدست آورده بودند جاخالی کرده و از عرصه جنگ بکنار رفته بودند همه قبایل عرب در مقابل
 نهضتی که مدتها آنرا بدیده لاقیدی نگر بسته و گاهی برای محو آن با مکیان متفق شده و
 عاقبت از عظمت و قدرت آن خیره شده بودند مطیع شده و نمایندگان خود را برسم اطاعت
 بمدینه مرکز دین و دولت جدید میفرستادند آوازه اسلام از حدود عربستان گذشته بگوش
 زمام داران و پادشاهان عصر رسیده بود و زمینه انتشار آن در ماورای عربستان فراهم میشد
 در این میانه مردیکه در مدت بیست سال مبارزه دائمی شب و روز آرام و قرار بر خود حرام
 کرده و يك لحظه از کوشش و تفکر نیا سوده بود مردیکه با فعالیتی معجز آسا از قبایل مختلف
 و نیم وحشی نیروئی عجیب و مهیب فراهم آورده بود که باید چند سال بعد با دو امپراطوری
 بزرگ دست و گریبان شود و یکی را در هم شکند و دیگری را کوچک کند، مردیکه يك تنه
 بر ضد عادات و رسوم قرون قیام کرده و با چند تن یاران جوان و فقیر خود بر قدرت و کثرت
 و ثروت مخالفان تفوق یافته بود این مرد که اکنون پس از سالها رنج و کوشش موفقیت خود
 را میدید و در عین ضعف و فرسودگی خود را در نتیجه این مبارزات و فعالیتهای بی حساب احساس
 میکرد تصمیم گرفت مراسم حج را که سالها از انجام آن محروم بودند با حضور گروهی بشمار
 انجام دهد اینکار باشکوه و عظمتی بی نظیر که مسلماً عربستان در صحایف تاریخ کهن خود نظیر آنرا

بیادداشت انجام گرفت بیشتر از صد هزار تن از همه قبایل عرب در این سفر با او همراه بودند در اثنای حج روز عید قربان در منی در حضور انبوه مسلمانان سخن گفت آخرین تعلیمات خود را بر آنها فرو خواند و آشکار گفت شاید دیگر چنین روزی آنها را نه بیند و این نکته نیز از رفتار او معلوم بود زیرا در نتیجه فرسودگی و ضعف آهنگ صدای وی که همیشه درشت و رسا بود سستی گرفته بود و آخرین سخنان خویش را باهنگی که همه نمی شنیدند میگفت و دیگری آنها تکرار میکرد هنگام بازگشت از این شهر در اثنای راه فکری دیگر او را بخود مشغول داشته بود او وظیفه رسالت خود را انجام داده بود و از افراد متمرّد و طوایف پراکنده سازمانی نیرومند که میتواند بنیاد یک دولت بزرگ جهانی شود پدید آورد و وظایف و تکالیف افراد و جماعات و در ضمن این سازمان در کتابی بزرگ که گاه و بیگاه وحی آسمانی بدو القا میکرد شرح داده بود و آنروز روز عید قربان در منی آخرین نکاتی را که گفتن آنها لازم میشد با یاران خود گفته بود با وجود این یک نکته بسیار مهم دیگر باقی بود، وقتی دوران فعالیت او پایان می یافت و قتی باقتضای طبع انسانی مرك بسروقت او می شتافت نهضتی با این زحمت و فعالیت پدید آورده و اساس آنها محکم کرده بود و اکنون که تا حدی از انجام وظایف بسیار سنگین خویش فراغت یافته بود و در نتیجه الهام باطنی مرك قریب الوقوع را احساس میکرد و تفکر او در این باب جدی تر بود در میان یاران او مردمان نامی و برجسته فراوان بودند و این مرد بزرگ خورشید آسادر اطراف خود ستارگانی پرنور داشت و در میان این مردم بدوی که سابقاً بگمنامی و شترچرانی روزگار میگذرانیدند کسانی را تربیت کرده بود که می توانستند در صف سیاستمداران بزرگ و سرداران معروف و مردان نامی جهان در آیند با وجود این در میان همه آنها جوانی موقر و شجاع و دانا بود که با وی قرابت داشت با صرف نظر از این نکته از لحاظ سابقه و استقامت در راه نشر اسلام و شجاعت در جنگها و

آشنائی برموز نهضت نوین بروهمه یاران او برتری داشت و مساماً هر وقت این مرد در باره کسیکه باید پس از او اسلام را اداره کند فکر میکرد از یاد این جوان غافل نبود خاصه در این روزها که اندیشه او در این باب بسیار جدی و دقیق بود و بیشتر از همه وقت این جوانرا به یاد می آورد و خدماتی را که او و خاندانش در راه انتشار و رواج اسلام انجام داده بود از نظر میگذرانید،

بیاد می آورد که خاندان علی پدر و مادر و برادر او در پیشرفت اسلام سهمی بسزاداشته اند و اگر کمکهای صمیمانه و حمایت های دلیرانه آنها نبود . نهضت اسلام آنروز که هنوز در گهواره بود یعنی روز ها ئیکه طرفداران آن از شماره انگشتان تجاوز نمیکرد و در مقابل مخالفت های جدی سران قریش درهم میشکست و زمینه انتشار آن فراهم نمیشد .

بیاد می آورد که آن پیرمرد شریف و شجاع ابوطالب پدر علی پیوسته در مقابل تحریکات مخزومیان و امویان که د و طایفه توانگر و متنفذ قریش بودند مقاومت میکرد و هنگامیکه لجاجت را از حد گذرانیدند در مجمع مکیان با شمشیر کشیده بانك زد که بخدا اگر موئی از محمد کم شود سزای خود را خواهید دید ، و همینکه قریشیان برای درهم شکستن او روابط اقتصادی خویش را با هاشمیان قطع کردند ابوطالب مردانه مقاومت کرد و با پیروان خود سه سال تمام در دره کوه محصور ماند و همه رنجها و ناکامیها را تحمل کرد و بزرگواری را بجائی رسانید که فرزندان دلبند خود را فدائی محمد قرار داد و شبها از بیم دست برد دشمنان علی را در بستر محمد می خوابانید تا اگر از طرف مخالفان آسیبی رسید پیشوای نهضت نو از گزند در امان ماند .

بیاد می آورد که در نخستین روز های دعوت وقتی این جوانرا بدین خویش خواند پس از کمی تفکر و تأمل جوابی پیرانه داد و گفت خداوند هنگام آفرینش من با کسی مشورت

نکرده و من نیز برای ایمان بخدا محتاج بمشورت با کسی نیستم و آنگاه بدون تردید بدو گروید و از همان روز در کار دین خویش چون کوهی پا بر جا بود و حوادث دهر اراده آهنین ویرا خلل نمیرسانید.

بیاد می آورد که در نخستین سالهای رسالت هنگامیکه گروهی از خویشاوندان را در انجمن گرد آورده بود و آنها را بدین خویش خواند همه تمسخر کردند او سخنان و را قابل شنیدن ندانستند اما علی که جوانی جسور بود در میان گروه پیران که همه از نزدیکان و خویشان او بودند مردانه برخاست و از او پشتیبانی کرد.

بیاد می آورد که در دوران اقامت مکه وقتی از کوچه میگذشت و سفیهان قوم کودکان را بر ضد او تحریک میکردند و با سنگ آزارش میرسانیدند تنها کسیکه پیوسته برای حمایت او حاضر بود این جوان بود که يك تنه بر ضد آنها قیام میکرد و با گروهی دست و پنجه نرم مینمود و پیشوای اسلام را از گزند تعرض مصون میداشت.

بیاد می آورد که در آن شب مخوف شبی که نمایندگان تمام قبایل بتصویب دارالشورای بدوی مکه برای قتل او همداستان شده بودند و میخواستند این مرد شریف اما سر سخت و ترس را که از تهدید نمیهراسید و در مقابل تطمیع رام نمیشد و میخواست نظم اقتصادی و اجتماعی را متقلب کند تا بود کنند در آنشب مخوف این جوان با شجاعتی که خاص قهرمانان تاریخ است در بستر او بخفت تا آسوده از مراقبت و تعقیب دشمنان راه مدینه را پیش گیرد و در محیطی مناسبتر دعوت خویش را آغاز کند.

بیاد می آورد که در جنگ بدر هنگامی که مکیان با کبر و غروری خاص و نیرو و سلاحی کافی آمده بودند تا محمد و مسلمانان را از میان بردارند چگونه این جوان که در آن هنگام بیست و چند ساله بود برق آسا بردشمنان حمله برد و نزدیک به يك ثلث از آن جمعیت

و قشون را از دم تیغ گذرانید و جنگی را که سر نوشت اسلام در تاریخ قرون بدان وابسته بود با مظفریتی چنان درخشان خاتمه داد .

بیاد می آورد که در جنگ احد هنگامی که شکست در صف مسلمانان افتاده بود و همه آنها از هول جان راه خویش را پیش گرفته و او را در میان گیر و دار در مقابل دشمنان مسلح و خونخوار تنها گذاشته بودند در آنجا نیز این جوان با جسارتیکه خاص مردان از جان گذشته است با شمشیر کشیده صاعقه وار بجان دشمنان افتاده و چندان در دفاع از پیشوای خود کوشید که دشمنان فراری شدند و اسلام و پیشوای آن را از خطر حتمی رهایی داد .

بیاد می آورد که در جنگ احزاب هنگامیکه دشمن جسور از خندق عبور کرده بود و هم‌آورد میخواست و مسلمانان از سرما و گرسنگی چنان بجان آمده بودند که مطلقاً سر جنگ نداشتند و دعوت او را بیجواب گذاشتند چگونه این جوان با ضربتی مردانه دشمن دلیر را از پای در آورد و رعب در دل دشمنان انداخت و شکست نمایان را بفتحی عیان مبدل ساخت .

بیاد می آورد که در همه مدت دعوت وی هنگامیکه مسلمانان حتی یاران نزدیک او و بکارهای خود اشتغال داشتند این جوان بجز کنجکاوی در اطراف دعوت اسلام هدفی نداشت و آیات قرآن را همانطور که نازل شده بود بخاطر میسپرد و تنها کسی بود که همه این کتاب آسمانی را در صندوق خاطر خود محفوظ داشته بود و میدانست که یکایک آیات آن در کجا و بچه مناسبت نازل شده است این قضایا از خاطر او میگذشت و میدید کسی با این صفات و سابقه با این ایمان با این شجاعت و معرفت بحق شایسته این است که پس از وی زمام امور مسلمانان را بدست گیرد و نهضتی را که بوسیله او آغاز شده است بسط دهد تا وعده خدا محقق گردد ، این قضیه چنان روشن و واضح بود که وحی آسمانی نیز مطابق آن نازل شد که « ای پیغمبر آنچه را که بتو نازل ساخته ایم بمردم ابلاغ کن » اما اینکار چنان

آسان هم نبود و قضیه يك روی دیگر هم داشت و مشکلاتی سخت در پیش بود علی جوان بود و مطابق رسوم کهنه عرب اعتبار و کمال منوط بسن و سال بود چنانکه خود محمد (ص) هنگامیکه دعوت خود را آغاز کرد با اینک که از چهل سال بیشتر داشت دشمنان او را بقصد استهزاء (پسرك) لقب میدادند با این ترتیب مشکل بود که در محیط عربستان پیران و سران قبایل بدون چون و چرا از جوانیکه کمی بیشتر از سی سال داشت اطاعت کنند و بیم آن میرفت که در نتیجه اختلافات آنها اختلالی در کار انتشار دعوت پدید آید، علی جوانی دلیر و شمشیر زن بود در ضمن جنگهای گذشته گروهی از اشراف و معارف قریش را از دم تیغ گذرانیده بود و فرزندان آنها که تازه باسلام گرویده بودند بزرگوار و اکرام از قاتل پدر خویش اطاعت میکردند. صحیح است که این خونریزیها در راه حق انجام گرفته بود اما عصبیت و حمیت مردم عرب چنان سخت و انعطاف ناپذیر بود که این نکته را از نظرشان مستور میداشت و باطناً نمیخواستند زیر این بار بروند که این نبردها و جنگها در راه حق و حقیقت بوده است، از همه بدتر آنکه گروهی پارازیتها و استفاده چپیهای قریش که سالها در مقابل اسلام مقاومت و مخالفت کرده بودند و هنگامیکه تفوق آن مسلم شده بود در برابر آن تسلیم شده بودند تعلیمات اسلام کاملاً در آنها رسوخ نکرده و رسم سلف را فراموش نکرده بودند. حمیت و منفعت جوئی در آنها بعد کمال بود و ممکن بود گمان برند که مؤسس اسلام در این انتخاب بجز صلاحیت و سابقه و فضیلت قرابت و خویشاوندی را نیز رعایت کرده است این ملاحظات و نکاتی نظیر آن محمد را سخت متفکر ساخته بود و دودل میزیست شاید بتوان گفت این روزها برای این روح بزرگ که همیشه مسائل مشکل را آسان از پیش برمیداشت بسیار سخت و تحمل ناپذیر بود تردید او دوام داشت ولی وحی آسمانی بطور تهدید باو گفت اگر آنچه را بتو نازل ساخته ایم ابلاغ نکنی رسالت خدا را

ابلاغ نکرده ای آنگاه وحی آسمانی برای آنکه بتردید و دو دلی او خاتمه دهد چنین گفت «و خداوند تو را از مردم محفوظ خواهد داشت» بدین طریق آخرین تردید وی مرتفع شد و روز هیجدهم ذیحجه نزدیک ظهر در اثنای راه در نزدیکی حجنه جائیکه غریو ابی نزدیک آن بود فرمان توقف داد آفتاب سخت سوزان بود و مسلمانان از توقف نا بهنگام و برخلاف معمول تعجب کردند محمد فرمان داد تا منبری بساختند و بر آن بالا رفت نخست با اشاره فهمانید که از عمر وی مدتی زیاد باقی نمانده است آنگاه بازوی علی را گرفته او را بمرم نشان داد و گفت هر که من مولای او هستم اینک علی مولای او ست خدایا هر که او را دوست دارد دوستش دار و هر که او را خوار کند خوارش ساز و هر که او را دشمن دارد دشمنش شمار و هر که او را یاری کند یارش کن ، عید غدیر یادگار این روز بزرگ است که در ردیف گرامی ترین اعیاد مذهبی بشمار میرود :

حضرت علی علیه السلام گوهریست تابناک که تا ابد بر تارک عالم انسانیت خواهد درخشید و روز ۱۳ رجب هر سال خاطره رادمردی را در اذهان زنده میکند رادمردیکه با شمشیر خود و با تکیه بمردانگی پاسداری از آئین مقدس اسلام را بعهده گرفت و درس جوانمردی و فداکاری را به نسلهای آینده بشر آموخت وی در علم اخلاق در فلسفه و ادب تالی و همتائی نداشت حکیمی بود که کلمات و سخنان او ارزشمند تر دانه های گوهر بود راه زندگی کردن و انسانی زیستن را به بشر می آموزد ، آموزگار خردمند است که دروس گرانقدر و آموزنده او تا آخرین لحظات حیات هر انسانی با او خواهد بود و او را بکار خواهد آمد .

این حدیث را اکثر علماء تسنن از رسول اکرم درباره مقام علی علیه السلام نقل نموده اند
فقد قال العلماء من الصحابة والتابعين و اهل بية بتفضيل علي و زيادة علمه و غزارته

وحدة فهمه ونور حكمته وحسن قضاياه وصحة فتواه . وقد كان ابوبكر وعمر وعثمان وغيرهم في علماء الصحابة يشاورونه في الاحكام وياخذون بقوله في النقض والابرام اعترافاً منهم بعلمه ووفور فضله درجاءه عقله وصحة حكمه . وليس هذا الحديث في حقه بكثير لان رتبة عند الله و عند رسوله و عند المؤمنين من عبادة اجل و اعلا من ذلك .

علماء از صحابه و تابعين و اهل البيت اذعان نموده اند به برترى و تفضيل على عليه السلام و زيادتى علم او و غزارت وحدت فهم و وفور حكمت وصحت فتاوا و نيكوئى در قضايا و احكام او و ابوبكر و عمر و عثمان و علماء و صحابه با آنحضرت در احكام دين مشورت مينمودند و در نقض و ابرام احكام حكم آنحضرت را قبول مينمودند با اعتراف و اقرار بعلم و وفور فضل و دانش و رجحان عقل و صحت حكم آنحضرت را و اين حديث براى آنحضرت زياد نيست چه آنكه رتبه و مقام آنحضرت در نزد خدا و پيغمبر و مؤمنين از عباد اجلاء و اعلا از اينها ميباشد

از امام احمد ابن حنبل نقل شده است

رسول خدا بعلی خطاب نمود يا على النظر على وجهك عبادة انك امام الممتين و سيد المؤمنين من احبك فقد احبني ومن احبني فقد احب اليه ومن ابغضك فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض اليه .

ابن ابى الحديد در فضيلت حضرت على گويد

انه عليه السلام كان اولى بالامر و احق لا على وجه النص بل على وجه الا فضليه فانه

افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافة من جميع المسلمين

ابن ابی الحديد و بیشتر علماء اهل سنت اذعان دارند باینکه

پیغمبر (ص) فرمود انا مدينة العلم و علی بابها ما لله نباء اعظم منه و ما لله آية اكبر منه
هو امام البریه و خیر الخلیفه امین الله و خازن علم الله و هو الراسخ فی العلم و هو اهل الذکر
الذی قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انا خزانة العلم و علی مفتاحها فمن
اراد الخزانة فلیات المفتاح.

نهفته معنی نازک بسی است در خط یار تو فهم آن نکنی ای ادیب من دامنم

از فروغی بسطامی

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را
غیبت نکرده ای که شوم طالبی حضور
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را
پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را



تمثال مبارك حضرت علي عليه السلام كه از روى تمثال نقاشى
كه در خزانه سلاطين هند بوده است اخذ گرديده



غزل مرحوم كريم پور شيرازى متخلص بشورش
دگر بروى كسى ديده باز مى نكنم بناز هر كس و ناكس تيازمى نكنم
غم جهان نخورم تا شراب موجود است بجز بدرد كشان قصه سازمى نكنم

بجان دوست گزین بعد دست حاجت را
 بامر پیر مغان جز بروی مغبچکان
 نمازهای شب قدر و روزه رمضان
 چه رازها که شنید ستم از لب ساغر
 بجز بدامن ساقی دراز می نکنم
 دگر بروی کسی در فراز می نکنم
 نکرد سودی و دیگر نماز می نکنم
 قسم بعشق که افشای راز می نکنم
 بجان شورش شیدا که جز بروی نگار
 دگر بروی کسی دیده باز می نکنم

لطیفه

تا راه سیر و سلوک عقلی و عملی برای ما فراهم نشود نتیجه ای عاید جامعه و کشور نخواهد شد زنده بی معرفت در حکم مرده و جامعه بی دانش و فاقد ملکات فاضله بمثابه قالبی بی روح است، ترقی و تعالی و موفقیت ما بدست دو مستحفظ سپرده شده است یکی علم و دانش دیگری تقوی و پرهیزکاری نباید در امانتی که از پدران بماند رسیده در صدد تخریب آن برآئیم و در امانت خیانت کنیم. **وعرضنا جهنم للكافرين عرضا - الذين كانت اعينهم في غطاء عن ذكرى و كانوا لا يستطيعون سمعا** جهنم را جایگاه و محل سکونت کافران قرار دادیم این افراد کسانی هستند که پرده در مقابل چشمشان بوده و بشنوائی قادر و توانا نمی باشند:

اکنون همه ملل عالم از متمدن و غیره بدرجات و مقاماتی رسیده اند که مافوق تصور است ولی کشور شش هزار ساله ما که صحائف تاریخ کهن آن مشعشع ترین تواریخ است در این عصر و قرن نور و اتم که دیگران مشغول تسخیر فضا و کرات آسمانی هستند ملا حظه فرمائید با کمال تأسف نشریه های ما - مجلات - تصنیفات - تألیفات - و رسائلی را که انتشار

میدهیم چیست و چگونه است - فتمجسبههم ایقاظاً وهم رقود پنداری که بیدارند در حالیکه بخواب اندرند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم -

ز تند باد حوادث نمیتوان دیدن در اینچمن که گلی بوده است یا سمنی
از این سموم که برطرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست ورنك نسترنی
بصبر کوش تو ایدل که حق را نکند چنین عزیز نگینی بدست اهر منی
ترجمه يك خطبه بلیغ از کتاب سخنان حضرت سید الشهداء (ع)

در نخستین سده اول اسلام اختلاف و دودستگی قریش که بر سر امارت مکه و منصب کعبه در گرفته بود با شکل تازه ای ظاهر شد بنی امیه با تدبیر و بدون دلبستگی با صول اسلام کوشیدند حکومت و امارت قلمرو وسیع اسلامی را بدست آورند و در اینکار زود توفیق یافتند - در برابر بنی امیه بنی هاشم که مظهر و نماینده آنها علی و فرزندان او بودند برای حفظ اسلام و دین خدا ایستادند و با حق کشی ها و ستمگریها و روشهای خلاف اسلام و آئین بنی امیه مبارزه کردند . حسین ابن علی مبارز بزرگ و بی همتائی بود که همه جا و همه وقت در حفظ سنت پیغمبر عظیم الشان اسلام باین مبارزه مقدس دامن میزد و سرانجام با خون خود و فرزندان و یارانش نفرت ابدی و جاوید را نصیب بنی امیه ساخت اینك برای اینکه نموداری از آن شهادت را پیش چشم داشته باشید متن خطبه بلیغ آنحضرت را بنام امر بمعروف و نهی از منکر نقل میکنیم

ترجمه خطبه

عبرت بگیرید پند بپذیرید نیکو بنگرید تا پروردگار متعال در حق مردمیکه از امر بمعروف و نهی از منکر دریغ میدارند چه فرموده است درقرآن کریم « احبار » و « ربانیون »

هدف ملامت و سرزنش قرار گرفته اند ربانیون و احبار که پیشوایان و ائمه قوم بودند پادشاهان را از ستم و تعدی نهی نمیکردند از نزدیک بظلم ظالم و تیره بختی مظلوم مینگریستند اما بر ضد ظلم و ظلمه قیام نمیکردند ، همواره سکوت میکردند و این سکوت بیشتر برای هدایا و مزایائی بود که مصا در ظلم بآنها تقدیم میداشتند ،

پروردگار متعال در قرآن مجید این تقیه و پرهیز را گناه می شمارد و آشکارا امر بمعروف و نهی از منکر را فریضه دانسته و واجب شمرده و دستور داده که نمایندگان آگاه وی از این دو تکلیف حساس شانه خالی نکنند و بوظیفه خویش قیام نمایند پروردگار دانا نیکو میداند که وقتی تکلیف امر بمعروف و نهی از منکر به نیکوئی ادا شود تکالیف دیگر بآسانی ادا خواهد شد ، آنچه معروف و محمود است رواج خواهد گرفت و آن کردار هائیکه نکوهیده و ناشایسته است متروک خواهند ماند از برکت امر بمعروف فرایض دشوار احکام سنگین بهیانه سنگینی و دشواری از شانه ها نخواهد افتاد و در سایه نهی از منکر لذتهای حرام و معاصی شیرین دیگر شیرینی و لذت نخواهند داد و قباحت خود را پنهان نتوانند ساخت امر بمعروف و نهی از منکر دو منادی مجاهد اسلام باشند که فریاد مسلمانان را بسوی معروف همی خوانند و از منکرات باز همی دارند . امر بمعروف ما را برد مظالم و احقاق حقوق و مخالفت با ظالم و عدالت اجتماعی و ادای فرایض دعوت میکند و نهی از منکر ما را از ستم و تجاوز و تعدی و آلودگیها و پستیها باز می دارد شما ای مردم دانشمندان شخصیت هائیکه بعلم شهرت گرفته اید و بخیرات و فضایل امتیاز یافته اید ، شما ای مردم سخنگو که زبانان بادای نصایح و اندرزها آماده است توانگران از شما بیم دارند و تهی دستان بشما حرمت و اکرام گذارند و بر شما آشکار است که رجحانی بر دیگران ندارید ، شما نیکو میدانید که در ساختمان بدن هیچون مردم دیگر ساخته شده اید معینا همه از شما بیم دارند و همه بشما احترام میگذارند

نیکو بنگرید تا به بینید که مایه اینهمه اعتبار و احترام در زندگی شما مقام علمی و برتری فکری شما است. از شما بیم دارند زیرا شما را پشتیبان حق و نگهبان حقیقت می‌شمارند. شما امید دارند که بر ضد تعدی و تجاوز ظلمه از جا بر خیزید و بادل و زبان از حق و حقیقت دفاع کنید و محرومین را باستحقاق خودشان رسانید.

در آنجا که از ابراز حقایق زبان بر بندید قومی نابکار و ناسپاس خواهید بود. مقام قیادت و امامت را خوار داشته اید و حقوق ضعیفا و تیره بختان را لگد مال ساخته اید این درست است که بعقیده خود حق خوشتن را بدست آورده اید ولی عقیده شما سخت نادرست و ضعیف باشد زیرا حق شما از آنچه بدستتان داده اند بسیار بزرگتر و شریفتر و گزافتر است حق شما حق مردم و جامعه است در آن هنگام حق شما پر داخته میشود که حق جامعه و مردم پرداخته شود در آن روزگار از نعمت امنیت و آزادی و سعادت و سلامتی بهره مند باشید که جامعه نیز در سایه امر بمعروف و نهی از منکر شما امنیت و آزادی و سعادت را بدست بیاورند شب و روز در محراب عبادت همی ایستید و از خداوند بهشت برین را در جوار پیمبران و اولیای وی همی خواهید ولی من میترسم بجای بهشت برین دوزخ عذاب و عقاب نصیب شما گردد و همچنانکه دست بدعا نهسته اید صاعقه ای فرود آید و شما را یکباره خاکستر سازد، شرف و کرامت شما در گرو و آسایش و امنیت بندگان خداست هم اکنون می بینید که پیمان الهی را شکسته اند و روی از درگاه پروردگار بر تافته اند و در عین حال قفل خموشی بر دهان دارید، اگر عهد و میثاق شما را درهم شکنند جزع و فزع آغاز کنید و فریاد و عهدا همی دارید اما در برابر شما موافق پیغمبر اکرم را ناچیز می‌شمارند و دم از دهانتان بر نمی آید کورها و کرها لاله زمین گیر ها بیچارگان در شهرها در تهی دستی و بینوائی بسر میبرند همه گرسنه و همه تشنه اند اما شما با شکم سیر خود خوشنود و خرسندید.

پروردگار متعال بشما فرمان داده که بی هول و هراس مردم را خواه امیر خواه وضع و خواه شریف بمعروف تشویق کنید و از منکر باز دارید ولی قدرت ارباب قدرت و ثروت مردم دنیا کجا گذارد که لب بگشائید و حق بگوئید .

قومی تیره بخت و سیه روزگار باشید که بنا حق بر مسند قیادت و اما مت نشسته اید نه از جای خود بر میخیزید تا آنانکه شهادت و شجاعت دارند بر این مسند قرار گیرند و حق الهی فرو نگذارند و نه خویشتن تکلیف خود را ادا میکنید مردمی پست و فرومایه باشید زیرا حق را در زیر پای تحقیر و تدبیر وا گذاشته اید و بر حشمت و شوکت باطل پناه آورده اید شما سنن سنیه پیغمبر را ترك گفته اید شما آداب مر ضیه اولیای خدا را فراموش کرده اید آه چه نیکو بود اگر بخاطر رضای الهی از دلخواه خود میگذشتید و شهوات خود را در راه حق و حقیقت فدا میساختید در این هنگام با چشم سر میدیدید که اوامر الهی از نفس شما صادر میشود و بسوی شما باز میگردد در این هنگام بفنای مطلق میرسیدید و قدرت مطلق بدست می آوردید نه از صولت ظالم می اندیشیدید و نه بانعام و اکرامش چشم طمع میدوختید بی بیم و امید بآنچه که بر عهده شما است می پرداختید ولی افسوس که بر سفره ناپاک ستمکاران زانو بزمین نهاده اید و حلقه بندگی و اطاعت آنانرا بگردن گرفته اید و احکام الهی را بآنان وا گذاشته اید تا هر چه مقتضای شهوت و غرضشان باشد بکار برند ، زمام امور مردم را بدست اشتباه کار گروهی شهوت پرست و فرومایه تسلیم داشته اید و خویشتن بگوشه امن و امان پناه برده اید میدانید این خونها را کدام دست ناپاک بر خاک راه فرو میریزد ، میدانید اینهمه حقوق را کدام پالگد مال میکند ، میدانید اینهمه فجایع و جنایات و رسوائیها و مظالم در کدام کانون مایه میگیرد ، از کانون وجود شما از دستهای لرزان و پاهای گریزان شما ، ترس شما از مرگ و حرص شما به ثروت و مکنث شهرت شما بمشتهیات دنیا مردم را باین روز سیاه نشانیده است .

دلبستگی شما باین زندگانی چند روزه ملت‌های ضعیف را در چنگ اقویای شریر و شهوت‌ران گرفتار ساخته است قومی که بنا حق و قومی که در محیط زندگی محرومند این ستمها از شما از سکوت شما از سهل انگاری و ضعف شما از خود خواهی شما از خود داری شما در امر بمعروف و نهی از منکر پدید می آید . مگر نمی بینید با مردم چه میکنند . در مال و جان و ناموس مردم چه حکمها میرانند مگر نمی شنوید که خطبای این قوم بر منبرها چه میگویند و با چه جرئت و جسارت بر ضد مبانی اسلام خطابه ها ایراد میکنند و از آفریدگار خویش شرم ندارند .

کره زمین برایگان در اختیارشان افتاده و قدرتشان بر بندگان خدا جبارانه حکومت میکند چنانکه گوئی مردم بردگان زر خرید آنها نند . نه کسی یارا دارد از حق خود سخن گوید و نه دست توانائی پیش می آید که از خون و ناموس خود دفاع کند این فرومایگان همواره در میان مردم مطاع باشند مطاعی که نه مبدء رامیشناسند و نه بمعاد ایمان دارند بسیار شگفت انگیز است ولی مراشگفتی نیاید زیرا شرایط محیط حکومتی بدین صورت گریه پدید آورده است و سکوت مردم دانشمند و آگاه فرماندهان ناسزاوار برمسند فرماندهی نشانیده است تنها خداوند قادر و قاهر است که میتواند میان ما حکومت کند و قضاوت اوست که باین اختلافات پایان خواهد بخشید .

واقعیه کر بلا

یکی از بزرگترین واقعات تاریخی با لایخص تاریخ اسلام واقعیه کر بلا یعنی شهادت حضرت حسین ابن علی (ع) میباشد این واقعه در سال ۶۱ هجرت موافق با سال ۶۸۰ میلادی رخ داد حضرت سید الشهداء در سال چهارم هجرت و سال جنگ معروف به خندق در روز سیم

یا پنجم شعبان متولد گردید و شش سال و چند ماه زمان جد بزرگوار خود محمد را درك نمود و بعد از برادر خود حسن ابن علی ده سال و چند ماه با احترام قولی که برادرش داده بود با حکومت معاویه کاری نداشت معاویه میدانست که بعد از خودش یزید پسرش نمیتواند ازعهده مدعیان صاحب شخصیت در اسلام بر آید و پسرش در جامعه مسلمین متغور و معروف به بیدینی و شراب خواری و خدا نشناسی است و یکی از مدعیان بزرگ که بسی از او بیمناک بود حسین ابن علی بود. معاویه که یکی از دیپلماتهای خبیث اسلام بشمار میرفت در زمان حکومت خود بواسطه دها و خویش و زور و زر جلب قلوب نمود و عمال و استانداران و فرمانداران دنیا پرست و سست ایمان را بولایات و ایالات گماشت و شالوده ایجاد يك حکومتی دیکتاتوری موروثی را ریخت و بر اثر سوابق کینه توزی و خصوصیت خانوادگی که با بنی هاشم داشت خودش و پدرش و اقوام و بستگانش در هدم مبانی اسلام و ایجاد اختلاف و نفاق در جامعه مسلمین سعی وافیه داشت گروه خوارج بواسطه دسیسه او در جنگ صفین بود که بالمال منتهی بشهادت حضرت علی بدست عبدالرحمن ابن ملجم صورت گرفت و این نخستین ترور سیاسی در اسلام بشمار میرود و باز هم او بود که توطئه قتل امام حسن را بوسیله زهر ترتیب داد و دائم در این خط بود که موانع را از پیش پای حکومت خود بردارد.

موانع در مقابل يك حکومت ظالم و دیکتاتور عبارت از شخصیتهای بزرگ آزاده و آزادیخواه و عدالت طلب و وارسته میباشد و این قبیل شخصیت های بزرگ که معدودی در تاریخ بیش نیستند همیشه در مقابل ستمگران و دیکتاتوران ایستادگی و حتی جانبازی کرده اند این بزرگان کشته شده اند اما نمرده اند و همیشه آن مشعلی که از کانون ایمان و عقیده خود برافروخته بدست داشته اند سطح تاریك بشر را نورانی نموده راهنمای ایشان در صراط مستقیم حقیقت بوده اند **یریدون ان یطعموا نورا لله و الله یتیم نوره ولو کره الکافرون**

معاویه باشم سیاسی که داشت این حقیقت را بخوبی درک کرده بود سعی مینمود در زمان حیات خویش برای پسرش یزید بیعت بگیرد و همه او را خلیفه امور و شؤون مسلمین بدانند در اینکار هم مانند سایر اقدامات خود تا حد زیادی موفق گردید ولی چند تن از شخصیت‌های بزرگ اسلام بودند که تسلیم رأی پسر سفیان نشدند و او هم میدانست هرگاه فشاری بآنها آورد اساساً هر چه رشته پنبه میشود از این رو بهمان قدر موفقیت که نصیب او شده بود قانع گردید .

این چند تن در درجه اول یکی حسین ابن علی و دیگر عبدالله ابن زبیر و سومی عبدالله ابن عمر ابن خطاب بود وقتی هم میخواهند بمیرد به پسرش وصیت کرد که یا این چند نفر مخصوصاً بحسین ابن علی کاری نداشته باشند و گفته بود که من از پسر زبیر و عبدالله ابن عمر بر تو بیمناک نیستم زیرا پسر زبیر مرد با سخاوتی نیست و نسبت به یاران و هوا خواهان خویش وفادار نمی باشد عبدالله ابن عمر هم مردی زاهد و سالخورده است که بزهد خشک قناعت ورزیده است ولی از حسین ابن علی از جهات مختلف بیمناکم که اگر فشاری بر او وارد شود کار بر تو زار خواهد کرد زیرا خلافت حقاً تعلق بخاندان او دارد و از پدر و جد صاحب فضایل و مواریثی است که دیگران فاقد آن میراث و فضیلت اند و دین و اصول را جد او آورده و این سلطنت و حکومت در سایه آن اصول مستقر است و لیکن یزید مرد سفله و نابکاری بود و هیچ اصول و دایاتی پای بند نبود بعد افراط شراب میخورد و نزد میبخت و عیاش و سفله و رذل بود و اخلاق جد خود ابوسفیان را داشت و از دهاء پدر چیزی باو ارث نرسیده بود و در دل کینه بنی هاشم را داشت و دلش میخواست انتقام غزوه های بدر و احد را بگیرد و بدینا نت محمدی اصلاً معتقد نبود و بی دینی و بی اعتقادی خود را در مستی آشکار اظهار مینمود و گفته های او دهان بدهان در محافل و مجالس شام و حجاز و عراق نقل میگردد و کسی بود که در مجلس بزم پنهان بدست و بسا قیام میگفت :

فان حرمت یوماً علی دین احمد
ادرها علی دین المسیح ابن مریم
و وقتی در مجلس بزرگ خود که از نشئه شراب و کیف پیروزی مست و لا یعقل بود بنشاط
آمد و گفت.

لعبت هاشم و بالملك فلا
خبر جاء و لا وحی نزل
و منکر تمام اصول و مبانی اسلام بود آنوقت يك همچو وجود خبیث و رذل و سفله میخواست
حسین ابن علی دست بیعت باو دهد و حکومت او را بر امور و شئون حیات مسلمین بر سمیت
بشناسند ولی حسین ابن علی از آن آزاد مردان بزرگ جهان بود که ایمان و عقیده پاک و فضایل
نفسانی و ملکات خانوادگی او امر میکرد که باید بدهان حکومت دیکتا توری مشت فرو کوفت
و اگر در این باره چون برادرش سکوت اختیار کند دیانت اسلام با نقشه ای که معاویه کشیده
و بدست پسرش سپرده است از بین خواهد رفت و رسالت الهی جد بزرگوارش به نتیجه نخواهد
رسید یکباره تصمیم بمبارزه گرفت و جنگ کرد و در این راه شهید گردید.

شهادت حضرت حسین (ع) با ۷۲ نفر از یاران و بستگان و برادر و فرزندان و برادر
زاد گانش تمام نفوس آزاده را در جامعه مسلمین تحریک کرد و یک عکس العمل عجیب و عمیقی
بجای گذاشت که همان سبب گردید و دنباله پیدا کرد که سلطنت بنی امیه در پرتگاه انقراض
سیر کند روزیکه حسین ابن علی کشته شد و خواهرش را بمجلس عبید و از آنجا بدمشق بمجلس
یزید بردند آنها گریه نکردند حضرت زینب پشت دروازه کوفه خطبه غرائی ما نند یکی از
بزرگترین رجال سیاسی و فحول خطبا با فصیح ترین و بلیغ ترین عبارات در نهایت شجاعت
که تو گوئی شیر مردی در میدان جنگ است بیان کرد و افکار و ارواح همه را منقلب نمود
و خلف وعده و پیمان شکنی کوفیان را بر رخ آنها کشید و لجن ننگ و عار را بر سر و روی آنها
پاشید و آن نطق غرا و فصیحی را که در مجلس یزید در مقابل تمام بزرگان عرب و سفرای

خارجہ ایراد نمود و به یزید یا بنی الطلقا خطاب نمود این شجاعت و شہامت پشت تمام بنی امیہ و ارکان سلطنت این خانوادہ چون شاخہ بیدی کہ در معرض طوفان قرار گیرد سخت لرزیدہ و ریشہ آنرا از جای کند و این شہامت بی نظیر حضرت زینب بد نبال شہادت برادرش سبب گردید کہ انقلاب در پی انقلاب برای سرنگونی حکومت دیکتاتوری دمشق و مبارزہ و پیکار عجیب با اصول خود سری بنی امیہ در تمام کشور های اسلامی شروع گردد و آنها را بدرکات انقراض و اضمحلال سوق دہد ، این واقعہ سر مشق مبارزہ و پیکار با ظلم و ستم و جنگ نور و ظلمت و رذیلت و فضیلت و قضیہ شگرف جا نبازی در راہ حق و آزادی و عدالت اجتماعی است : و اثبات این حقیقت بزرگ بسی بزرگ است .

تا زندہ ایم نام خوشتر بر زبان ماست ذکر ت انیس و مونس جان و روان ماست

قیام حق از نوشته دیگران -

حقیقت مرده بود و بایستی زندہ شود خدا فراموش شدہ بود و بایستی باز بیاد آید دور کن بزرگ زندگی ایمان و تقوی لرزیدہ بود و بایستی از نو استوار گردد ، گلستانی خوش و خرم ، گلشنی خوشبو و خوشنما از گلہای رنگارنگ زرد شدہ ، خشکیدہ ، دگرگون گشتہ خار و خس بر جای گلشن نشسته و زاغ و زغن در لانه بلبل جا گرفته بود ، ابر تر آب بر آن می افشاند ، باران طبیعت بر سر آن می بارید اما آنجا دیگر باغ نبود تا لطف طبع باران لالہ از آن برویاند شورہ زاری شدہ بود کہ جز خار و خس بیار نمی آورد ، ولی باید حقیقت زندہ شود خدا بیاد آید ، ارکان ایمان و تقوی محکم گردد ، جوانمردی باید تا پابمیان نهد ، زندہ کند ، بیاد آورد ، استوار سازد و آن گلستان دگرگون را آبیاری کند نہ با چشمہ زلالی کہ بر دامن کوهسار میغلطد و نہ با باران طبیعت کہ از ابر آسمان میچکد نہ با این آب بیرنگ کہ با ہر چہ در آمیزد ہم رنگ و ہم شکل آن شود بلکہ با آبی کہ رنگ و جلا بہمہ چیز دہد

لاله آتشین و سرخ گل دلنشین بیبار آرد با آبی سوزنده و رنگین با خون جوا نمردی باید
این گلستان را با خون خود آبیاری کند : يك روز آن قهرمان بزرگ آن جوانمرد با گذشت آن
فداکار حقیقی پا بمیان نهاد و بر نیزه استوار خویش تکیه زد - ندا در جهان افکند و گفت
باید حقیقت زنده شود هر چند جان بر سر آن گذارم باید ظلم و عدوان بمیرد هر چند به بهای
زندگی من تمام شود .

باید زنجیر اسارت درهم شکنند هر چند زن و خواهر و کودک کان من با سیری روند باید گلستان زندگی
برای رویانیدن گلهای تقوی آبیاری شود هر چند با خون من و جوانان من باشد حق قیام کرده
بود و مرد بزرگ بوجود آمده بود و آن مرد حسین ابن علی بود که هزار و سیصد سال پیش
تصمیم بمبارزه گرفت و با جوانان خود با یاران خود همان عده انگشت شمار که با او مانده
بودند تا خون خود را در کنار خون منادی حق بریزند با زن و خواهر خود با طفلان نازنین
خود با کودک شیر خوار خود میرفت تا آخرین حرف حق را بگویند اتمام حجت کند خدا را
گواه گیرد ، بجنگد و دست و پا زدن عزیزانش را در میان خون تماشا کند به بیند که یکسو
زنان پریشان موان الا الهه های عفت و تقوی اشك میریزند وضجه میکنند و سوی دیگر دریای
دشمن میخروشد و سیل غیظ و کینه غرش کنان نزدیک میشود همه اینها را به بیند و باز بگوید
ظلم خواهد مرد و حق زنده خواهد شد و خونیکه از گلوی من از حنجره من بر این خاک
تیره بریزد هزاران گل خوش رنگ و بو بیبار آرد آنگاه نسیم حیات بر آن گلها خواهد وزید
و از عطر آنها از غبار آنها از روح آنها برای ستمگران زهر جان ستان و برای شایستگان
نقحه حقیقت بارمغان خواهد برد ، دیری نگذشت که از آن خونها لاله ها روئید طولی نکشید
که رستاخیز حقیقت آغاز گشت روزی چند سپری نشد که خطبه زینب آن شیرزن توانا که
جهان زنان باید تا ابد بوی بنازند آخرین کلام حق را تفسیر کرد و بگوش همه رسانید

هنوز دیری از ایام زندگی جهانی نگذشته بود که بساط ظلم و فساد و بی دینی و هوس رانی برچیده شد و آفت جهانسوزی که میرفت تا همه فضایل و حقایق را نابود کند از صفحه گیتی بر افتاد نهضت حسینی قیام حق بود نهضت حسینی بزرگترین نمونه فداکاری و عالیترین سرمشق رستگاری سعادت بود برای آن بود که آنروز خانه ظلم و فساد ویران شود و از پس دیروز امروز فردا مردم جهان بیدار شوند و این سرمشق بزرگ را برای تأمین سعادت خود از یاد نبرند این واقعه هزاران درس صلاح و فضیلت هزاران دستور نجات و رستگاری دارد باید با پا کدلی بکار بندیم و بنیان سعادت خود را در پیروی بدو استوار سازیم.

عید میلاد حضرت امام حسین (ع) - نوشته دیگران

حسین ابن علی مظهر کامل ایمان و خداپرستی و رهبر حقیقت است حوادثی که بعد از رحلت پیغمبر در حیات سیاسی مسلمین پدید آمد فرصت داد که مر تجعین در جامعه مسلمین بنام دین داری آمال و منویات خود را که عبارت از درهم شکستن سطوت و نیروی ایمان است با نهایت دقت و سیاست بموقع اجرا بگذارند در انجام این منظور معاویه فرزند سفیان بت پرست که از نمایندگان دوره جاهلیت بود قدرتی پیدا کرد و کم کم توانست در شام از امر خلیفه زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام سر پیچی کند و روح طغیان بخود گیرد و مسبب جنگهای خونین در داخله حوزه اسلام گردد، افراد دنیا پرست که در همه حال نفع خصوصی را بر مصالح عمومی رجحان میدهند و حاضرند در روی مزار قربانیان جهل و بینوائی و بد بختی کاخها بسازند و بعیش و نوش وقت بگذرانند و از مسکنتم مردم خوشوقت و جلال و شکوه خود را بچشم درماندگان بکشانند در هر زمان وجود داشته و خواهد داشت، اینها حریت و آزادی و کامروائی و همه لذا یند گیتی را برای خود میخواستند و جاه و جلال و سیادت را خاص

خود میدانند و چون در حوزه خلافت علی علیه السلام اجتماع و تساوی بمعنی صحیح وجود داشت و امام از کوچکترین تعدی و تجاوز در نمیگذشت و خود در کمال سادگی زندگی می نمود و با کدیمین و عرق جبین تحصیل معاش میکرد و حتی از محصول زحمات شخصی سهمی وافر به بینوایان میداد و خود خواهان نمیتوانستند مطامع خود را در حاشیه مقر خلافت تأمین نمایند و امتیازاتی برای خویش بوجود آورند و جان و مال و ناموس مردم را ملعبه هوی و هوس خود قرار دهند در آغاز باصطلاح امروز دو پهلوی بازی میکردند هم بدیدار معاویه میرفتند و از خوان نعمت او که محصول خون دل ستمدیدگان بود شکم را پر میکردند و هم در کوفه خود را در زمره اصحاب قلمداد مینمودند تا بتدریج معاویه را توانا ساخته قدرتی برای خود فراهم آورد و ادعای خلافت نمود این دسته مردم دورنگ و ریاکار و سالوس میگفتند طعام معاویه چرب است و شیرین و نماز علی روح افزا و دلنشین، کم کم حجابها پاره شد و صف مؤمنین از مخالفین جدا گردید تا وقتی نوبت خلافت به یزید فرزند معاویه رسید حق از باطل جدا و ایمان و خداپرستی از ارتداد و شرک منفک گردید حسین ابن علی در چنین موقعی بعد از مسموم شدن امام حسن برادر بزرگ خود پیشوای مسلمین گردید یزید یکباره پرده کفر و ارتداد را بالا زد و تمام قوانین و احکام دین مبین را کان لم یکن دانست زیرا در مسند خلافت سخنانی میگفت که معانی کفر و شرک از آن ظاهر و هویدا بود. باروی کار آمدن یزید با وضعیات و اوصافی که قاطبه مورخین اسلام از آن یاد نموده و او را پلید و زشت و ستمکار دانسته و با تفوق اراذل و مشرکین حکومت مرتجعین بر مسلمین و بقای این وضع نتیجه ای جز فنا و زوال دین اسلام نداشت و یکسره ایمان و توحید در زیر حجاب تیره شرک پرستی مستور میشد این بود که امام نمیتوانست با چنین اوضاع مخالفی کنار آید و روی همین اصل بود که با هر گونه فشار و دسیسه و نیرنگ هائی که برای تسلیم او پیروان یزید

آماده میکردند مقاومت میفرمود حسین ابن علی سر مشق فداکاری و از خود گذشتگی بود او احترام و مقام داشت و دشمنان او حاضر بودند که امام آنها را بخود وا گذارد و سکوت نماید آنها هم مزاحمتی ایجاد نکنند لیکن چنین امری میسر نبود و نباید احکام خدا عاطل و باطل بماند و کلام الله مجید به نفع دشمنان اسلام و بر خلاف حقیقت تأویل و تفسیر شود امام که بر روش پدر بزرگوارش زندگی میکرد و میبایست حقایق را بگوید و برای تعمیم فضایل اخلاقی کوشش کند بر دشمنان گران می آمد و مخالفین حقیقت و عدالت بقای او را مخالف منافع خود دیدند و عرصه را در مدینه و مکه بر او تنگ ساختند تا کار بجائی رسید که وقتی امام بنا بدعوت اهالی کوفه عازم آن شهر بود راه را در نینوا بر او بستند و او را با ۷۲ نفر از یاراناش شهید نمودند. مبارزه امام و فداکاری و مقاومت او برای اعلام حقیقت نتایج درخشانی داشت و کاخ جور و ظلم و بی ایمانی را در هم شکست میلاد با سعادت امام سوم موجب خرسندی عموم شیعیان است و باید جامعه مسلمین از روزگار گذشته درس عبرت گرفته و بیش از پیش در اجرای حقایق دین استوار و ثابت قدم باشند تا بتوانند سعادت خود را در این جهان مادی که همه حقایق را ملعبه هوی و هوس نموده اند به نشر معانی اخلاق و صفات انسانیت و عدالت و صلح خواهی موفق گردند.

از کلمات بزرگان

ظهور پیغمبر یعنی طلوع مجموعه ای از کمالات انسانیت و بدایع خلقت این مجموعه کمالات است که افراد بشر با سلیقه های گوناگون و دیدگان متفاوت همه زینت های ممکنه را در يك صورت واحد مجسم می بینند و ناگزیرند بدین یکتا مظهر کمال ایمان بیاورند. همانطوریکه فصاحت و بلاغت در کلام صنعت کاملی از تلفیق لغات میباشد وجود پیغمبر نیز صنعت کاملی از تلفیق همه کمالات وجود است. حقیقت لایزالی که در وجود پیغمبر بودیعت

گذارده شده است مردم را مخاطب قرار میدهد و میگوید «هان ای مردم وجود خود را با این نسخه اصلی مقابله کنید و آنچه از اغلاط زندگی و انحرافات بر شما عارض شده است تصحیح نمایید»



این تمثال مبارک که منسوب است بحضرت امام حسین «ع»

در عهد شباب نیز از روی مجسمه ای که در خزانه سلاطین هند بوده است عکس برداری شده است

کلام دانشمندان

بر روان دانشوران پو شیده نما ند که بسط نور وجود و نظم بزم شهود برای تکمیل طاعت و معرفت است درختی که بیخ محکم ندارد شاخ خرم نیارد ، رونق دین حنیف برواج شرع شریف و قوت بازوی جهاد و قدرت نیروی اجتهاد است ، غازیان عرصه دین و عالمان علم الیقین که عاشق رضای خدا و سالک طریق هدا باشند ذوق طاعت یابند و شوق معرفت شناسند

چند روزی ز قوی دینان باش	در پی حاجت مسکینان باش
شمع شو شمع که خود را سوزی	تا بآن بزم کسان افروزی
با بد و نیک نگو کاری ورز	شیوه یاری و غمخواری ورز
ابر شو نا که چو باران ریزی	بر گل و خس همه یکسان ریزی
چشم بر لغزش یاران مفکن	بملا مت دل یاران مشکن

از اعلامیه استقلال کشورهای متحده امریکا

ما این حقایق را مسلم و بدیهی میدانیم که تمام مردم مساوی و برابر آفریده شده اند و خالق جهان برای آنها حقوقی مسلم داشته که انفکاک پذیر و سلب شدنی نیست از آن جمله است حق حیات و حق آزادی و حق طلب سعادت و خوشی و برای حفظ این حقوق حکومتها در میان مردم برقرار میشوند که قدرت و اختیار عادلانه خود را از رضای مردم کسب مینمایند

از کلمات علی علیه السلام

دنیا باغی است که دیوار آن قانون است قانون فرمان روائی است که اطاعت او واجب است اطاعت کیفیتی است که ملک بدان پایدار است ، ملک نظامی است که سربازان آنرا نگهبانند سربازان یارانی هستند که ثروت از آنها تکفل مینماید و ثروت وسیله ارتزاق است که رعیت آنرا جمع آوری مینماید ، رعایا توده هائی هستند که در حمایت عدل و داد زیست میکنند عدل اساسی است که قوام عالم بدان استوار است . پس بعدل است قوام و بقای عالم .

﴿تربیت و تحول﴾

مقدرات يك ملت وابسته باسلوب تربیت است . برای تفسیر حوادث تاریخ و کشف عواملی که در زیر پرده موجد اتفاقات بزرگ شده با ید قبل از هر چیز اصول تربیتی را مورد توجه قرار داد .

فلسفه تاریخ اگر برای روشن ساختن حوادث تاریخ از مقررات و نظامات و عادات يك ملت که مجموعه روابط انفرادی و اجتماعی را تشکیل میدهد بوسیله دقت و طرز پرورش نژاد نو روشن میشود . هر عصری مقتضیات خود را دارد ولی این مقتضیات تحت نفوذ تربیت قرار گرفته است بنابراین برای آنکه نسل آینده را بطرف هدف معینی متوجه سازیم باید حتی المقدور نظارت دقیقی در نظامات تربیتی بعمل آوریم . باید بدانش آموزان یاد دهیم که چطور خودشانرا بر وفق حوائج زندگی تربیت کنند وقتی این نکته را با آنها یاد دادیم میتوانیم مطمئن باشیم که در تربیت دیگران دچار اشکال نخواهند شد .

هیچ چیز بقدر تربیت و اصول تربیتی قابل تغییر و تحول نیست همانطور که روزها نو میشود مقتضیات تربیتی تغییر می پذیرد . يك اسلوب عالی و دائمی برای تربیت پیدا نمیتوان کرد زیرا تربیت صحیح باید بامقتضیات روزگار همدوش باشد . غالباً تفاوتی مابین مقتضیات زمان و اصول تربیتی دیده میشود این اصول و مقررات که مولود گذشته است احیاناً بامقتضیات کنونی تطبیق نمیکند بهمین جهت عالیمترین اسلوب تربیت آنستکه مثل مایعات در هر ظرفی شکل مخصوصی پیدا کند و حوائج مادی و معنوی افراد و جماعات را در نظر بگیرد و البته انکار نمیتوان کرد که تربیت همیشه مبادی خود را از گذشته میگیرد روح ما نیز قوه و نیروی معنوی خود را از ایام سلف اقتباس میکند ولی درعین حال باید دائماً متوجه بود زیرا تنها باین وسیله میتوان با روزگار پیشرفت .

آنهائی که قبل از مازندگی کرده اند غالباً سرمایه ای از تفکرات و اندیشه های خوب بیادگار گذاشته اند ولی باید اعتراف کرد که قالب افکار آنها با حوائج کنونی مناسبت ندارد و بهمین دلیل باید دائماً آنها را اصلاح و تعدیل کرد . تربیت صحیح و عالی باید با تحول همراه باشد و دائماً مقررات خود را تغییر دهد و اصلاح کند -

از مجله خارجی

❖ (از افکار بزرگان) ❖

همه میگویند خودت را بشناس اما راهی برای وصول باین مقصود نشان نمیدهند من میگویم خودت را بشناس و راه آنها هم بشما نشان میدهم . اگر میخواهی خودت را بشناسی کراهیت را به بین زیرا همیشه قیمت اشخاص مربوط بکارهائی است که انجام داده اند و گر نه از گفتار بیهوده چه حاصل « برنارد شاد »

کسیکه الفاظ را بیجا استعمال میکند خیلی زود بمعنائی محتاج میشود. «لفظ» قالب معنی است و معنی مقدمه عمل اگر لفظ بیهیمنی باشد یا معنی مقدمه عمل نباشد نه از آن معنی ثمری توان برد و نه از آن لفظ نتیجه ای انتظار توان داشت. «لرد آریوری»

از کلمات علی علیه السلام

ان للولد علی الوالد حقاً وان للوالد علی الولد حقاً فحق الوالد علی الولدان بطیعه فی کل شیء الا فی معصیه الله سبحانه وحق الولد علی الوالدان بحسن اسمه و یحسن ادبه و یعلمه القرآن فرزند را بر پدر و پدر را بر فرزندان حق و تکلیفی است که هر یک باید رعایت نموده ایفاء نمایند و انجام دهند.

حق پدر بر فرزند آنستکه فرزند باید در کلیه امور مطیع و فرمان بردار پدر خود باشد مگر در معصیت خدا و ملامتی و مناهی، حق فرزند بر پدر آنستکه پدر باید اقدام به تعلیم و آموزش و پرورش فرزند خود نماید و برای نیکنامی و تهذیب اخلاق او کوشش نموده و در زندگانی اجتماعی بر اصول مبانی دین و قرآن.

از کلمات ساد ما دل

بمرك كه خیلی زود ترا خواهد ربود متوجه باش، نظری بسوی دوزخ كه سراسر مملو از مصائب و شدائد است ببنداز. نظاره هم به بهشت و لذائذ آن بنما و خود را به يك هيچان پراز خير و صواب روشن و منور ساز، تحمل هر زحمت و خستگی برای تو سهل و آسان خواهد گردید.

روح حظوظ زندگانی جاودانی را درك خواهد نمود و قلب مسرور و با نشاط تو نغمات و تغنیات و تهلیلات سما و یرا خواهد شنید در حالیکه خود این کلمات را خواهد سرود .
عشق ، عشق و سعادت ر با نی .
پس از راهی برو که خدا و وجدان آنرا بتو نشان داده و خدا را ستایش نما :

(اوحدی فرماید - علم)

علم بالاست مرغ جانت را	بر سپهر او برد روانت را
علم دل را بجای جان باشد	سر بی علم بد گمان باشد
دل بی علم چشم بی نور است	مرد نادان ز مردمی دور است
میر از پای علم و دانش پی	تا بقیوم در رسی و بحی
نیست آب حیات جز دانش	نیست باب نجات جز دانش
در پی کشف این و آن رفتن	جز بدانش کجا توان رفتن
تن بی روح چیست؟ مشتی گرد	روح بی علم چیست بادی سرد
جان دانه گرچه دمساز است	با بدن بر فلك پرواز است
سك دانا ز گاو نادان به	بهنر درگذشت شهر از ده
شود از جهل مرد کاهل و سست	دانش او را دلیر سازد و چست
علم را دزد برد نتواند	با جل نیز مرد نتواند
نه بمیل زمان خرا بشود	نه بسیل دمان (۱) در آب شود

☆ (ادیب کیست) ☆

ادیب در لغت بمعنای زیرک و نگاهدارنده حد هر چیز است و در اصطلاح دانشمندان ادیب عبارتست از کسیکه دارای علم ادب باشد و علم ادب بر شانزده قسم تقسیم شده است که هشت قسم آن باصول علم ادب و هشت قسم دیگر بفروع اختصاص یافته و موسوم گردیده و در ذیل بدانها اشاره میشود :

هشت گانه اصول

- (۱) علم خط و آن عبارتست از معرفت تصویر الفاظ بحروف هجا و کیفیت ترکیب و احوالیکه باعتبار کنایت ظاهر میشود .
- (۲) علم لغت و آن عبارتست از معرفت مدلولات کلمات مطلقا .
- (۳) علم تصریف و آن عبارتست از شناختن اصولی که بدانها کمیت ابنیه کلمات و کیفیت اوزان و تغییرات لاحقه معلوم گردد .
- (۴) علم اشتقاق و آن عبارتست از دانستن کیفیت رد صیغ مختلفه با صل واحد .
- (۵) علم نحو و آن عبارتست از معرفت کلام از حیث اعراب و بنا .
- (۶) علم معانی و آن عبارتست از علمی که شناخته میشود با و کیفیت مطابقه کلام با مقتضای حال .
- (۷) علم بیان و آن عبارتست از علمی که شناخته میشود از او کیفیت ایراد معنای واحد بطرق مختلفه .
- (۸) علم بدیع و آن علمی است که شناخته میشود با و وجوه تحسین کلام .

(۱) قسم هشت گانه فرو ع)

(۱) علم عروض و آن عبارتست از معرفت اصولی که بآنها احوال بحور و اوزان شعر معلوم میگردد .

(۲) علم قوافی و آن عبارتست از شناختن اصولیکه احوال قافیه از آنها معلوم میگردد

(۳) علم تقریض یا تقریظ و آن عبارتست از کیفیت انشاء شعر .

(۴) علم امثال و آن عبارتست از داشتن امثال و اقوال از شعر و نثر .

(۵) علم دواوین و آن عبارتست از معرفت اشعار مدونه و تراکیب مصنوعه باعتبار ترکیب

و معنی و اعراب و بنا و سایر رموز و اشارات و لطایف و محاسبات .

(۶) علم اناء و آن عبارتست از دانستن کیفیت اخبار مرغایب را بدانچه در ضمیر باشد

بعبارات پسندیده و مراعات امور معهوده بین نویسندگان .

(۷) علم استیفاء و آن عبارتست از معرفت قوانینی که بدان کیفیت و کمیت محاسبات

دیوانی و غیره معلوم گردد .

(۸) علم مجاوره یا محاضره و آن معرفت مواقع کلام و بدایع حدیث با طبقات و اقوام

موشح بلطائف و نکات و امثال و ابیات .

علم مجاوره نیز بشش قسم تقسیم میشود

(۱) علم تاریخ که از چگونگی حالات سلاطین و حکماء و انبیاء و مردان تاریخی گفتگو

می کند .

(۲) علم سیر .

(۳) علم ملل و نحل که از دانستن احوال حکماء و شعرا و سلاطین و رجال بزرگ دنیا حکایت می کند .

(۴) علم انساب و آن گفتگو میکند از اصول و فروع اهل عالم و فرزندان آدم .

(۵) غزوات که از جنگهای ارباب دین و دولت گفتگو میکند .

(۶) علم بمسائل مغلقه و متصعبه و معمیات .

حالا معلوم گردید کسانی که در جامعه تظاهر بادیب و دانشمند مینمایند موضوع دارد یا نه . بقول مرحوم جیحون شاعر یزدی

گر بلند است قدت بوسه زنم بر نافت بلکه شادم بوصول تو پائین تر از آن
اگر ادبای این عصر بعضی از علوم مذکوره را هم دارا باشند باید راضی و خشنود بود
و وجودشانرا مغتنم شمرد .

این دو حرفم دردم مردن فلاطون گفت و رفت حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

(از کتاب من)

خوبیها = یکی از بهترین و بزرگترین خوبیهای من پرستش خدا است .
خدا بمن عقل و ادراک را برای آن داده است که او را بشناسم و سپاسش را بگذارم .
اگر این عقل را بمصرف خود نرسانم چه مسئو لیت و گناه بزرگی را بر عهده خواهم داشت
همه سرور و نشاط من در ستایش حق است و اگر این ستایش نباشد بهیچ چیز دلخوش و مسرور
نخواهم گردید .

پرستش و ستایش خدا نهال روح مرا بارور و با طراوت مینماید من در دوستی و ستایش

خدا صبور و برد بار میگردم و هر گونه مصیبت و فاجعه را بسهولت از مقابل رد مینمایم .
ستایش درخت ابدیت است که تنها سایه آن بقامت رعناى آدمی افتاده است . چه اندازه شور
بخت و مسکینم اگر بپای خود از این سایه زندگی بیرون روم .

من اگر دوست خدا نباشم بهتر است زیرا عدم مطلق وظیفه و تکلیف شکنجه و عذاب دوزخ
و جهنمی نیست هر چه هست در این زندگانی ننگین بی عفتی و بی پرستشی است . من اگر
خدا را پرستم و در پرستش خود پاك باشم بزرگترم از آنچه بتصور در آید و هر گاه در
ستایش غفلتی کنم و لوحه دل را از صفا و عشق بی بهره نمایم کوچکترم از آنچه بتصور در آید
کدام حیوانیست که در مقابل کردار شنیع خود چون من آتش بیمناك دوزخی را داشته باشد
برای آنکه من به بزرگترین و دیعه کبریائی حق خیانت میکنم جز من کدام حیوانیست
که بودیعه کبریائی خیانت نماید .

من اگر از راه حق نروم چه امیدی بسعادتی و چه انتظاری به بقا و ابدیت خود دارم و
اگر این امید و انتظار را ندارم پس چیست که دارم . اول عمر آدمیت خود را از ساعتی
میدانم که به پرستش و ستایش قیام کرده ام .

پرستش و ستایش من ثمره نهال عشق منست و عشق من ثمره نهال ابدیت خدا است .
من آمده ام که در میان موجودات خدا انعکاسی از تصویر و عظمت خدا باشم و چگونه است اگر
از نبات و حیوان کمتر باشم .

در عدلیه و نظمیة شهر كوچك من دفتر اعمالی برای من گشوده شده است آیا در آسمان
و در عدلیه و نظمیة لا یتناهی خدا دفتر و کتابی برای ثبت اعمال و کردار من وجود ندارد ؟
من اگر با خدا دوست باشم کیست که بتواند با من دشمنی کند .
ستایش من برای من است نه برای خدا . خدا چه حاجت به ستایش من دارد من اگر

پرستش نداشته باشم آسایش نخواهم داشت و نه امید و سعادت .
 من اگر عاشق و پرستشگر باشم هیچ حربه آهنین و سلاح آتشین مرا نمیتواند تهدید
 نماید زیرا روح عاشق و پرستشگر جریحه بردار نیست و هیچگونه اسلحه ای در آن کارگر
 نمی باشد .

عشق و پرستش در من شجاعت و شهامت سعی و فداکاری می آورد و من با عشق و پرستش
 میتوانم که بدون بیم از پی هر مقصود مسعود خویش بروم کیست جز خدا که در خطر نا کترین
 دقیقه زندگانی من یار و مددگار من باشد .
 با وجود این آیا از ستایش و دوستیش غافل گردم .

تو کز سرای حقیقت نمی روی بیرون کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد
 سر بهم ایا تنای الافاق و فی انفسهم حتی تبین لهم انه الحق مادامیکه بقید طبع
 گرفتارند ناچار آیات را که ادله و برهان بر حقیقت باشد برایشان اظهار داریم و آنگاه که
 دیده بینا بایشان دادیم از دلیل و برهان بی نیاز شوند .

☆ (ردائل هفت گانه) ☆

ردائل هفت گانه نزد عرفا و حکمای متألهین عبارت از هفت در دوزخ است از اینجاست
 که شبستری فرموده است

بنزین هر عدد سری نهفت است از آن درهای دوزخ نیز هفت است
 و نیز خواجه نصیر فصلی در باب اشاره بدرهای بهشت و دوزخ دارد و میفرماید مشاعر حیوانی
 که بدان اجزاء عالم ملک ادراک کنند هفت است پنج ظاهر که حواس خمسیه است دو باطن و
 آن بحیال رو هم است .

هر نفس که متابعت هوا کند و عقل را در متابعت هوا و هوس مسخر گرداند هریک از این مشاعر حیوانی سببی از اسباب هلاکت باشد.

فاما من طفی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی پس هریک از این مشاعر بمثابه دری از درهای دوزخ هستند و اگر عقل که مدرك عالم ملکوت است نفس را از هوا و هوس منع کند تا بهریک از این مشاعر آیتی از کتاب الهی در عالم خلقی که ادراکش باین مشعر خاص باشد بتقدیم رساند و بعقل نیز استماع آیات کلام الهی را از عالم امری تلقی کند این مشاعر بمثابه درهای بهشت هستند.

❖ (از کلمات شیلو آلمانی) ❖

بین - ما با یکدیگر کینه می ورزیم ، کشمکش میکنیم آمال و عقاید ما را از هم جدا مینماید ولی در اینمدمت یکنواخت موها در سر تو مانند من سفید میشود .

بین - تو با یک امید سر شاری بذر و دانه را بخاک میسپاری و در بهار با نهایت خرمی انتظار داری که کشته ات بروید و حاصل دهد ولی فقط تو تر دید داری که در شیار مزارع دوران زندگی دانه های اعمال خیر و نیکی را که بد و ن پیرایه و دغدغه برای ابد شکوفه خواهد داد بیغشانی .

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

ذره را تا نبود همت عالی حافظ

تابخلو تگه خورشید رسی چرخ زنان

کمر از زره نه ای پست مشومهر بورز

شستن کهنه های آلوده و ریختن ذباله در آب جاری

وقتی ملتی جاهل و نادان شد وقتی مردم بکثافتکاری، کثافت پوشی، کثافت خوری عادی

و مأنوس شدند وقتی مردم به نظافت و پاک و پاکیزگی اعتنا و توجه نمودند وقتی شهر داری و بهداشت وظیفه خویش را انجام نمیدهند چه باید کرد .

در این شهر اکثر بلکه تمام کهنه های آلوده خود را در آب جاری می شویند و با اینکه در آمد شهرداری اگر درست جمع آوری شود بالغ بر پنج کرور تومان در سال خواهد شد معذلك هنوز که هنوز است توفیق ساختمان يك رخت شویخانه برای این مردم، این ملت، این شیعه نیافته است . هنوز دیده نشده است که اداره بهداشت و بهداشت خطر ریختن زباله و شستن کهنه های آلوده و ناپاک را بوسیله نشریه یا اعلان بمردم گوشزد کنند . هنوز دیده و شنیده نشده است که مبلغین ما که عهده دار تنویر افکار جا معه هستند توده جاهل را در این امر خطیر و خلاف دین و آئین بر حذر دارند .

بر اثر همین نادانیها و ندانم کاریست که جامعه نادان برای خود تولید هزار گونه امراض صعب العلاج مینماید و بدست خود گور خودش را میکند . آیا هنوز وقت آن نرسیده است که باین کثافتکاریها خاتمه دهیم ؟

از کتاب «من»

خوبی و خوبها - من هرگز با خوبی دشمنی نمیکنم و دوست دارم همه کس با خوبی دوست باشند ولی اغلب با خوبی دشمنی میکنند . محبت بهترین خوبها است اگرچه بدشمن باشد . من اینرا برای انسان يك دینی میدانم و خلاف آنرا يك جرمی . من هر شب بوقت خواب خوبهای روز خود را میشمارم و اگر برای شمار چیزی نداشته باشم بی نهایت ملول و پیریشان میگردد .

من هر وقت که خوبی میکنم همه چیز را خندان و متبسم و چون عمل سوئی را مرتکب گردم همه چیز را مکدر و سیاه می بینم .

من هر خوبی را گوهری میدانم که در خزانه سعادت آسمانی من ذخیره میگردد و باین جهت آرزو دارم که در دوره حیات خزانه آسمان خود را سرشار کنم .

من همیشه کوشش دارم که در دوره زندگانی خود دوست بد و دشمن خوب پیدا ننمایم . من فقط از کسانی تملق میگویم که دارای صفات و اخلاق خوب هستند . دوستی آنها را بهر قیمتی که باشد خریدار میگردم - نهال خوبی از دست فرشتگان آب میخورد و خداپاسبان آنست آیا باید که شاخه ها و برگهای آنها در زیر خاک و خاکستر شاعت و دنائت خویش معدوم و نا بود سازم ؟

در اینصورت بآسمان و ستارگان ، بطبیعت و کائنات چگونه بنگرم . برخی از رفقای من باین عشق خوبی پرستی من می خندند و حال آنکه پیوسته برای بر خواهی خود و دیگران گریه میکنند .

محیط من ، بمن میگوید تو از خوبی چشم پنهان و پوش و بوضعیت من در آی ، من بمحیط میگویم که تو از بدی دست بکش و بآرزوی من بیا ، اکنون شما تصدیق کنید که آرزوی کدام يك از ما برای سعادت من و محیط بهتر است .

همه کس بمن نصیحت میکنند که در این محیط خوبی نیست ولی کدام پندی است که از پند وجدان من بهتر باشد .

من اگر خوب شوم هیچ چیز زشت ندارم خوبی هر چیز زشت را محو میسازد . من برای خوبی و فقط برای خوبی آدمی نام برده شده ام و اگر از آن خصلت فاقد شوم آیا آدمی نام برده خواهم شد .

آفریدگار خوبی خدا است و خالق بدی انسان . خدا خوبی را برای من و مرا برای خوبی خلق کرده است ولی در انحراف از خوبی بدی را ایجاد نموده ام اما تو ای خدا و آفریدگار خوب و خوبی عفو کن و ببخشای .

(کلام پیغمبر ص)

اکملکم ایماناً احسنکم اخلاقاً - مولوی قدس سره فرموده است

حشر تو بر صورت اعمال تست	هر چه بینی نیک و بد احوال تست
جمله اخلاق و اوصاف ای پسر	هر زمان گردد ممثل در صورت
گاه نارت مینماید گاه نور	گاه دوزخ گاه جنت است و حور
لاله و گلها و ریحان و سمن	جمله طاعات است و اخلاق حسن
قصر می وارید و درهای ثمین	شد دل پر نور تو ای مرد دین
جوی خمر و جوی آب و جوی شیر	نیست جز اوصاف پاک دلپذیر

از گفته های دانشمندان

کشفها و تحقیقات علمی اخیر هر چند از لحاظ علم و حکمت شایان تجلیل و تقدیر است اما صفای ضمیر و فضایل اخلاقی و ملکات بشر متمدن را نابود کرده و دامن قدس اشرف مخلوقات را آلوده ساخته است مختصر آنکه سعادت و خوشبختی را جز در احسان بدیگدان و مجامد اخلاقی نباید جستجو کرد.

* (وزن و حجم متوسط مغزها) *

وزن مغز انسان ۱۵۰۰ گرم	حجم مغز ملل متمدنه ۱۵۰۰ سانتی مترمکعب
« مغز میمون ۱۲۰۰ »	سیاهای افریقا ۱۳۷۰ »

وزن مغز اسب	۱۰۰۰ گرم	استرالیانیا	۱۲۲۸ سانتی متر مکعب
« سگ	۲۰۰ «	ایتالیانیا	۱۴۶۷ «
«	«	اسکیموها	۱۵۴۰ «

حد وسط وزن مغز انسان سفید پوست ۱۵۰۰ گرم ولی در بعضی ۱۷۵۰ و ۱۸۳۰ گرم بالغ گردیده است و نیز ممکن است مغز اشخاص بزرگ از این مقدار کمتر باشد چنانچه مغز گامبتا وکیل و ناطق بزرگ فرانسه بیش از ۱۱۶۰ گرم نبوده است مغز زن ۳۰ گرم از مرد کمتر است

(تحقیقات پرو فسور ماتر)



محققین جمعیت بشر را در موقعی که هنوز بر موز کشاورزی و اهلی کردن حیوانات آشنائی پیدا نکرده بود و احتیاجات خود را از راه شکار حیوانات وحشی تأمین مینمود یعنی در حدود شش هزار سال قبل از میلاد یعنی موقعی که بشر پا بر حلقه تمدن گذاشته و بساختن شهرها پرداخته و موفق با اختراع خط و کشف فلزات گردیده میتوان حدس زد که جمعیت جهان بطور متوسط در حدود ۲۰ میلیون نفر بوده است از آن زمان به بعد بر اثر توسعه کشاورزی و رونق مبادلات بازرگانی جمعیت بشر بمیزان قابل توجهی افزایش یافته است طبق تحقیق محققین بین قرن دهم تا قرن پنجم قبل از میلاد جمعیت دنیا بالغ بر صد میلیون نفر بوده و در اوائل یا واسط دوره امپراطوری رومها جمعیت جهان را میتوان در حدود ۲۰۰ میلیون نفر تخمین زد طبق تحقیقاتیکه بعمل آمده است قبل از کریستف کلمب جمعیت امریکای شمالی که از سرخ پوستان تشکیل می یافت در حدود یک میلیون نفر بود از قرن هفدهم به بعد که ارقام دقیق تری در دست میباشد جمعیت جهان در سال ۱۶۵۰ میلادی به ۵۴۵ میلیون نفر تخمین

زده شده است و اگر هم اشتباهی شده باشد قطعا از ده درصد تجاوز نمیکنند. جمعیت جهان در ربع اول قرن نوزدهم بیک میلیارد و در ثلث اول قرن حاضر به دومیلیارد نفر رسیده اگر بشر دچار بلیه غیر مترقبه نشود در اوائل قرن بیست و یک بالغ بر ۳ میلیارد نفر خواهد گردید اکنون هر سال ۲۲ میلیون نفر بر جمعیت جهان افزوده میگردد.

دیانت اسلام در ژاپن

آیا ژاپن مذهب اسلام را قبول خواهد کرد؟

مطبوعات اسلامی مصر و نقاط دیگر اغلب اخبار واصله از ژاپن را مبنی بر فعالیت اجتماعی و معنوی محافل اسلام در مملکت مزبور منتشر میسازند زیرا در ژاپن محافل اسلامی خیلی فعال و بارونق وجود دارد منجمله جامعه اسلامی شهر (کبه) مورد توجه عمومی واقع و از مزایای رسمی عیدیه بهره مند میشود. مدارس جامعه مزبوره روز بروز ترقی کرده و مؤسسات آن توسعه پیدا مینماید و عنقریب یک مسجد خیلی معظم و عالی در بهترین نقطه شهر مزبور از طرف همان جامعه بنا خواهد شد. و نیز اظهار میشود که در جامعه ژاپنی یک نوع تمایل مساعدت نسبت به مذهب اسلام مشهود و فکر اتخاذ مذهب مزبور در تمام محافل با حسن نظر تلقی میشود اینست که بعضی ها این سؤال را از خود میکنند که در اینصورت آیا ژاپن که حالیه باوضاع اسلام خیلی علاقمند است بالاخره تصمیم به پیروی نمودن از قرآن نموده و مذهب اسلام را قبول خواهد کرد، اگر ژاپن مسلمان شود یکی از بزرگترین وقوی ترین دولت اسلامی عهد حاضر خواهد بود بالاخره باید گفت که این موضوع با در نظر گرفتن مزایای مذهب اسلام از لحاظ نوع پروری و حقایق آن محال نیست. و نیز خبر ذیل در ۲۴ آوریل از توکیو رسیده است دیشب جامعه اسلامی مجلسی که خیلی جالب توجه بوده

تحت ریاست عالیه امپراطور ژاپن تشکیل و چند نفر از وزراء نیز حضور داشتند لیدر تاتارها شیخ عبد الرشید ابراهیم و ادیب معروف ایاز اسحق نطقهای خیلی مہیجی ایراد کرده و در ضمن آن مشار الیہما از بسط اسلام در ژاپن و اہمیت ترجمہ قرآن بزبان ژاپنی صحبت کردند فیلسوف ژاپن (آہارا) اظہار داشت کہ اسلام مذہبی است سادہ و منطقی لذا برای ژاپن خیلی مناسب است .

آمارى از مدارس و دارالعلوم ہندوستان در سال ۱۳۳۵

ایران یکقسمت از سرچشمہ ادبی خود را از ہندوستان گرفتہ در زمان انوشیروان با وجود داشتن ادیب و حکماء بزرگ برزوئے طبیب را برای ترجمہ کتب سانسکریت بہندوستان فرستاد و او کتاب کلیلہ و دمنہ و کتابهای دیگر سانسکریت را بزبان ایرانی ترجمہ کرد، دردورہ اسلامی ری و نیشابور و بخارا مراکز ادبی بودند دہلی و لاہور نیز دو مہد فارسی بودہ مسعود سعد سلمان - امین خسروی دہلوی ستارگانى درخشان ہستند کہ با آنہا فارسی در ہندوستان جلال یافتہ است

اینک مدارس ہند کہ تحت نظر وزارت فرہنگ اداره میشود

۱۵ دانشگاه دارد	۶۱۶ دانشسرا
۲۲۵ دانشکدہ ادبیات	۱۴۷۱۱ دبیرستان
۸۵ کالج فنی	۶۷۷۶۹۵ دبستان
۱۹۰۱۵ مدرسہ اختصاصی	۴۰ دانشکدہ نسوان
۲۱۳۲۱۷ مؤسسہ عمومى و فرہنگی	۸ مدرسہ فنی
	۱۰۰۰ دانشجو

ہندوستان

در این آموزشگاهها ۱۶ ملیون و یکهزار و هفتصد نفر دانشجو هستند خرج این مؤسسات یکصد و بیست و هشت ملیون و پانصد هزار و هفتصد و نه روپیه است. تعلیمات زنان و دختران نیز مورد توجه است. هزینه تعلیمات و خرج تحصیل آنها سالیانه ۳۴ ملیون و هفتصد و پنجاه و یکهزار و نود و سه روپیه میباشد.

ترانه از کبیر «از پیشوایان هند»

مرا ای بنده در کجا جستجو میکنی - اگر نیک بنگری من در جوار تو ابستاده ام. نه من در مسجد مقیم نه در کنیسه مرا نه در مراسم دین می یابی و نه در مناسک حج نه در کنج «یوگا» (ریاضت) و نه در بیغوله عزلت. اگر طالب دیدار من هستی مرا با سان توانی دید - بهر لحظه که اراده کنی مرا خواهی یافت - چنین میگوید که ای سادو «راهب» در هر دمی که میزنی خداوند در آن دم موجود است.

ترانه دیگری از کبیر

ای دوست تاتورا نفس با قیست بامید او زنده باش - تا جان داری در شناسائی او بکوش تا زنده ای در معرفت او کوشا باش بدانکه زندگی آدمیرا بسر منزل سعادت تواند رسانید - اگر تا زنده ای قید نگسلی پس بهنگام مردن چه امید رستگاری توانی داشت. زهی تصور باطل که پنداری چون جان از قید تن رهائی یافت بحق خواهد پیوست، اگر امروز جلوه

حق را عیان دیدی آنروز نیز خواهی دید . اگر نه چنین باشد مردن تو بدان ماند که در سزای مردگان مقام گزینی .

اگر امروز بحق واصل باشی فردا نیز بدان واصل خواهی شد .
در حقیقت غوطه ور شو و مرشد حقیقی را بشناس و با اسم اعظم ایمان بیاور ، کبیر گویند روح طلب است که بیاری او میشتابد ، من بنده و چاکر روح طلب هستم .

وظیفه پیشوایان

در دنیای جدید و در موقعیت جهان بزرگ دو وظیفه سترک و دشوار بر عهد پیشوایان سپرده شده است از یکسو باید گنجینه علوم و دانش و سننی را که در قرون متمادی متراکم شده است محفوظ نگاهدارند و تقویت کنند و از سوی دیگر باید سنن قدیمی و چیزهای تازه و ابداعات جدید را با هم تلفیق و در هم بیامیزند تا وسائلی برای زندگی نوین و تازه موجودات بشری فراهم آرند تا امکان یابند از چشمه های خرد و دانش و فرهنگ سیراب شوند و حالات معرفت و دانائی را چیده و بذائقه خود راه دهند .

مدارس اسلامی و چگونگی تعلیمات و تشکیلات آن

مسلمین صدر اول و قرون پیشین پیروی از سنت و سیره حضرت رسول و آداب سلف را لازم میشمردند و تا ممکن بود از روش گذشتگان منحرف نمیگردند بلکه بسیاری از پیشینیان از شدت علاقه بآداب سلف و بدبینی بر و شهسای نوین هر کس راهم در طرز زندگی و آموزش کاری تازه میکرد ضال و مبتدع درشت آئین و بدکیش میدانستند و بهمین جهت قسمتی از علوم را بدعت و طالبین آنها را کثرانیش و بیراه میخواندند از اینرو بر کسانی که در شعب تاریخ اسلام مطالعه و تحقیق میکنند آگاهی از سنن و آداب پیغمبر

و صحابه و تابعین و سلف حتم و لازم است و علت بسیاری از حوادث و انحطاط و ارتقاء علوم و صنایع را در ادوار تاریخ اسلام بدین وسیله روشن توانند کرد. در موضوع بحث ما یعنی نظر در چگونگی تعلیمات و تشکیلات مدارس اسلامی هم توجه بدین نکته ضروریست هر چند قسمتی از علوم و تعلیمات اسلامی بمبادی علوم و تعلیمات ملل دیگر باز بسته و پیوسته است ولی عمل اصول فنی و آداب تعالیم بقرآن کریم و سنت مربوط میباشد حتی وجه علوم عقلی که تحصیل حقایق است بتدریج در مدارس و ممالک اسلامی تبدیل یافته و برای اثبات عقاید مذهبی بکار رفته است. پیغمبر معارف الهی و آداب شریعت را گاهی بصورت خطابه و اغلب بصورت محادثه و محاوره بیان فرموده اند.

هنگاهی خطابه پیش از ساختن منبر بر ستونیکه بعدها بحنا نه معروف گردید تکیه میکردند و بعد از آنکه منبر ساخته شد برپله سیم منبر خطابه در انداز و تخذیر از عقاب و بشارت بنعیم ابدی و دعوت بمکارم اخلاق و توحید اله جل و عز و سنن الهی یا تحریر بر جهاد و امثال آن ایراد میکردند و در موقع محادثه می نشستند و صحابه بطریق دایره گرد می آمدند و حلقه میزدند و بیشتر خطابه و محادثه که محل اجتماع مسلمین بود صورت میگرفت خلفا و صحابه بهمین رویه مطالب دینی و دنیوی را بمردم می آموختند و چون ایراد خطابه در مسجد ظاهر آسمت رسمی داشت بخلفا و ولات مخصوص بود ولی در غیر مسجد همه کس میتوانست در صورت لزوم خطابه ایراد کند و نشستن بر منبر اوائل عهد خلافت مخصوص خلفا بود. اکثر خطابه های پیشینیان مشتمل بود بر انداز و تذکر عذاب و تحریر بر امور عباد و جهاد با کفار و بعد از آنکه خلفا از اهمیت دینی خود کاسته و بکارهای مملکتی و اعمالی که منافی با مقام روحانیت خلافت بود پرداختند و برای امامت جماعت و خطبه به تعیین نواب محتاج شدند خطابت بصورت دیگری درآمد و جنبه روحانی خود را از دست داد و یکی از

مناصب دنیوی گردید و در برابر قسمت دینی آن بدست زهاد و متصوفه افتاد و بنام وعظ و تذکیر اختصاص یافت . خطبائیکه از جانب خلفا یا امرا و ولات معین میشدند برای خطابه تشریفات مخصوص داشتند و لباسشان هم ممتاز بود خطیب در ممالک بنی عباس لباس و عمامه سیاه بطراز زرد طیلسان مشکی می پوشیدند و شمشیر می آویخت و پیشا پیش او د و علم سیاه میبردند و یکی هم که تازیانه در دست داشت جلو میرفت و گاهی هم یکی از مؤمنین شمشیر خلیفه را همراه میبرد و وقتی نزدیک منبر میرسید آنرا حمایل میکرد و خطیب در هر يك از پله های منبر پاشنه شمشیر را برای اعلام شروع سخت میکوفت و در پله آخرین از دست راست و چپ بر مستمعین بدین طریق (السلام علیکم و رحمة الله و برکاته) سلام میگفت و مؤذنین بگفتن اذان هم آواز میشدند و پس از ختم اذان خطیب وعظ میکرد و سپس می نشست و پاشنه شمشیر را دیگر بار بپایه منبر میکوفت و باز بر میخواست و بحمد خدا و نعمت رسول و دعاء بر صحابه مشغول میشد و خلفاء را شدین و حمزه و عباس و امهات مؤمنین خصوصاً خدیجه کبری و حضرت فاطمه و حسنین را بدعا یاد میکرد و خلیفه و سلطان وقت و امیر بلد را بالقاب مخصوص دعا مینمود و مردم آمین میگفتند . در بعضی از اقالیم رسم خطبا با آنچه گذشت مختصر تفاوتی داشته و خطباء خراسان فقط دراعه می پوشیدند و درموقع صعود برشوندگان سلام نمیکردند، وقتی حادثه مهمی اتفاق می افتاد بر حسب تشخیص شهر یاران یا امراء یکی از دانشمندان و علماء بزرگ خطبه مناسب آنموضوع تهیه میکرد و درحضور جمع برمیخواند بعضی از مسلمین خصوصاً فقهاء و ارباب حدیث که خطابه و وعظ یکی از مشاغل مهم آنان بود فرزندان خود را از آغاز زندگی برای شغل خطیر پرورش میدادند و درلیالی و ایام متبرک اطراف منبر و محراب را بشمعهای نورانی می آراستند و برنایان نو عهد به منبر میرفتند و پس از ختم خطبه پدران ایشان وجوه و اعیان مستمعین را بعیوان میهمانی بمنازل خود میخواندند .

ابوالحسن محمد بن احمد ابن جبیر که در سنه ۵۷۸ از وطن خود (اندلس) بقصد زیارت بیت الله بمشرق مسافرت کرد - در اینگونه مجالس حضور بهم رسانیده و شرح و تفصیل آنرا در حله خود آورده است خطابه های رسمی بیشتر بصنعت آمیخته و با سجع و قوافی آراسته بود و در حقیقت یکی از شغل های دیوانی بشمار میرفت و بهمین جهت در دل شنوندگان کمتر اثر می بخشید و شاید هیچکس رامتنبه نمیساخت ، چنانچه گفتیم بعد از آنکه خطابه جنبه معنوی خود را از دست داد - عده ای از علماء ومحدثان و صوفیان برای تنبیه غافلان و ارشاد سالکان شغل وعظ و تذکیر را پیش گرفتند و خلق را براه راست هدایت مینمودند و بخدا و رسول و مکارم اخلاق میخواندند .

بزرگان اسلام که بوعظ می پرداختند اکثر زاهد و از مردان راه خدا و دروعظ و تنبیه سخت دلیر و بیمناک بودند - خلفا و امراء جور را بسختان درشت وعظ و اندرز میگفتند و چون صدق نیت و بی طمعی آنان بر هیچکس پوشیده نبود مایه رنجش نمیشد و بسیار هم مؤثر می افتاد و این طبقه در آغاز کار چنانکه سیره پیغمبر بود در مجالس بد و زانو می نشستند و دستهای خود را روی زانو بحال تشهد می نهادند یا آنکه زانو ها را بر آورده و دستها را حلقه وار بزانو می افکندند و از چار زانو نشستن که رسم و آئین جباران بود اجتناب داشتند .

این مجالس در مساجد یا منازل زهاد تشکیل می یافت و هیچگونه تشریفاتی نداشت و اولین کسی از صوفیان که هنگام وعظ و بیان معارف بر کرسی نشسته یحیی ابن معاذ رازی بوده است مجالس واعظان و صوفیان ابتداء از حیث مطلبی چندان تفاوتی نداشت و همه در ترك دنیا سخن میگفتند زیرا صوفیان آن عهد زاهدان پشیمینه پوش بودند و هنوز اصول تصوف از زهد ممتاز نبود ولی در قرن سوم که تصوف جنبه علمی یافت و از افکار ملل دیگر مایه گرفت طرز مجلس گوئی آنان هم عوض شد و تنها ترك دنیا نبود بلکه بذکر حقایق دیده و معانی تصوف در

معرفت مبدء و معداد و سلوك راه يقين و تكميل نفس و گذشت از ظواهر جهان و تحقيق باطن شريعت و معرفت و اصول مقام بيرنگی و بی آلايشی آن آرایش می یافت و اعطای و مذاکران گذشته از علم و دانش و احاطه بر معارف اسلامی بایست از اشعار و امثال غربی و فارسی و حکایات و سیر انبیاء و اولیاء و مردان طریقت و رجال بزرگ دنیا آگاه و بر انواع سخن محیط و نادره گو باشند .

تا بر جذب شنوندگان و ایجاد حالت در آنان توانا گردند و برای آنکه تأثیر کلام فقط بجنبه ادبی و خیل خطابی متکی نباشد هر يك از آنها باید ریاضتها کشیده و در کار آخرت و دین رنجها برده و بنعم دنیوی پشت پا زده باشند - و از همین جا بود که وعاظ پس از تحمل زحمات و مشاق در راه تحصیل دانش تا خود را اهل و شایسته اندرز گوئی نمیدیدند بمجلس نمی نشستند و حتی لامکان از تصدی اینکار تخاشی داشتند ، در قرن پنجم و ششم و غط منصب مهمی شده و مورد توجه خواص و عوام گردیده بود و علماء طراز اول عالم اسلامی بدان مباحثات می ورزیدند و لقب واعظ یکی از لقبهای شریف بشمار میرفت و در مساجد و مدارس مشهور هر شهر مخصوصاً روزهای جمعه منبر و غط دائر بود و مردم از وضع و شریف برای استفاده حاضر می شدند و آخر با دامنهای فایده علمی و با دلهای خاضع و خاشع بر می خاستند و اکثر از نا شایستها و زشتیها رو گردان می شدند ، در بغداد که مرکز خلافت و بازار تبادل افکار ملاك اسلامی بود کار و غط رونق دیگر داشت و علماء امصار برای کسب شهرت و حیازت قبول رجال مرکز خلافت بدان شهر میرفتند و در نظامیه به منبر و غط ارتقاء می جستند و اگر وعظشان پسندیده می افتاد بحریم خلافت دعوت می شدند و در نظر گاه خلیفه و بستگان وی مردم را وعظ می کردند و عاظ قرن ششم بطور تحقیق تشریفات داشتند و در پیش منبر کرسی هائی نهاده می شد و قاریان مخصوص بر فراز آن پیش از شروع وعظ با آوازهای دلکش و رایش انگیز بتلاوت

قرآن مجید هم آهنگ میگردیدند و پس از آن مشایخ وعظ بسنگینی و وقار هر چه تمامتر خطبه ای میخواندند و یکی از آیات قرآن را بهراخور دانش خود تفسیر و مشکلات حدیث و سنت و اقوال اعلما را چندانکه مقتضی بود طرح و توضیح میکردند و جواهر معارف در دامن مستمعان میفشاندند و از آن پس بدقایق وعظ و سخنان جگر سوز مردم را بفکرت و عبرت میخواندند و دلپای آهنین را بمواعظ آتشین از موم نرم تر میساختند و عده ای در همان مجلس بنوبت و انابت میگرائیدند و خویش را بر پایه منبر و پپای واعظان میافکندند و وعظ موی پشانی آنانرا میچیدند و عمامه خود را بر سرشان مینهادند و اطرافیان وعظ گویان عمامه دیگر برایشان میآوردند.

در میان وعظ، حاضران رقعهاییکه متضمن سؤالات و مشکلات بود بقصد فهم و تعلم شخص با آزمایش و امتحان وعظ بدیشان میدادند و واعظان هم يك يك آن رقعها را فی الفور یا در پایان وعظ جواب میگفتند و این عادت فقط در مشرق معمول بوده است، ارباب ذوق و ادب از طبقه واعظان و مذکران بحدیث و قرآن اکتفا نکرده و اغلب از اشعار خود و دیگران در وعظ میگنجانیدند و بلطف تمام آن آیات را بمقاصد خویش مربوط میساختند و بمواعظ تاثیر دیگری میبخشیدند. ابن جبیر در زحله خود منبر چند تن از بزرگان را که دیده و در مدینه پای وعظ رئیس العلماء صدر الدین خجندی که بزبان فارسی و عربی وعظی بلیغ گفته نوشته و از ابهت و تأثیر لحن وی عجب مانده و نیز در بغداد بمجلس رضی الدین قزوینی مدرس نظامیه که اتفاقاً در آنروز صدر الدین خجندی هم از مستمعان بوده و در مجلس جمال الدین ابوالفرح ابن جوزی که در حریم خلافت وعظ میگفت حاضر شده و از فصاحت و بلاغت و احاطه و ثبوت آنان در انواع علوم و تأثیر سخنانشان ببيحد متعجب گردیده است. وعظ گویان و مذکران اغلب احادیث و روایات را از حفظ میخوانده اند و عده ای نیز از شدت احتیاط و

وا احتمال تغییر و تبدیل در حدیث و شاید هم از ناتوانی و ناگویائی نا طقه از روی یادداشت و دفتر و کتاب و عظم و تذکیر میگفتند و این روش در عهد ما خاصه در ماه رمضان که دوران احتیاط کاری و تزه است یکچند معمول بود . مجالس و عظم و تذکیر بسیار مفید واقع میگردد و بحقیقت حکم مدرسه عمومی را داشت بعضی از این مجالس را بجهت اشتغال بر فوائد و نکات علمی و ذوقی گذشتگان جمع و تدوین کرده اند مانند مجالس سلطان العلماء بهاء الدین محمد معروف بهاء ولد پدر بزرگوار مولوی که هنوز باقیست و بمعارف بهاء ولد موسوم است نا گفته نماند که این منصب شریف با این همه فایده و نفع در همان قرن ششم وسیله اغراض و مقاصد پست شده و برخی از خود فروشان و سیه دلان آنرا وسیله تنقیص بزرگان و برانگیختن طبقه عوام بر ضد خواص و نیز واسطه جذب ارباب حال و شاعران شیرین کار گردیده بودند .

نگارش حسین - قدس - توفیق

توفیق مرغی است که بدانه فدا کاری و کوشش زیست میکند و جز این دانه با هیچ چیز دیگر نمیتواند زنده و پایدار بماند .

هر که از پی این مرغ جانفزا نرود و او را در دام روزگار بدانه کوشش و کار و فداکاری نگیرد هرگز از سایه بال اقبال او کامران نشده و از نغمه دلنواز سعادتش کامیاب نخواهد گردید . توفیق فیروز زیست در آورد ایام . توفیق فتح است در کار زار روزگار . توفیق کلان نصرت طالبان راه سر فرازیست . آنکسکه در زندگی توفیق نخواهد سعادت و بخت طلائی نخواسته و او انسان نیست ، انسان برای توفیق آمده و باید موفق گردد . خدا و طبیعت برای توفیق و یا همان سعادت و اقبال بسی آلات و ادوات بما عطا و در ما استوار کرده است باید این آلات را بکار اندازیم و دایم از پی توفیق شتابان برویم .

توفیق در لباس فاخر جامه زیبا زینت رو آرایش نیست توفیق در شعر و فصاحت در عبارات و جملات مشعشع نمی باشد، توفیق در کار و کوشش و فداکاری در غلبه، فتح و فیروزی است برای توفیق دائم باید بکمن دقیق بود و دائم خون را در عروق برای جهاد و نثار آماده داشت توفیق در نیروی با زوان، در شجاعت قلب در عشق و فداکاریست. *عصر طلا* برای آنها که کوچکترین حادثه و مصیبت يك حائل و عائق بزرگ است و ضعیف ترین شعاع دیدگان را خیره میکند و می بندد توفیق نیست. توفیق عصر طلا طلاست و طلای عصر طلا در معدن کوشش و کار و فداکاری با کلند کوشش و کار و فداکاری باید از میان خاک و سنگ جهل و بربریت و فقر خارج کرد و با عشق آنرا صیقلی زیبا و درخشان نمود.

ترجمه احکام ده گانه که بر حضرت موسی نازل گردید

وتمثال آن پیغمبر بزرگ

تاج تورات

- ۱- من هستم خدای خالق تو که بیرون آوردم ترا از کشور مصر از خانه غلامی.
- ۲- نباشد برای تو خدایان دیگری در مقابل من.
- ۳- یاد مکن اسم خدای خالق را به هرزه - زیرا رها نخواهد کرد خدا هر کسی که یاد کند اسمش را به بیهوده.
- ۴- یاد داشته باش روز شنبه را که مقدس است آن.
- ۵- احترام بگذار پدرت را و مادرت را بواسطه اینکه طول کشند روزهای زندگی تو بر آن زمینی که خدای خالق تو میدهد بتو.
- ۶- قتل مکن.

۷- زنا مکن .

۸- دزدی مکن .

۹- شهادت مده برای رفیقت شهادت دروغ .



۱۰- آرزو مبر خانه رفیق تو - آرزو مبر زن رفیق تو و غلام او و کنیز او و گاو او و الاغ

او و هرچه که مال رفیق تو است .

مسعود سعد در عزم خود گوید

چو عزم کاری کردم مرا که دارد باز
شب‌ی که آرزو بر آرد کنم بهمت روز
نه خیره گردد چشم من از شب تاری
چو در و گوهر در سنگ و در صدف دائم
فزون‌تر رنج رسد چون به برتری کوشی
رسد بفرجام آن کار کش کنم آغاز
دریکه چرخ به بندد کنم بدانش باز
نه سست گردد پای من از طریق دراز
بطبع و خاطر از نظم و نثر دارم راز
که مانده تر شوی آنکه که بر شوی بفراز

آمار تلفات جنگ بین المللی اول

در این جنگ از سوم اوت ۱۹۱۴ تا یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ از کشورهای مختلف هفتاد میلیون نفر بسیج شدند و از این عده ده میلیون تن مقتول و بیست میلیون نفر ناقص الاعضاء و مجروح و صد هزار نفر مفقود الاثر گردیدند.

- | | | | |
|------------------|---------------------------------------|---------------|-----------------|
| ۱- آلمان | دو میلیون نفر | ۲- فرانسه | یک میلیون و نیم |
| ۳- انگلستان | ۸۶۹ هزار | ۴- ایتالیا | ۷۵۰ هزار |
| ۵- روسیه | یک میلیون و هفتصد هزار | ۶- صربستان | ۳۸۰ هزار |
| ۷- رومانی | ۲۵۰ هزار | ۸- ترکیه | ۲۵۰ هزار |
| ۹- اطریش و هنگری | یک میلیون و پانصد و چهل و دو هزار نفر | ۱۰- بلغارستان | صد هزار تن |
| ۱۱- اتا زونی | هفتاد هزار نفر | ۱۲- بلژیک | ۴۱۳۰۰ نفر |

در این جنگ مهیب قطع نظر از مجروحین و مردان ناقص الاعضاء در هر ساعتی ۲۴۰ نفر بقتل رسیدند و مجموع هزینه جنگ و خسارات ده هزار ملیارد فرانک طلا که اگر با فرانک کاغذی مقیاس بگیریم یکواحد و هیجده صفر خواهد شد

کشته های جنگ اخیر مطابق دقیق ترین آمار که در فرانسه گرفته شده

- ۱- روسیه ۲۰ میلیون نفر
 - ۲- آلمان ۸ میلیون
 - ۳- لهستان ۷ میلیون
 - ۴- ژاپون ۲ میلیون و پانصد هزار
 - ۵- یونان یک میلیون و هفتصد هزار
 - ۶- یوگوسلاوی ۱ میلیون و سیصد هزار
 - ۷- انگلستان پانصد و سی و دو هزار و دویست و سی و دو نفر
 - ۸- فرانسه چهارصد و پنجاه هزار نفر
 - ۹- آمریکا دویست و پنجاه و یک هزار نفر
 - ۱۰- هلند دویست و پنجاه هزار نفر
- تلفات چین و ایتالیا بحساب نیامده است

قد رت علماء در زمان شاه عباس کبیر

نامه ای که از طرف عالم بزرگ مرحوم ملا احمد اردبیلی قدس سره بپناه نوشته شده و پاسخ آن

یکی از درباریان شاه عباس خطائی مرتکب شده بود که از بیم مجازات به نجف اشرف گریخت و در آنجا روزی بخد مت شیخ رسید و استدعا نمود نامه ای بشاه بنویسد و از وی تقاضای عفو کند شیخ چنین نوشت و نامه را بخود او داد و روانه خدمت شاه عباس نمود. نامه شیخ - با نی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول ظالم بود اما اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حقتعالی از پاره ای تقصیرات تو بگذرد. بنده شاه ولایت - احمد اردبیلی

جواب - بعرض میرساند عباس چه خدا تیکه فرموده بودید بجان منت داشته بتقدیرم رسانید امید که این محب را بدعای خیر فراموش نکنند - کلب استان علی - عباس

از کتاب «من»

کار بچراغ زندگانی جلا و رونق میدهد ولی بیکاری آنچراغ را در هر کجا که باشد خاموش مینماید. مرا اگر در آخرت بجائی برند که تنها نعمتش کتاب باشد از تمام نعم بهشت جاودان صرف نظر خواهم نمود. نهالهای قوای باطنی حاجت بیاری دارد و تنها آبیاری آنها علم است. من اگر با این آب جا نبخش این قوا را آبیاری نکنم نه فقط آنها را از نمو و رشد و طراوت و تازگی بازداشته‌ام بلکه خیلی زود آنها را پژمرده و خشک خواهم نمود.

علم و عمل من نام مرا بعد از مرگ هم بخوبی باقی خواهد گذارد ولی جهل و بیکاری من مرا در ایام زندگانی هم گمنا و خوار خواهد نمود. سود علم من در عمل است اگر عمل نباشد چه امتیاز بین من و جمادات است.

دقایق دوره تحصیل من هر یک بهای گرانی را دارد زیرا هر یک از آنها برای بسط روح من بکار رفته است درد من هر چه شدید باشد از مطالعه کتاب برطرف میگردد.

توبه اسکندر در ایران

کشور مصر که امروز از لحاظ امنیت امپراطوری انگلستان اهمیت زیادی یافته در گذشته از لحاظ امنیت امپراطوری ایران دارای اهمیت فوق العاده بود و لی داریوش سوم پادشاه ایران بر اثر یک خبط غیر قابل جبران این کشور را بدون قشون گذاشت و اسکندر پادشاه مقدونی و یونان از این وضعیت استفاده نموده و مصر را که در آن زمان دروازه ایران بود مشخر کرد و طولی نکشید که آسیای صغیر و تمام ایران را تصرف نمود تا پای تخت سلاطین ایران یعنی پرسپلیس رسید، نخست باید این حقیقت تاریخی را بگوئیم که اسکندر بزرگترین جهان نگشا بود زیرا قبل از او و حتی بعد از او جهانگشایان دیگر

کشورها را فتح میکردند برای اینکه شهرها را ویران کنند و زمینهای زراعتی را از بین ببرند ولی اسکندر کشورها را فتح میکرد نه برای خرابی بلکه یگانگانه منظورش در تمام فتوحات خود همانا آبادی بود، در شب تصرف پرسپلیس بر حسب تحریک معشوقه اش «تائیس» مقارن نیمه شب قصر سلاطین ایرانرا آتش زد و چون مست بود تا ظهر روز دیگر بخواب رفت و ظهر روز دیگر از خواب برخاست:

توبه و استغفار - بمحض اینکه اسکندر سر از خواب بلند کرد مشاهده نمود که هنوز از پرسپلیس آتش بر میخیزد از مشاهده دود آتش حیرت شد دیدی با و روی داد ولی بلافاصله پیداش آمد که خود او در شب گذشته در حال مستی فرمان انهدام و حریق کاخ سلطنتی ایرانرا صادر کرده است. چنان فریاد زد که تمام خدام و یساولان دویند (استرابون) منشی مخصوص و محرم او گفت شما را چه میشود! سکندر با انگشت به زبانه آتش اشاره کرد و گفت قصد من این بود که بزرگترین مصلح جهان باشم ولی با این عمل تاریخ گیتی نام مرا به نابکاری ثبت خواهد کرد، آنوقت بطوریکه استرابون منشی مخصوص اسکندر و معروف ترین مورخ یونان ذکر میکند اسکندر آن جهانگشای بزرگ مثل طفل بنای گریستن کودک و گفت این ننگ بر روی صفحه دوره حیات من محو نشدنی است سپس پیاپی خواست و دستور داد که طبل و شیپور حاضر باش بنند و تمام افراد سپاه را مأمور نمود که آتش را خاموش نمایند که اقلا بقایای کاخ از بین نرود و این همان بقایائی است که تا امروز بما رسیده است همان روز عصر در حضور تمام بزرگان درباری و لشکر سوگند یاد نمود که دیگر لب شراب نیالاید و دستور داد که یگانگانه اسب محبوب او را برای کفاره گناه قربانی کنند و آنگاه بطرف خرابه های پرسپلیس روانه گردید اسکندر بار دیگر توبه کرد که دیگر لب شراب نیالاید و بار دیگر سوگند یاد نمود که از این پس

هم خود را مصروف بر این کند که ملت ایران و تاریخ جهان این تبه کاری را فراموش نماید

وفا بعهد - نظر با اینکه بعضی از سلاطین ایرانی هنگام حمله یونان جمعی از مردم یونان را بگلامی برده بودند اطرافیان اسکندر پیشنهاد کردند که با ایرانیان نظیر برده و غلام رفتار نمایند ولی اسکندر برای تادیبه کفار گناه خود مقرر داشت که با ایرانیان با یستی با نهایت ادب و احترام رفتار کنند و بهیچوجه در قوانین و آداب و رسوم ایرانی مداخله ننمایند، اسکندر خانواده سلطنتی ایران را بقدری محترم داشت که در حضور ما در داریوش سوم جلوس نکرد و در تمام مدت ملاقات بها ایستاده بود اسکندر رحم کرد که سران سپاه یونانی نباید تصور کنند که ایران يك ملت مغلوب است بلکه رسم غالبی و مغلوب باید در ایران بکلی از بین برود و وای بر حال آن افسر یا سربا زیکه برعایا و سکنه شهر نشین ایران تعدی نماید. و بدون پرداخت قیمت را بیج و عادله کالاهای آنها را خریداری کند، اسکندر برای اینکه کینه دیرینه ایرانی و یونانی از بین برود مقرر داشت که با خانواده ایرانی وصلت کنند ولی هیچیک از خانواده های ایرانی را بیونان نکوچانند. حاصل آنکه اسکندر در ایران طوری رفتار کرد که در موقع مرگ او ایرانیان عزای ملی برپا کردند و زن و مرد بر او گریستند و در مرگش (سوك سپاوش) را که سرود غزا بود خوانده و نواختند. اقتباس از کتب تاریخ یونان (پلین و استرابون)



ضرر و زیان مالی و مضرات اقتصادی مسکرات

چه خانواده های بزرگ که در نتیجه ابتلاء بمسکرات تمام دارائی خود را از دست داده و از هستی ساقط شده اند چه اشخاص ثروتمندی که دارائی خود را در راه این دشمن زندگی خرج و خود را سیه روز و تیره بخت نموده اند و حتی در منتهای درجه بدبختی و فلاکت رخت از اینجهان بر بسته اند و برای خاتمه دادن بزندگانی پر آلام خود تن بدزدی و سایر اعمال زشت و شنیع داده و بالاخره بر سردار مجازات رفته اند برای اینکه جامعه بویژه جوانان و دانش جویان بدانند که سالی چه پولهای گزافی در پی تحصیل این زهر خانمانسوز تلف میشود چند فقره آماری که بوسیله مجلات و جراید بدست آمده ذکر میشود در سال ۱۹۰۲ میلادی مقدار آب جو که در بلاد متمدنه مصرف شده است معادل دویست و شصت و سه میلیون هکتولتر است (لیتر واحد کیل است) (هکتو لیتر صد لیتر است) و هر گاه پولها ئیکه برای سایر مشروبات الکلی صرف شده میزان را بدست آوریم و جمع نمایم معلوم میشود چه خسارت عظیمی از این آب آتشگون متوجه بشر میشود در سال ۱۳۱۰ شمسی تنها در امریکای شمالی بالغ بر چهار صد میلیون لیتره خرج مشروبات شده است که اگر بر عده نفوس آنکشور قسمت شود به هر نفری حتی اطفال شیر خوار سه لیتره و نیم میرسد با اینکه در آن تاریخ در امریکا بواسطه تحریم و منع قانونی مشروبات کمتر مصرف میشد لیکن بواسطه آنکه قاچاق و پنهانی معامله میشد گرانتر بفروش میرسید بخلاف اروپا که زیاد مصرف میشود چون آزاد و آشکارا بفروش میرسید و در خود محل تهیه میگردد ارزانتر بدست می آید پس زیادی مصرف را ارزانی تعدیل میکند و بالمال در کشور های اروپا از حیث خسارت مالی با امریکا چندان اختلافی ندارد و کشور یوگوسلاوی نسبت بجمعیت خود بیش از هر کشور دیگر نوشابه های الکلی

مصرف میکند جمعیت یوگو سلاوی ۱۴ میلیون و سالی ۲۰ میلیون لیره انگلیسی صرف نوشابه میشود که نصف بودجه آن کشور است تنها در کشور اتازونی در سال ۱۳۱۰ شمسی چهار صد میلیون لیره بمصرف مسکرات رسیده است و هر گاه مخارج دیگر که الکل ایجاب میکند و معتادین در تحت اوامر مسکرات آن مقدمات و موخرات را انجام میدهند روی کاغذ بیاوریم معلوم خواهد شد که خطرات الکل بمراتب از خطرات جنگ و بیماریهای واگیر دار و حوادث گوناگون بیشتر است و فی الحقیقه بشر دشمنی بزرگتر از الکل ندارد . شخص الکلی نه تنها خود بلکه خانواده و جامعه را دچار مخاطرات عظیم و بدبختی مینماید یکی از وزیران دولت اتارونی گفته است در مدت ده سال از ۱۸۶۰ الی ۱۸۷۰ هیجده هزار میلیون لیره خرج مشروبات الکلی نموده و در نتیجه یکصد هزار جوان بدارالمساکین و یکصد و پنجاه هزار مجرم بحبس رفته و یک هزار و پانصد نفر کشته و دو هزار نفر بخود کشی واداشته و دویست هزار زن رابیوه و یک میلیون طفل را بی پدر گذاشته است و نظر بهمین مخاطرات عمومی و زیانهای همگانی بود که للوید جرج رئیس الوزرای انگلیس در موقع جنگ عمومی گفته انگلیس دو دشمن دارد الکل و آلمان پوانکاره رئیس جمهور فرانسه که ریاست جمعیت ضد الکل را نیز داشت در موقع جنگ عمومی بیانیه ای منتشر ساخت و چنین گفته بود بزرگترین دشمن ما و جوانان ما نوشابه های الکلی است پیش از آنکه با آلمان زدو خورد نمائیم باید با مشروبات بجننگیم خسارات مالی و جانی که در سال ۱۸۷۰ به اینطرف در نتیجه صرف مسکرات متوجه کشور فرانسه شده بمراتب بیش از تلفات و خسارتهای حاصله از جنگ بوده است - مشروباتیکه بمذاق شما لذیذ و گوارا میباشد زهر قاتل است که نفوس را تلف و جمعیت شما را تقلیل میدهد اشخاص الکلی زود پیر شده و نصف عمر خود را ازدست میدهند و مورث حمله و هجوم امراض گوناگون میگرددند ، مرض الکل مانند امپراطور آلمان نفوذ و جمعیت ما را تهدید میکند و

کشور فرانسه را در حال توحش بخرابی سوق میدهد پس بر هر فرد شما فرض و واجب است که بانوشابه های الکلی بچنگید کلمانسوپس از تیر خوردن در سن هشتاد و چند سالگی با اینکه بقلب او اصابت کرد و نمرود موجب تعجب گردید در پاسخ بمخبرین جراید گفته بود که من از جوانی ورزشکار بودم و در مجامع عیاشی حاضر نمیشدم و از الکل و ادویه و گوشت سرخ شده اجتناب داشتم یک نفر از اطباء حاذق آلمانی گفته است در نتیجه میگساری و اعتیاد بخرم بود که جوانان ما در جنگ عمومی مرتکب انواع قساوتها و شقاوتها شدند زیرا الکل حس عاطفه را از آنان سلب و عقلشانرا زائل و آنها را بوحشت سوق داده بود .

اراده و خصلت - کلام دانشمندان



اگرچه قواعد و قوانینی که مسرع تکامل است در این عالم زیاد وضع شده و هر حکیمی را در این باب کلامی است مخصوص ، لیکن کلامی که گویا مفید تر باشد عبارتست از این دستور « اراده خود را قوی دار و تکلیف خود را همیشه بجای آر » هر کس میداند ترقی در اجرای تکلیف و تنزل در عدم اجرای آنست و در حقیقت هر فردی از افراد بشر ظرفی است برای مظهر و فی معین که تکلیف باشد سرعت تکامل نسبت مستقیم با اجراء تکلیف دارد هر ملتی که اجراء تکلیف بن افراد آن زیادتر باشد سیر تکامل در آن سریعتر است . آرزوی اجراء تکلیف کافی نیست چه این کار آسان و همه کس میتوانند در قوه متخیله خود هزار گونه آرزو کنند . باید لایق اجراء تکلیف بوده و بواسطه مجاهدات بر نفس غلبه نمود بعبارة آخری باید اراده و قوت داشت تا از قافله بشریت از دیگران باز نماند - روح مسئله همین است کسیکه میخواهد کاری را اداره کند اول باید عنان نفس خود را بدست گیرد یعنی از هر حیث بر نفس خود غالب باشد

تا بتواند بخوبی از عهده کار بر آید و هم بخوبی جلوه نماید ، آیا بدون اراده قوی و عزم جزم چگونه میتوان بر نفس غلبه کرد یا از هوا و هوس جلوگیری نمود و رکورد عقل و خمود ذهن را بر طرف کرد - روزی اگوست امپراطور روم خواست چند نفر متهم را حکم سیاست دهد فوراً عقل باو گفت تو میگوئی صاحب اختیار قسمت بزرگی از عالم هستی پس چرا اختیار نفس خود را نداری اگر بر جمعی کثیر غالبی چرا مغلوب فردی هستی خود امپراطور میگوید این اشاره عقل مثل ندای هاتقی بقلبم اثر کرد و بخود گفتم سلطنت بر نفس بهتر است از سلطنت بر خلق همت بلند میدارم و اراده قوی میکنم و از تنبیه متهمین میگذرم تا بعالمیان بفهمانم که بر نفس نیز حکمرانم . مردمان بی اراده که در ضعف عقل بسر میبرند و هیچگونه تسلط بر نفس خود ندارند مغلوب هوا و منکوب هو سند و کوچکترین هوس بآنها چیره میشود . مثل آنها مثل جسم خفیف البجته ای است که روی آب شناور باشد باندک موجی باین سو و آن سو رود و لا ینقطع تغییر جا دهد و اگر وقتی ساکن گردد سکونت آن بواسطه متانت و رزانت نیست بلکه برای نوزیدن باد است اینگونه اشخاص هرگز در مقام جدال با نفس بر نیایند و کوچکترین حمله آنها نتوانند تحمل نمایند . مردمان صاحب اراده که در غلبه بر نفس یدی طولی و مقامی اعلا دارند بسهولت مغلوب عقل میشوند و با کمال امتنان فرمان او را گردن می نهند . یکی از علماء اخلاق بطور مثل گفته است اگر میخواهی بر عالم ظفر یابی مغلوب عقل شو . اراده در زمره قوای بزرگ بشریت محسوب میشود و رقیبی برای آن متصور نیست مگر هوش که بتمام تصورات و تعدیات و احساسات و غیره ها حکمرانست غالب حکماء آنها بر هوش نیز مقدم میدانند و میگویند فقط انسان با اراده آزاد حقیقی است چه بر افکار و اعمال خود مسلط و بسهولت میتواند آنها را یکان یکان در محکمه وجدان حاضر نماید و در زیر استنطاق و بازرسی در آورد و هر حکمی که از مصدر جلالت صادر شود با کمال اطاعت

گردن نهاد و بدین جهت است که چیزیکه مخالف تکلیف انسانیت است بخود راه نمیدهد چه میدانند کسیکه بخواهد نیکو کار و باتقوی باشد باید اراده ای از آهن و فولاد سخت تر داشته باشد. آزاد مرد بهتر از هر کس میدانند شخصی که از خود رأی ندارد صاحب اراده نیست و بی اراده نا قابل و مهمل است و ممکن نیست بواسطه دو کلمه ای که آموخته است لایق و قابل گردد.

قناعت - البته معنی قناعت معلوم است و همه باید خود را باین صفت متصف سازند، طمع آفت روح است و بزرگترین سم اخلاقی میباشد بخصوص قاتل اراده و نیت و هاتك شرف و انسانیت، دست طمع چو پیش خالایق کنی دراز پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش پاره ای از اشخاص خوشی و راحت را در کثرت معاشرت دانند و ببها نه حفظ الصحه باین سو و آن سو روند و با این و آن معاشرت و رفت و آمد کنند نتیجه آنرا خدا دانا است صاحبان اراده فقط میتوانند خود را از معاشرتهای مضر باز دارند و انفراد را بر اجتماع ترجیح دهند و از روی دستور العمل لسان الغیب رفتار کنند «دلاخو کن به تنهایی که از تنها بلاخیزد» مثلی است معروف «خواستن توانستن است» یعنی اراده عین قدرت است پس هر چه هست از مشیت اراده است یکی از حکماء امریکاء گفته است «با اراده زنده و بی اراده مرده است» و واضح است که فضل زنده بر مرده چیست.

عدم اراده از چه تولید میشود - چون شك و تردید و دودلی بانسان رخنه کرد متدرجاً مزمین شد. مانند سایر امراض مستولی میشود این استیلا فلج روح یعنی عدم اراده است. تاریخ بهترین چیز است که نتیجه اراده را میفهماند. ناپلئون را همه میشناسند و میدانند هوش و عقل نظامی او بچه پایه بوده است و چه کارهای بزرگ در این عالم کرده است مایه ذاتی او غیر از جرئت و تهور هما نا اراده قوی و عزم جزم او میباشد چنانکه حکماء تاریخ علت

شکست جنگ و اترلون را بضعف اراده این شخص نامی و قوت اراده بلو کرد و لینگون نسبت میدهند و میگویند اگر این دو سردار مشهور با اراده قوی که هیچ چیز بقوت آن نبود جنگ نمیکردند البته فرانسه فاتح میشد میتوان گفت در این جنگ اراده، هوش را مغلوب کرده است.

مشهور است سکاکی درسن پیری تحصیل کرد و در ادبیات مخصوصاً معانی و بیان بجائی رسید که مشارالیه واقعه‌شد اگر راست باشد همانا بواسطه اراده محکم او بوده است. خلاصه عناصر اصلیه و اجزاء اولیه اراده و خصلت در همه موجود است باید آنها را تقویت و زیاد کنند و اگر در صدد تقویت و ازدیاد آنها نباشد طولی نکشد که مهزول کشته معدوم شوند. پس بر هر فردی از افراد لازم است بلکه واجب است در طلب اراده و خصلت برآید و این دو را بر سایر فضایل ترجیح دهد و بداند که آنها تنها مایه اصلی و معنوی ترقی و تعالی هستند باید سعی شود مجذوب هوا و مغلوب هوس نشوند. چه مجذوب هرگز جاذب نشود و مغلوب غالب نگردد.

عقل را قائد و پیشوای خود سازید و اراده خود را قوت دهید و در مکتب حقایق پیش ادیب دهر تحصیل اداره کنید و برای غلبه بر نفس و اطاعت عقل ریاضات شاقه و زحمات با لاطافه بکشید چه علم بدون این ریاضت بجوی نیرزد، جاهل خلیق بر عالم شریر ترجیح دارد، غرور و نخوت را هرگز بخو در راه ندهید و حجب و حیا را شعار خود سازید اگر وقتی قصوری یا تقصیری از کسی مشاهده کردید اغماض کنید چه در اینصورت قوه عفو خود را پروریده اید.

اتكاء بنفس

اتكاء بنفس و سعی و عمل چراغ و رهبر مردم این عصر طلایی بشریت است . امروز باید آنرا بدست گرفت و از دهلیز مخوف و مدهش ایام گذشت . در راه نباید تردید کرد و از میان دره و ماهور نباید برگشت . باید رفت و هرگز نباید نومید گردید . کوه هر چه بلند باشد ، جاده هر چه سنگلاخ و خطرناک ، تو در محیط برو و باتكاء بر نفس و سعی و عمل مطمئن و استوار باش ، میرسی و توفیق از آن تو است .

حشمت - شوکت جاه و جلال ، استقلال و آزادی ، سعادت و کامرانی يك فرد يك جامعه بسته و وابسته فقط بسعی است و عمل بدون سعی و عمل بی کوشش و کار - سعادت و آسایش هرگز و هرگز ممکن و میسر نیست . دوره خواب و خمودی ، رخوت و خماری ، دوره قافیه با فی ، لفاظی ، دوره طراری و نابکاری تمام شد آن سغره و آن خوان یغما از صفحه دوران برچیده گردید و آن امیدها - توهمات ، خرافات ییکباره نابود شد . دنیا باز یگر ماهرست و طبیعت سانس توانا . جهان امروز جهان کارزار است ، و دنیای امروز دنیای سعی و عمل ، امروز دیگر میسر نیست که با يك شمع ضعیف از دهلیز بس طولانی و سیاه وارد صحنه تجلیات روز افزون گردیم پاندول ساعت جهانی سخت ترین ساعات زندگانی را می نوازد و آئینه ایام مخوف ترین پرتگاههای دوره عمر بشر را نشان میدهد زنهار که در این ساعات غافل شویم و در این موحشرین دوره عمر بدقت و استحکام قدم بر نداریم .

کلمات بزرگان و دانشمندان

حقیقت مانند الماسی است که اشعه اش فقط بیک سو پرتوانداز نیست بلکه تمام اطراف

را غرق تجلیات نافذ خود مینماید دماغ انسان بهر چه سهل و آسان است عادت میکند و بهر چه که د لپذیر باشد متوجه میگردد این عادت همیشه معلومات بشر را محدود مینماید هیچوقت کسی پیدا نشده است که خود را بزحمت انداخته و قوه فکری خویش را تا سرحد امکان جولان دهد .

طبیعت بشر بیشتر مایل است که در مسائل بدیهی مجادله و کشمکش نماید ولی در لطائلات و آنچه اعجاز و کرامت نامیده میشود حرفی ندارد . - دژرویا

اگر ماسعادت را عبارت از لذائذ جسمانی بدانیم پس موقعی که گاوها مرتع و چراگاهی پیدا میکنند خوشوقت و سعادتمندند کسیکه میخواهد فاتح شود باید حمله کند نه دفاع - کادتو
قدرت - عقل تندرستی آزادی هیچیک برای کسب توفیق ضرورت کلی ندارد قبل از آنها و اولین شرط فهم توفیق ثبات و استقامت اراده است . سیرژن لو بوک

فکر یکه عقبه يك اراده و اراده ایكه متعاقب يك عمل باشد تقوی است - لا کرد ر
ابر ها ممکن است ستاره را مستور کنند ولی بالاخره آنها بر طرف میشوند و ستاره ثابت و پایدار خواهد ماند - و ونادك

وجدان - خدای حاضر است در انسان . ویگنور هو گو

زیبائی - روح در جسم منعکس میشود - سنگ

چاپلوسی - غلامی است که برای هیچ خواجه ای شایسته نیست - مونتسکر

هر گاه تمام بلایا و مصائب بشر را در یکجا جمع نمایند و میان مردم تقسیم کنند بدبخت ترین مردم چون سهم خود را به بیند بحصه نخستین خویش راضی شده لب از شکایت می بندد
حکیم - کسی است که از مصائب دیگران استفاده کند .

از کاریکه با نیت پاك و استقامت انجام دادی و رستگار نشدی نو مید مشو .

وقتیکه مصائب و شدائد شدت و غلبه نمود گشایش و راحت نزديك شده .

چیزی وجود ندارد که يك نفر سعی را از پیشرفت و سبقت بر دیگران منع نماید.

آسایش آن نیست که نفس بسودا و شغب بیار آمد و قوا یشهوتی ساکن گردد و فکر همسکری جامد و بی اثر شود ، آسایش آنستکه قلب در تلاطم عشق و تکبیر و روح در نوسان کردار خیر و صواب و دل در آب حیات پرستش و ستایش و تمام قوا در حرکت کار و کوشش غرق باشد .

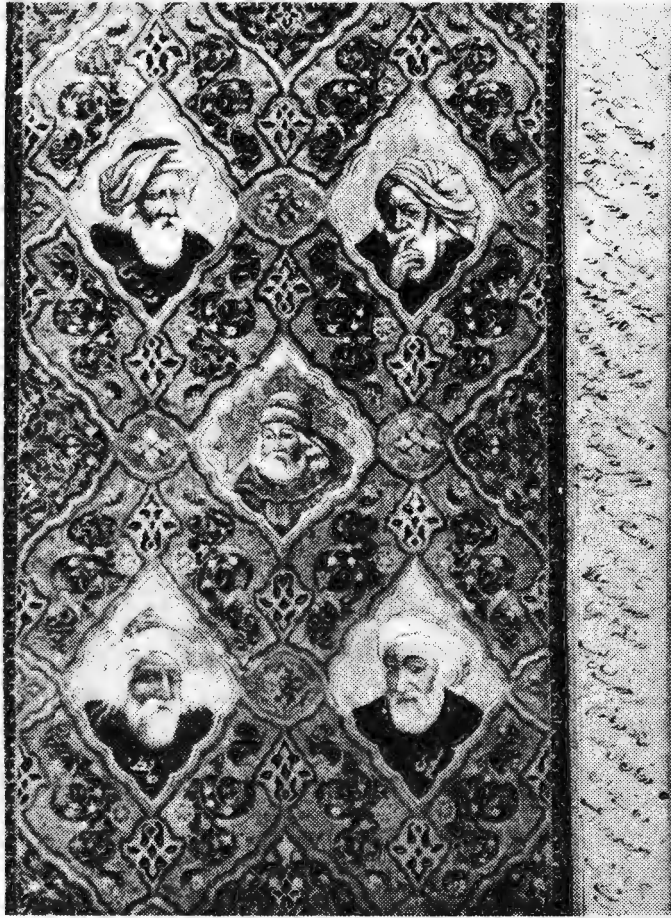
تصفیه و تهذیب اخلاق يك ملت کهن سال بهمان اندازه دشوار است که سفید کردن چوب آبنوس .

بکوش حاصل عمر عزیز را دریاب

مهل که عمر به بیهوده بگذرد حافظ



تمثال شت زردشت در وسط



و فردوسی - خیام - حافظ و سعدی

نطق یکی از دانشمندان در روز جشن حقوق بشر

اگر بتاریخ وقایع عبرت انگیز جهان و سرگذشت حسرت آمیز جهانیان بدیده تحقیق بنگریم محقق میشود که نبرد و ستیز میان یزدان و اهریمن و تیرگی و روشنائی و حق و باطل و ظلم و عدل ماجرائی قدیم و قویم دارد و آدمیزاد نازنین جان از زما نیکه خود را شناخت و بحقوقیکه خداوند بحکمت بالغه خویش برای او مقدور و مقرر داشت پی برد بصرافت طبع دریافت که آزاد خلق شده است و باید آزاد زندگی کند و از نعم و مواهب بیدریغ بساط آفرینش که بر بسیط زمین گسترده اند بنوبه خود و باندازه هوش و کوشش تمتع برگیرد و آزاد بمیرد.

در هر عصر و زمان گروهی از آزاد مردان پاکدل و پاکیزه نهاد که از دیدن چهره های افسرده و پیکرهای فرسوده و شنیدن ضجه های دلخراش و فریادهای جان کاه هموعان و خواجه تاشان مظلوم و محروم خویش بی تاب و توان شده بودند قامت مردی علم کرده و آستین همت بالا کشیده و داهن غیرت بکمر زدند مگر بتوانند گلوئی فشرده مظلومان بی پناه را از سر پنجه فشارنده ظالمان بی امان نجات بخشند و جان و مال و عرض و ناموس آنانرا که در گرو هوی و هوس بی بند و بار و شهوت و غضب بی حد و حصر معدودی ستمگر قرار داشت یله و رها سازند و بجای اراده فرد حکومت قانون را جانشین کنند و دست و پائی را که بخواهد بحریم حرمت امنیت و مصونیت حیات کسی تجاوز و تخطی جوید باحر به قانون بشکنند و خرد و مرد سازند. برای استیفای کامل این حق مسلم خداداد که ناموس اعظم خلقت است نهضت از پی نهضت و جنبش بدنبال جنبش پدید آمده که در میان آنها انقلابات سیاسی و اجتماعی ملل و اقوام جهان نموداری ارزنده و آموزنده بشمار میرود.

نهضت مشروطه ایران بی شک و ریب یکی از این نهضت‌های آزادی بخش است که در پنجاه سال پیش در این گوشه از جهان پنهانور و در قلب طپیده قاره آسیا بوجود آمده و شعله های سرکش آن کمکم بالا گرفت و مال و منال و آبرو و اعتبار و تن و جان متجاوزین بحقوق ملت و متعدیان بناموس امت را در تنور دود و دم خویش خاکستر کرد و بر باد داد.

این جنبش تا این زمان نیز ادامه دارد و هیچگاه حتی لحظه ای منقطع نشده است و هم اکنون در عصر ما همه افکار و مساعی امناء و صلحاء بشری مستدام و علی الدوام بکار است که حقوق ذوی الحقوق را از دستبرد غاصبان و متعدیان و متجاوزان محفوظ و مصون بدارد. ایجاد کاخ عظیم سازمان ملل متحد که قبلاً ارباب نیاز صلح طلب و آرامش خواه جهان است و بر صفت رفیع ایوان بلند آن منشور آبادی جهان و آزادی جهانیان را آویخته اند رمزی شیرین از این کمال مطلوب است که بشر همواره بدنبال آن در تکیا و کشمکش بوده است و در طریق تحقق آن جانها بر باد میدهد و سرها بر خاک می افکند.

با نیان ملل متحد و پایه گذاران سازمان ملل از روی کمال اخلاص و ارادت تشخیص دادند که عدم شناسائی حقوق بشر باعمالی منتهی میگردد که روح بشریت را بعصیان و طغیان میکشاند و اساس زندگی متمدنی را متزلزل میکند و بمدنیت جهان قدیم و قویم لطمه میزند بنا بر این تأمین صلح جهانی با در نظر گرفتن اختلافات نژادی و طبقاتی که موارد شوم تعصبات خود خواهی و خود پرستی است حقوق کلیه ملل و اقوام را بر اصول برادری و برابری استوار و نطفه خبیث ناخشنودی و ناخرسندیرا در مشیمه خفه ساخت از اینرو به مساعی جمیله رجال صلح دوست اعلامیه حقوق بشر در دهم دسامبر ۱۹۴۸ یعنی ده سال پیش در چنین روزی به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و همه ملل جهان که شیفته آبادی و آزادی و طالب صلح و صفا بودند آنرا پذیرفتند و پایه اساس حقوق ملی خود قرار

دادند . ملت ایران که بار سنگین و کمر شکن جنگ جهانی را میخواست خود بر دوش کشید و در پیروزی نهائی سهم بزرگی را دارا شد به پیروی از نیت پاک صلح طلب و ترقیخواه شاهنشاهی خردمند بیدار دل خود مدار سیاست را بر محور منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر برقرار ساخت و در هر مورد بميثاق محکم آن تمسک جست . همه ملل بویژه ملت ایران آرزو دارند که مفاد این اعلامیه در جهان معمول و مجری گردد و مفاہیم نغز آن مصداق عاالی پیدا کند تا جهانیان بتوانند در رفاه و آسایش و صلح و صفا بسوی آینده بهتر و روشن تر پیش بروند و بساط آفرینش را از پرده های دماغ و دل خود رونقی تازه و شکوہی بی اندازه بخشند استاد سخن حکیم ناصر خسرو فرماید

خلق همه یکسره نهال خدایند	هیچ نه بر کن توزین نهال ونه بشکن
دست خداوند باغ خلق دراز است	بر خشک و خار همچو بر گل و سوسن
خون بنا حق نهال کندن اویست	دل ز نهال خدای کندن بر کن

« از منشئات قائم مقام »

جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار عرض حال در آنجاچه حاجت است
 بوی گل خود بچمن را هنما شد ورنه مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست
 شما را لقب دادند ما را تعب، قسمت شما حضر شد و نصیب ما سفر، همه وقت الطاف حضرت والا
 افزون از عدد ستاره بود و خجلت چاکر قدیمی زاده از حد شماره سرعت لافظه دارند
 و قوت حافظه ندارند در حق کورند و در باطل بینا، در خیر نادان و در شردانا .



(از دیوان یغما)

هر چه کنی خود کن و نا کرده را کار مدان - آزموده را بنا آزموده مدهید . بر سوخته و ریخته
و شکسته و گسیخته دریغ مخورید . در خانه مردم فرمان مدهید . تا درخت نو بر منشا نید
درخت کهن قطع نکنید . نادان و مست و دیوانه را پند مگوئید . براست و دروغ سو گند
مخورید . پرورش و رنج پدر و مادر را گرامی شناسید . در جوانی از روزگار پیری
بر اندیشید . کار هنگام پیری در روزگار جوانی راست در آید .

از یغما

نگاه کن که نریزد دهی پیا له بدستم	فدای چشم تو ساقی بهوش باش که مستم
کنم مصالحه یکسر بصاحبان می کوثر	بشرط آنکه نگیرند این پیا له ز دستم
چنین که سجده برم بی حفاظ پیش جمالت	بعالمی شده روشن که آفتاب پرستم
کمند زلف بتی گرد نم به بست بموئی	چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم
نه شیخ میدهدم توبه و نه پیر مغان می	ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم



اشعار ذیل از خانم نیمتاج سلیماسی است

که درجنگ بین المللی سروده است

ایوان پی شکسته مرمت نمیشود	صد بار اگر بظا هر وی رنگ و رو کنند
شد پاره پاره عجم از غیرت شما	اینک بیاورید که زنها رفو کنند
نسوان رشت موی پریشان کشیده صف	تشریح عیبهای شما مو بمو کنند
دوشیزگان شهر ارومی گشاده روی	دریوزگی به برزن و بازار و کو کنند
بس خواهران خطه سلماس خونجگر	خون برادران همه سرخاب رو کنند
نوح دگر باید و طوفان وی ز نو	تالکهای ننگ شما شستشو کنند
آنانکه احتجاب زنان کرده اند ورد	بهتر بود ز مردی خود گفتگو کنند

از منشئات مرحوم «محمد علی مدرس»

که در جواب شاهزاده محمد ولی میرزا حاکم یزد نگاشته

مرحوم مدرس در مدرسه شاهزاده تدریس مینمود تا بستان را بهدش «ده بالا» رفته بود
 شاهزاده مراجعت ویرا خواستار شده اینک پاسخ مدرس بشاهزاده فرماندار یزد
 ای برادر مکرم علیکم بالاسواد الاعظم مرغ دم رو بشهر و سر سوی ده دم آن مرغ از
 سر آن به سیب قهستان بآسبیش نیرزد و معاشرت با اهل بی مغزش بجوز و لوز بغز نسزد
 کبکش در کوهسار و کیمکش در پیراهن و شلوار هنوز برای آن دامی ننهادی که اینت در اندام
 افتادی. نوش غسل مفقود و نیش نحل موجود. مجال آنرا ندارم که یکایک برای شما
 بر شمارم. آنقدر بدانید که قرشی بوده ام حبشی شده ام ولی الحمد لله با کمال کامکاری
 خود را بآشنائی کشیده و عنقریب بدیدار خواهم رسید.

آشنائی و دیدار هر دو محلی است در ده بالا

این اشعار منسوب بمرحوم مدرس میباشد

شبی دردی کشی با پارسائی	سخن رندان را ندی تا بجائی
از آن شیریکه در پستان تالک است	اگر با کودکی نوشم چه باک است
جوابش داد داناى سخن سنج	که مستی راحت بخشد به رنج
ولی آن می که خوشتر از انگبین است	مزا جش لذت لا شاربین است

از نامه های نادر شاه بامیر اطور روم

عظمت و بزرگی مقام نادر از این نامه ها بخوبی استنباط میشود

بر لوح محبت مینگارد. کیفیت تعهدات محمد شاه پادشاه هندوستان در باب افغانستان و اسرای قندهار و بعد از آن خلف وعده ظاهر ساختن بعلاوه آن ایلچی اخیر را که از قندهار رفته بود برخلاف آداب و قاننون نگه داشتن و بجواب نامه نپرداختن از خارج مشهود رأی شریف خواهد بود. در این اوان که مقدمه مزبور باعث توجه ما بجا نب هندوستان گردید پادشاه سابق الذکر تمام می سپاه خود را از اقصای بلاد دکن و هند جمع آوری و با استعداد تمام و کواکبه ما لا کلام از شاه جهان آباد حرکت و در چهار فرسخی شاه جهان آباد موسوم بگز نال حصن حصین و حصارى متین ترتیب داده بعزم جنگ توقف نمود و ما هم بعد از ورود بمنزل انباله پانزده فرسخی گرفتار در پانزدهم شهر ذیقعدة الحرام تلافی فریقین واقع گشته بعد از اشتعال نائره گیسو دار بعنایت پروردگار شکست بر آن گروه افتاده جمعی از خوانین و امرای او با چهل هزار نفر از سپاه هندوستان عرصه شمشیر و فوجی زنده دستگیر گشته تمامی خزائن و اسباب توپخانه پادشاهی بتصرف درآمد و محمد شاه منهزم و در حصن خود متحصن گشته بعد از سه روز که خود را مغلوب و چاره را مملوب یافته

با بقیه امراء و سپاه برای ملاقات وارد اردوی همایون گشته تاج و نگین سلطنت را سپرده
ما نیز از منزل مزبور بجای شاه جهان آباء نهضت فرمودیم.
این مرد بزرگ و ژنی که میتوان گفت نظیر اسکندر و ناپلئون بود عاقبت بدست برادرزاده
خود علیقلیخان در سال ۱۱۶۰ بقتل رسید

در باره بدبینان و کژاندیشان و مغرضان

حکماء و عرفا و دانشمندان که همواره ره سیر صراط مستقیم بوده و خلعت علم و معرفت
پوشیده و از کوثر معانی نوشیده و گلهای شقایق حقایق چیده غالباً مورد اذیت و آزار
و حتی قتل از طرف جهال عالم نما واقع گردیده اند. سلطان بایزید قدس سره را دوازده مرتبه
از بسطام تبعید کردند بعنوان اینکه وی ملحد و زندق است و هر بار که از بسطام بیرون
میرفت میفرمود خوشا شهریکه ملحدش بایزید باشد. و او عارفی بود که روش علی
علیه السلام زندگی میکرد و پای پای او میگذاشت

مولوی فرموده

دیده این شاهان ز عامه خوف جان کین گره کورند و شاهان بی نشان
انبیا را گفته قوم راه گم از سفه ۱- انا تطیرنا بکم

۱- اشاره بآیه واقع در سوره یس انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و لیسمنکم منا
عذاب الیم -

یعنی گویند کفار به پیغمبران که ما فال بد میزنیم از گفتار شما اگر بر نگشتید شما را
سنگسار میکنیم و میرسد بشما عذاب درد ناک

لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت

چون سجودی یار کوعی مرد گشت	شد در آن عالم سجود او بهشت
چونکه پرید ازدهانش حمد حق	مرغ جنت ساختش رب الفلق
ذوق طاعت گشت جوی انگین	مستی و شوق تو جوی خمر بین
چون زدست زخم بر مظلوم رست	آندرختی گشت از آن زقوم رست
چون زخشم آتش تو در دلها زدی	مایه نار جهنم آمدی

یادی از علامه اقبال لاهوری

وی در پاکستان مقامی ارجمند و احترامی بیحد و حصر دارد تا لیفات زیادی از او بجا مانده که در بمبئی بچاپ رسیده در ۲۴ ذیحجه ۱۲۸۹ در شهر سیالکوب از بلاد پنجاب متولد گردیده و ۶۳ سال زندگی نمود مزار او در لاهور زیارتگاه مطاف خاص و عام است هر کس طالب نزهت و تفرج در بوستان معانی و حقایق است و میخواهد دری از فردوس معارف و حکم اقبال بروی او گشوده گردد بکتاب او مراجعه نماید .

هم او گوید -

ما که از قیید وطن بیگانه ایم	چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
از حجاز و چین و ایرانیم ما	شبیم يك صبح خندانیم ما
مست چشم ساقی بطحاستیم	در جهان مثل می و میناستیم
امتیازات نسب را پاک سوخت	آتش او این خس و خاشاک سوخت
چون گل صد برگ بوی ما یکیست	اوست جان این نظام و ما یکیست
سر مکنون دل او ما بدیم	نعره بی باکانه زد افشا شدیم

☆ نامه نادر شاه با میر هرات ☆

مجراب بيك امير هرات بداند كه در اين وقت باطلاع رسیده كه آن امير در قلعه هرات طرح عمارات عاليه و قهوه خانه و خلوت سرا ريخته و املاك و مستغلات براه انداخته چنانكه وسعت دستگاه عرصه بر اهل قلعه تنگ کرده است منكه در عاريت سراي دهر و در هر ملك و شهر رتبه سروري دارم هميشه خانه بدوش و از ساغر زحمت و رنج خونابه نوش آن امير با اينكه او راهبچ حقی از تسخير آب و گل نيست بچه جهت ريشه تصرف در خاك آن سرزمين فرو برده و راه و رسم خدمت را فراموش کرده است ، اينكه ادعای قدمت خدمت ميكني چه قديمی گری ميباشد . حكم تو حكم خر حمال الحطب است كه مصرفش حمل هيده و آبست اگر متحمل اين بار و بدمهمين ضرب و شتم فرمان بردار شدمشت جوی در آخورش ريخته ميشود و الا گردن او عرضه شمشير امتحان خواهد شد . در اينمدت بغير از آنكه مشغول خود سازي بوده و گاهي برسم تفنن ، تفنن کرده ديگر چه کرده اي . بهر حال مقرر کرده ام كه عمارات جديده و حمام و املاك كه در هرات و توابع تحصيل کرده اي بجهت ديوان ضبط و خانه اي كه براي سکنای تو كفاف باشد بتصرف تو دهند با يد بهمان خانه محقر و سامان مختصر اکتفا کرده بساط بزرگي كه در چيده اي بر چيني ، اوقاتي را كه صرف رنگيني اوضاع و تحصيل عقار و ضياع مينمائي صرف خدمت دولت نما كه بحول وقوه يزدان مادام كه تو را اين دولت افروخته است نان جفا كشان اين شاهراه پخته است و احتياجي بخریدن ملك و بستان ندارد .



﴿ طرز نامه نگاری در صدر اسلام ﴾



ترجمه نامه ایست که از طرف پیغمبر (ص) به پادشاه ایران نوشته شده است .
 از طرف محمد فرستاده خداوند بسوی کسری بزرگ فارس . درود بر کسیکه از راه
 راست پیروی نموده و ایمان بخداوند و رسول او بیاورد ، و گواهی دهد که بجز (الله) خدائی
 نیست و محمد بنده و رسول اوست ، من تو را بسوی اسلام دعوت میکنم چون من فرستاده خدا
 بسوی همه مردم هستم تا آنهایی که دل زنده دارند انذار کنم ، و بر کافران حجت تمام باشد
 ای کسری اسلام بیاور تا از عواقب بد دور باشی والا گناه همه مجوس بگردن تو خواهد بود .

﴿ بامپراطور روم نوشته شده ﴾



از طرف محمد رسول خدا بسوی هرقل بزرگ روم درود بر کسیکه پیرو راه راست باشد
 من تو را به آئین اسلام دعوت میکنم اسلام را قبول کن تا نجات یابی و خداوند اجر عمل
 به آئین مسیح و اسلام بتو عنایت کند . و اگر نپذیری گناه رعایا بگردن تست . ای اهل کتاب
 بیائید کلمه ای را که میانه ما و شماست بپذیرید که جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریک
 نکنیم و بعضی از ما بعضی را بخدائی نگیرد .

✽ منسوب بحضرت امیر که یکی از اعمال خود نوشته اند ✽



شکوه کنند گانت بی حساب و شکر گذارانت بغایت نایاب ، یا از مسند حکومت برخیز ، یا از افعال شنیعت بپرهیز ، فلان بداند اگر مسافت میان ما دور است رضا و سخط ما بد و نزدیک ، تو آنگو که احمد گوید ، احمد آن گوید که احد فرمود .

مکتوب عمر به هرقل امپراطور شرق

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوات على رسوله این مکتوب از طرف بنده خدا عمر به هرقل امپراطور شرق . عبدالله ابن حذیفه را که در حبس شما است بمجرد وصول این نامه آزاد و روانه نمائید چنانچه بموجب آن عمل شد امید است خداوند شما را براه راست هدایت نماید و الا برای جهاد با تو کسانی را میفرستم که تجارت و مال دنیا نتواند آنها را از وظایف الهی باز دارد در خاتمه سلامتی از آن کسی است که پیرو راه راست باشد .

فوراً امپراطور شخص منظور را آزاد و با تحف و هدایا نزد خلیفه فرستاد .



(مکتوب هارون الرشید به نیسفور پادشاه روم)

پادشاه روم که هر ساله خراجی بدولت اسلامی می پر داخت مکتوبی بهارون نوشت و تقریباً از پرداخت خراج سر باز زد هارون در جواب وی نوشت .

بسم الله الرحمن الرحيم از طرف هارون الرشید امیر المؤمنین به نیسفور سگ رومی .

ای کافر زاده من مکتوبت را خواندم توازن جواب آنرا نخواهی شنید بلکه خواهی دید: فوراً قشون بدانجا فرستاد و امپراطور تسلیم گردید .

خلفای صدر اسلام خود در عرض حا لها و رقعه ها دستخط میکردند یا نو یسند گانر امر بنوشتن مینمودند و غالباً دستخط های خلفا اقتباس از آیات قرآن یا حدیث پیمپر یا کلام حکمت مشهوری یا شعر حکمت آمیزی بوده . سعد و فاص عامل عراق بعمر نوشت و از وی اجازت خواست که سرائی بسازد .

عمر جواب داد (جائی بنا نما که از گرمای تابستان و آسیب زمستان و بارانت پناه دهد) و نیز عمر بعمر و عاص عامل مصر در جواب او نوشت « از بهر رعیت خویش چونان باش که همی خواهی امیرت از بهر تو باشد . »

از مروان حکم بعثمان شکایت کردند که بامابه بدی رفتار میکند



عثمان باین آیه جواب داد (فان عضوك فقل انی بری مما تعملون)

یعنی چون نا فرمانی تو کنند بگوی همانا از کردار شما بیزارم
موقعی که عبدالله ابن عامر از معاویه درخواست مالی را کرده بود بدو جواب داد
«اگر تا رجب زنده باشی بس عجب بینی»

یکی از حکام بعمر عبدالعزیز نوشت و اجازه خواست شهر را مرمت کند باو جواب داد
«شهر خویش با عدالت بنیان کن و کوچه ها یش را از ظلم بستر»
عاملی بمنصور خلیفه نامه ای نوشت که در آن غلطی بود جواب نوشت
«کاتب خویش بدل کن و گرنه تو را از عاملی بدل سازم»
عاملی بمهدی خلیفه از نا فرمانی رعایا شکایت کرد جواب داد
«خذا العفو وأمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین»

یعنی راه بخشش پیش گیر و فرمان به نیکوکاری کن و از نادانان کنار ه جوی
عمر بعمر و عاص دستور ارسال گندم بمدینه داد جواب نوشت

این نامه بسوی مهتر مسلمانان از بنده خدا عمر و پور عاص اما بعد پیا سخت از فریاد همی
گویم و دوباره فریادت را پاسخ دهم شتران بار گیر از آذوقه بسوی تو گسیل داشتم که آغاز
آن در نزد تو و انجام قطار آنها در نزد خودم باشد.

بدعت - اذا ظهرت البدع في الدين فللعالم ان يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله
وقتی بدعت در دین ظاهر شد بر عالم و دانشمندان است که علم و دانش خود را آشکار کنند
و الا لعنة خدا بر اوست حالا موارد ذیل نمیدانیم بدعت است و خرافات یا حقایق و مسلمیات
عقیده و اعتقاد به طوق - شده - عطسه - بوسیدن زنجیر و نرده آهنی ، بوسیدن كلك و نخل
تبرك بدرخت - سنك - چوب - انگشتر - نخ برای دفع بلا یا دفع آن - تطير - تشام - نذر برای
غیر خدا - قربانی برای غیر خدا - آویختن کهربا و عقرب مرده بزن حامله برای جلو گیری از

سقط چنین - سعادت و نحوست ایام - شومی چهارشنبه - طول معانقه با حور العین بمدت چهل سال - حفاظت کردن خروس سفید اهل خانه خود و همت خانه اطراف خود را لذت اهل بهشت از نکاح - قدمگاه - گذاردن تر که انار زیر بغل مرده - آداب جماع و از این قبیل

❦ (رباعی از مرحوم قلندر) ❦

وقتی که کند جان ز تن من پرواز این کالبد مرا بصحرا انداز
دیو ث کسی بود که تلقین گوید کسی بود که آید بنماز

علماء عالی مقام، فضلا، عرفا، فقها، خطاطان و دانشمندان یزد

بطور اختصار

در یزد علماء و فقهاء و دانشمندان و خطاطان بزرگ بوده اند که اگر خواسته باشیم همه آنها را ولو بطور فهرست هم باشد یا د نمائیم این مختصر گنجایش آنها ندارد معذالک اسامی چند نقر را که از دانشمندان علوم مختلفه بوده اند ذکر میکنیم

۱- ملا محمد باقر یزدی ابن زین العابدین از علماء ریاضی در سال ۱۰۴۷ حیات داشته عالمی متبحر در ریاضیات و هندسه بوده است تالیفاتش عیون الحجاب - حواشی بر شرح تذکره خضری - تحریر مخروطات ایلو نیوس و غیره

۲- شرف الدین علی در نجوم و تاریخ و حساب قوی بوده وفاتش بسال ۸۵۰ تا لیفاتش کتاب کنه المراد فی علم الوفق و الاعداد و کتابی در اسطرلاب و حساب و تاریخ تیموری معروف بظفر نامه

- ۳- ملا عبد اللہ صاحب حاشیہ یکی بر مختصر معانی و دیگر بر حاشیہ خطائی
- ۴- قاضی کمال الدین میر حسین صاحب ہدایہ میبدی
- ۵- شرف الدین برادر قطب الدین کہ در سال ۹۰۰ ہجری حیات داشتہ
- ۶- خواجہ کمال الدین ابوالمعالی
- ۷- فخر الدین احمد
- ۸- معین الدین معلم یزدی
- ۹- امیر غیاث الدین محمد
- ۱۰- امیر معزالدین محمد شیخ الاسلام
- ۱۱- قاضی صفی الدین محمد
- ۱۲- سید رکن الدین و میر شمس الدین- مقبرہ سید رکن الدین قرب مسجد جامع و میر شمس الدین در محلہ چہار منار
- ۱۳- خلیل ابن ابی بکر آملی در سال ۷۲۵ حیات داشتہ و از علماء رصد است
- ۱۴- سید جلال الدین عضدی یزدی و پدرش امیر مبارز الدین محمد کہ سلطنت آل مظفر را در سنہ ۷۴۱ تاسیس نمود در حسن خط نیز از اعظم خوش نویسان بودہ است
- ۱۵- قطب الدین دارای کمالات و فضایل و حسن خط بود کتاب قطبیہ کہ شارح سرگذشت ۵۲ خوشنویس است در سال ۹۹۴ تا لیف نمود بعد سلطان مراد خان عثمانی چند تن دیگر از خوشنویسان بر آن اضافہ نمود و آن کتاب را مناقب ہنروران نام نہاد
- ۱۶- مرحوم حاجی رجبعلی معاصر شیخ احمد احسائی کہ مرحوم شیخ در بارہ مقامات علمی اوشرحی نوشتہ جدائی مرحوم دکتراطہری است و اورا امام الکبیر خواندہ مرحوم حاجی شیخعلی پسر حاجی رجبعلی از علماء بزرگ بودہ- مرحوم ملا اسمعیل عقدائی صاحب مسجد و مدرسہ ملا اسمعیل و نیز

محدث مزرعه موسوم بمزرعه آخوند در پیشکوه یزد از فحول علماء وفات آن مرحوم در سال ۱۲۳۰ قمری مقبره آن مرحوم جنب مسجد میباشد

۱۷- مرحوم محمد مهدی پاشنه طلا از نواده های پیر جمال اردستانی جد امی نویسنده از علماء فقه و از دانشمندان

۱۸- آیت الله مرحوم میرزا سید علی حایری که در ماه جمادی الاولی ۱۳۳۰ قمری رحلت فرموده و مرجع تقلید بوده است

۱۹- مرحوم حاجی محمد طاهر جد پدری نویسنده که از اعظام فقها و دانشمندان بوده است و آثار خیره بسیار دارد از جمله رباط انجیره اولین رباطی است از یزد بخراسان - مدرسه ابوالعالی که امروز بطرز جدید دائر است و موسوم است بدبستان طاهری - تعمیر کامل آب انبار محله ابوالعالی ساختمان مدخل آب انبار سر پلک (حاجی یوسف) تعمیر مسجد محله ابوالعالی که منهدم شده بود و نیز از طرف مرحوم حسینیخان آجودان حاکم خیر خواه یزد با تخت روان بتهران رفت و سه هزار جره میاه خالصه اهرستان را از دولت خرید و وقف بر شهر نمودند بطوریکه در وقف نامچه مصرح است و اکنون کما قرره الواقف بدان عمل میشود و دین وقف نامچه در اداره فرمانداری یزد موجود است تا ریخ تنظیم آن ۲۲۵۹ میباشد و پس از تعمیر مسجد ابوالعالی مقبره خود را در کنار مسجد بنا نهاد که اینک بطور آبرو مند تعمیر شده است

۲۰- مرحوم آیت الله آقا سید محمد کاظم یزدی و آیت الله آقا سید محمد فیروز آبادی یزدی و مرحوم آیت الله حاجی شیخ عبدالکریم که پیشوایان و رهبران عالم تشیع و موجب افتخار و مباهات عموم شیعیان بویژه یزدیها و مرجع تقلید عموم شیعیان بوده اند

۲۱- مدرس بزرگ صدرالدین محمد معاصر محمود افغان از فضلاء و دانشمندان

۲۲- مرحوم محمد علی مدرس از فضلا و فقها و بزرگترین امام جماعت جد امی آقای حاجی سید محمد باقر و حاجی میرزا آقا که فعلاً مشغول تدریس و جمعی از طلاب از محضر ایشان استفاده مینمایند

۲۳- مرحوم آقا شیخ عبدالصالح - آقا شیخ یوسف - آقا میرزا آقا - آقا شیخ محمد رضا که تمام ستارگان آسمان علم و دانش و تقوی بوده اند

۲۴- مرحوم آقا شیخ عبدالغفور « پدر نویسندة » که از اعظم دانشمندان و نویسندگان و در غالب علوم بویژه حکمت و عرفان متبحر بوده کتاب تذکرة السلاطین - تذکرة الواعظین - مصابیح الانوار لؤلؤ منثور گلزار پهلوی که منظوم است از اوست همه قبيله من عالمان دین بودند رحمة الله عليهم وفات آن مرحوم در مهرماه ۱۳۱۶

۲۵- شرح زیر بخط عالم ربانی مرحوم محمد مهدی پاشنه طلا قدس سره جد امی نویسنده میباشد

بسم الله الرحمن الرحيم تاریخ ولادت این محب خاندان عصمت و طهارت بنده ذلیل محمد مهدی ابن محمد اسمعیل ابن الحاج محمد ابراهیم ابن العارف الربانی والکامل الروحانی مولانا محمد صادق الاردستانی ابن الحاج مهدی ابن مولانا قاسم ابن مولانا جمال الدین محمد ابن العارف الکامل العالم العامل المسدد پیر جمال الدین محمد الاردستانی عفی الله عن جزائهم یوم دو شنبه ۲۵ صفر من شهر ۱۲۱۹

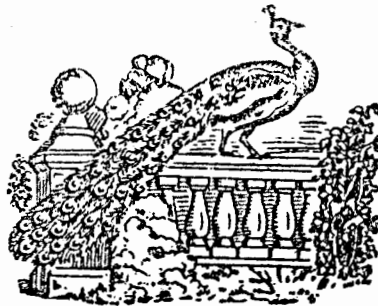
در کتاب ریاض العارفین تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت مختصری از تألیفات حضرت جمال الدین محمد پیر جمال را نوشته است که عیناً نقل میشود وفات پیر جمال در سال ۱۲۷۹ اتفاق افتاده است مدفن و مقبره وی در اردستان و مطاف خاص و عام است قدس سره

تالیفاتش که تمام بچاپ رسیده بشرح زیر است .

کشف الارواح - شرح الواصلین - روح القدس - فتح الابواب - مهر افروز - کنز الدقایق

تنبيه العارفين - محبوب الصديقين - مفتاح الفقره - مشكوة المحبين - استقامت نامه - نور علی نور -

ناظر و منظور - مرآت الافراد - دیوان قصاید و غزلیات و ترجیعات و غیره





عکس کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت
مرحوم حامیری اعلیٰ اللہ مقامه



عارف معارف عرفان و واقف موافق ايقان
مرحوم آقا شيخ عبد الغفور طاهري قدس سره

ارتفاع یزد نسبت بسطح دریا و قنوات مهمه و چاههای ژرف که جدیداً حفر شده



ارتفاع یزد نسبت بسطح دریا ۴۲۴۰ پا یا ۱۴۱۳ متر میباشد .
قصبات و دهات مهم و قنوات آن عبارتست از قصبه اردکان - میبد - تفت - سانج - مهریز
و توابع، بافق و بهاباد . شهر بابک توابع آن خرانق و توابع آن و قراء مهم و آباد یزد اغلب
در بلوک رستاق علیا و سفلی واقع است و چشم و چراغ یزد است و غالب این دهات قبل از
اسلام بوده است و سالیانه برای نگاهداری آنها مبلغی بعنوان نفقه مالکین میدهند
و بمصرف تنقیه و لاروئی و حفر پیشکار میرسد و غالب این دهات دارای جمعیت زیاد از
یک هزار نفر الی پنج هزار نفر که علاوه بر زراعت دارای کسب ذیلو بافی نساجی و قالی بافی - کرباس
بافی نیز هستند و هر دهی از پنج کرور تومان تاسی کرور تومان ارزش بیشتر دارد و فعلا چاههای
ژرف که به یکصد و پنجاه حلقه میرسد تمام در حول و حوش قنوات زده شده و مشاهده شده است
که ضرر و زیان چاههای مزبور بقنوات بسیار شدید و جبران ناپذیر است بهمین جهت هر روز
کشمکش و زدو خورد و دعاوی زیاد در داد گستری نسبت باین موضوع مطرح است . و تا کنون
چندین قریه مهم و آباد بکلی خشکیده یا در شرف خشکیدن میباشد و ساکنین آن که هم شریک
الملک و در آنجا خانه ولانه داشته اند آواره شده اند



قصیده شاعر توانا مرحوم عبدالوهاب طراز یزدی در مدح حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه

ای آفتاب انجم و ای ماه انجمن
از بذله گو حریفان حرفی نه جز فسوس
هم از غزل سرایان خالی شده سرای
زان خیمه ها نشانی پیدا نه جز فلك
تاریك شد شیم چو ز کام رقیب چشم
بر توده های ريك نشستم بیاد دوست
از بس فشاند ریگ بر اندام من سحاب
دیدم ز بز مگاه سر سروران امیر
بر جای باده خون جوانان سرو قد
بر رسته خار و خس و خاشاك و خاربن
گفتی نمونه ای ز شریعت شد آنحدود
شمس الهدی حقیقت حق صاحب الزمان
در بحر ممکنات مهین گوهری ثمین
حیران غیبت تو همه جان انس و جان
تا کسی بود نگین سلیمان بدست دیو
تا چند بر سروش بزد چیره اهرمن

شاعری در وصف مرحوم طراز گفته است .

شعر طراز و خط طراز و خد طراز این هر سه تحفه ایست که کس در جهان ندید

ایضاً قصیده طراز در مدح فاطمه زهرا سلام الله علیها

ناگهم از در در آمد آن مه تابان
حالت منظور بلکه غیر بد انسان
با دلی از غم چوزلف خویش پریشان
بر طرف مه گسسته رشته مرجان
نرگس شهلایش گشته لاله نعمان
ماه تماش زتاب درد خوی افشان
گفتمش ایجان فدای همچو تا جانان
وی ز نهال قدت زمین همه بستان
چشم تو جادو ولی بروضه رضوان
چيست ندانم که گشته ای تو پریشان
لاله حمرای مهر گشت نمایان
بیخبر از لعب چرخ و بازی دوران
دیدم گشته چشمن ز لاله نعمان
گل را دست صبا دریده گریبان

گشت نهان شامگه چو مهر درخشان
لیک بها لیکه هیچ دیده مبینا د
با تنی از درد همچو جان من افکار
بر ورق گل فشا ده عقد لالی
ریخته از بس بگل گلاب ز نرگس
سرو بلندش ز بار غم متمایل
من متحیر بحالتی که چگویم
ای ز بهار رخت جهان همه گلشن
خال تو هند و ولی بچشمه کوثر
گشته پریشان جهانی از سر زلفت
گفت که دی صبحدم چو بر اثر صبح
غافل از اندیشه سپهر و ستاره
دیدم گشته هوا ز عکس شقایق
بلبل را حال گل نموده زبان لال

سوره ای از وصف او صحایف انجیل . آیتی از مدح او دفا تر قرآن

بضعه کف الوری محمد مختار

همسر شیر خدا شهنشه یزدان

این قصاید هر کدام شصت بیت و بیشتر است در اینجا برای آنکه ذکر از مرحوم طراز شاعر بلند پایه و قدرت وی در سرودن اشعار نغز و دلکشی شد ، با شد قسمتی از این دو قصیده را قلمی نمود رحمة الله علیه

نقل از کتاب در آغوش خوشبختی

کتاب - کتاب آموز گاریست که رایگان ما را تعلیم میدهد . هیچوقت ملول نمیشود و همیشه در انتظار مان بیدار است . همه وقت با چهره گشاده ما را می پذیرد و بدون دریغ مکثات خاطر خوش را در اختیارمان میگذارد . از مصاحبت ما دلگیر نمیشود و از مناقشه و جدال خشمگین نمیگردد . هرچه بپرسیم با ملایمت جواب میدهد و هر چه را نمیدانیم با رأفت و مهربانی ب ما می آموزد و هیچوقت ما را سرزنش نمیکند و معلومات خود را بر خمان نمیکشد در اینصورت بهتر از کتاب چیزی نیست و بهتر از کتابخانه جائی در دنیا وجود ندارد دانشمندی در ستایش کتابهای خود میگوید « گروهی دوستانی جانی و یکرنگ دارم که شب و روز خویش را با آنها میگذرانم ، دوستان من هم از نام آوران جهانند که قرون و اعصار را درهم پیچیده فواصل دنیا را از میان برداشته تا بخانه من رسیده و در خانه چشم جای گرفته اند . هر وقت بخواهم بدیدن آنها میروم و هر جا بروم آنها را بهمراه خود میبرم بقدری

خوش محضر و شیرین زبا نند که هیچکس از صحبتشان سیر نمیشود . بزبان طبیعت سخن میگویند و اسرار حیات را آشکار میکنند ، زمان و مکان را از پیش برداشته مرا با مردمان قرون سلف آشنا میسازند بمن میگویند چگونه زندگی کنم و چگونه بمیرم . وقتی غمگین میشوم آتش غمرا با آب حکمت فرو مینشانند . در مقابل محبتهای خود ازمن تمنائی ندارند و برای خدمتهای خود پاداشی نمی طلبند .

چون بخش دوم این کتاب که شامل قصص و حکایات و مغالطات نغز و افسانه های مختلف مجلی بود بالغ بر سیصد صفحه و حجم و قطر کتاب زیاد میشد بنا بر این آنها را از این جزوه حذف نمود تا علیحده بطبع برساند باضافه مطالب بخش اول با موضوع بخش دوم کاملاً متفاوت بود و مناسبت نداشت ولی بنا بر خواهش چند نفر از دوستان فقط يك حکایت بسبك گلستان در اینجا نقل میشود .

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر



مقدمه - شبی از شبهای تاریک که در باره روزگاران وحدت و فراغت با کثرت ووصلت مقارنت میکردم و در تامل این معنی ژرف و باریک بودم، سر بجیب تفکر فرو برده و در بحر فکرت مستغرق بودم که ناگهان یکی از یارانم از در آمد و با سوا بق محبت و پیشینه مردتی که در بین بود ملاطفت کرد و گفت: برخیز و تیغ زبان از نیام بیرون کش و بر شیوه استادان پیشین کاخی از سخنان شریں بیادگار آئین ده

ایکه پر کرده (۱) آمه از (۲) شهبوی ویکه سر کرده خامه از فولاد
نسزد چون توئی چنین خاموش نکند مرد ره ز غم فریاد

دیدم در حق من راهی بغلامی پوید - تمجیدی از حدم بیرون میکند سخنش قطع کردم و گفتم استادان پیش بدانش و خرد و کیش آنچنان بودند که گوی بیشی و پیشی زدند و بر بودند هر آنچه در خور گفتست گفته اند ایشان هر آن دریکه ز دانش بجاست بگشودند دیگر مارا پس از آن سخنی تازه و گفتاری نو بر جا نمانده ولی این توانم که دفتری از گفته های پریشان بتقلید ایشان آنسان انبازم که طراوت و اوراقش را باد های مهر گانی پش مردن نیارد و حلاوت مطایبا تش را تقلبات روزگاران مندرس کردن نتواند امید آنکه بزرگان کشور سخن پردازی که از خلال سطورش حقایق مستور دیدن توانند عبارات مستهجن را تعبیراتی مستحسن کرده و من بنده را ممدور و معفو دارند

حکایت - خشت زنی را حکایت کنند که در بلای عزوبت از دستگاه خدنگ و دست تنگ بفرغان آمده شکایت پیش پدر برد که عزم مزاجت دارم تا در کنار دلدار شیرین گفتاری دامن کامی فراچنگ آورده که بیش از این طاقت اباظت ندارم، پدر گفت ای پسر این خیال و ملال از سر بند کن و پای قناعت در دامن اباظت کش که لذت نه بسائیدن است بلکه خوردن و آسائیدن است.

پسر گفت ای پدر دوام و بقای نوع و تمتع از لذت حقیقی مادی و معنوی را انبیا
هر قوم و حکماء هر ملت در منا کحت و مزاجت دانسته و هر آنکس را که منکوحه ای
محبوبه نباشد هر گز خوابی آسوده نکند و لباس پاک نباشد و طعامی لذیذ نباشد چنانکه گفته اند
ز نیت باید در خانه تا شوی راحت که هم بروز انیس است و هم شب محرم
لباس پاک بپوشی خوراک پاک خوری غمت خورد همه گر باشد ز دوران غم
پدر گفت ای پسر فواید مزاجت چنانکه تو گفتی بسیار است ولیکن مسلم چند طایفه راست.
نخستین بازرگانیکه با وجود منکوحگان دلاویز و کنیزکان طرب انگیز هر روز
بشهری و هر شب بمقامی از خیال نفقات اهل و عیال فارغ البال بوده و در هنگام نیران
آتش شهوت در عالم وحدت چون موسی ید و بیضا کند و هر آنگاه که از سفر باز آید خانه ای
آباد و زوجه دلشاد و مولودی خداداد یابد.

خواجه آنستکه خود در سفر و زن به حضر او تجارت کند و این دگری کار دگر
دل آن یک همه آسوده زرنج کم و بیش لب این یک همه پر خنده ز بعد سر خر
چون بیاید ز سفر خانه بیابد آباد زوجه دلشاد و در آغوش یکی طرفه پسر
اصل سوداگری و مایه بازرگانی همه اینست که در وی نبود نیم ضرر

دوم- پیا اندازیکه با فصاحت بیان و طلاقت لسان در کوچه و خیابان غریبان دیار و
مهجوران از معاشرت بتان عیار را شیروار شکار کرده و زوجه زیبا بدیشان ناید تا از برکت
این همت از بلای نفقات اهل و عیال رسته و همواره نوشی بی نیش و معیشتی بی بلیت داشته
باشد

وجود زوجه زیبا عدیل زرو طلا است هر آنکه دید رخس قدر و قیمتش داند
کسیکه دلت غیرت کشید و مس مس کرد براه کسب معیشت چو خر بگل ماند

سوم- سیاستمداری که در هوای جاه و مکنت و ترفیع مقام و رتبت ماه روی زرین موی کوتاه دامن سیمین بدن شوخ و شنگی را از اقصای بلاد فرنگ بچنگ آورده چندانکه ابروی سر کج دلربایش استقلال دل زمام داران جمهور را تهدید کند و شعشعۀ ساقهای بلورینش از پس جوراب رنگین قلم در بین اصابع (۱) ارباب سیاست بلرزش اندازد.

بنازه دست آن استاد کالین جوراب نازک بافت که مغناطیس جان گوئی بتار پرنیان دارد رجال مملکت هر شب بعیش و نوش و رقص دعوت نموده عزت و حرمت نمایند و در تراکم امور بمساعدت و معاضدتش کوشند و مهم داران مصادر صحبتش را غنیمت شمارند و هر روز بر عزت و متعشش افزایند تا در ظل سعادت و میمنت این مزاجت در اندک مدتی بی بضاعت مادی و معنوی بمدارج عالییه و کالات و وزارت سرافراز شده شرق و غرب ممالک محروسه بی جدال و عناد اطاعتش را واجب شمرند و طوق عبودیتش را بگردن نهند.

خوش آن بانوی زرین مو که از شهر فرنگ آرند کسان همراه آوردند و اکنون میرو سالارند که از هر موی زرینش هزاران دل بچنگ آرند نه هرگز دل غمین دارندونی نامی زنگ آرند

چهارم - ابلهی که از علامات مردی جز موی ریش و سینه پیش سرمایه ای نداشته و روزگاری بسختی و بدبختی در کوی و خیابان و کوه و دشت و بیابان گذرانیده تا از برکت بخت بیدار و گردش اختران سیار یکی از روسپیان بلا دیده و محبت شجنه کشیده برای مصلحتی و یرا بشوهری اختیار کند و مال و منال و خواسته و اندوخته سالیان دراز را بهوای آن نفس نفیس نخواسته در قدم ریزد و در تمنای لقایش سر از پا نشنا سداً بآنتیجه لوازم عیش و نوش موجود و دیده عاقلان از رشک معیشت بی بلیمتش کور.

عجب کاریست... که هر کس این هنر دارد دلی خرم لبی خندان و جیبی پر ز زر دارد

بساط عیش و نوش روز و شب اندر سرا بر پا نه خوف و نی رجا هر گز ز کار خیر و شردارد
 خوش است و عالمی در سایه الطاف او خوشدل خوش آنکاری که در گیتی نشاط از هر دوسر دارد
 بهشت عدن اگر خواهی بر و جا نا . . که هر شاخش در این گلشن هزاران بارو بردارد
 چنین صفتها که گفتم در مزاجت موجب فراغت بال و تحسن حال و مزید عزت و
 مال است و هر آنکس بهوای ساقی سیمین و لالی رنگین و موئی پرچین فریب دیو شهوت
 خورد و بامید راحتی موهوم در بند و صلتی مشغوم افتد نصیبش جز شمی شادمانی و روزگاری
 ماتم و پشیمانی نبوده و در راه تحصیل مؤنه و معاش روزش چین شب و شبش دوزخی پر لهب باشد.
 مبنده دل بخط و خال دلبران هر گز مباحش شیفته قد سرو و ابروی خم
 تو را چکار که زلف نگار پرچین است تورا چکار فلان دختر است حورشیم
 چرا ز هجر نکویان چنین بگری زار جفا ز دست پر ییچهرگان بری و ستم
 پسر گمت ای پدر هر چند پند و اندرزت مشحون است بحکمت افلاطون و جالینوس
 ولی افسوس که در غریزه جوانی و بهاد آنکه میدانی تأثیری نبخشد و بر متون فلسفه و
 حکمتش اعتبار و اعتنائی نباشد .

و مرا دیگر بیش از این طاقت صبر در اباطت نیست اکنون میروم و تو را وداع میگویم .
 رفتم که بچنگ آرم شیرین بت عیاری سیمین تن وزرین مو، دلجوئی و دلداری
 همچنین دیار بدیار میرفت تا رسید بشهریکه نغمات روان اسای نورسنگان لاله زار زیبائیش داغ
 حسرت در دل لاله بویا نهاده و هوای بردگیان سرمست خرافاتش خرامانش شکیب صاحبان
 بیاد فنا دادی .

خوب رویان سیاه چادر سیمین بر چون روز روشن در دل شب پنهان و چهره ماه پیاره
 نقاب موئین سیاه پوشیده داشته .

مثال چادر مشکین که بر بیتی زیبا است همان نهان شدن روز در شب یلداست
 سیاه پیچه موئین بروی ماه به بین چه فتنه‌های نهان کز خلال آن پیداست
 جوانرا از دیدن آن مناظر نا دیده آرام از جان و توان از تن سپری شد حیران و
 سرگردان در پی این و آن میرفت و کسش از بی برگی نام و نشان نمی پرسید تا شب در رسید
 بیچاره و سرگشته خود را بکناری کشید و با بالش خشت و وساده سنگ در رهگذری تاریک
 و باریک بخواب گران اندر شد .

آگه کنم ز حال دل از سنگ کوهسار گریان شود بحال من خسته زار زار
 خشم بجای بالش سنگم و ساده است سیلاب خون روان شده از چشم اشکبار
 چنانکه پاسی از شب گذشت و حرارت آفتاب رو بزوال نهاد جوان لرزان و پریشان از
 خواب نوشین (۱) جسته تا خواست حرکتی در پی کسب حرارتی نماید سگان کویش از نیش
 و شحنة بد خویش از پس راه فرار بپستند، در این گیسو دار پایش بسنگی ناهموار مصادف آنسان
 بیخود و بیهوش از پا درآمد که گفتی جهانرا بدرود گفت .

تا زرنبا شدت بره عشق پامنه کاین آستانه قدر جوان خوار میکند
 ماعاشقیم و مفلس و گمنام و در بدر کو دلبریکه فکر چنین یار میکند
 پس از چندی همینکه بخود آمد، ونیمه چشمی گشود در آن عالم بی تابی جهانی دگرگون
 یافت و چون ژرف نگرست دید .

به پادر آنجا بزمی خوش و گش ورنگین (۱) شگفت انجمنی دلپسند و رامش جان
 در آن ندید بجز دوستی و یکرنگی وزان نیافت مگر خرمی و دادستان (۳)
 بزمی که هزاران شمع شب افروز در یکدم باسوز و گداز سرها در راه شب زنده داریش
 فدا میکند و صدها صراحی مالا مال بر یختن خون خویش بر خیل (۴) میگسارانش مباح و
 (۱) شیرین (۲) گش بفتح خوب و خوش (۳) دادستان- چون تابستان رضایت خاطر (۴) جمعیت

حلال میداشتند خنیاگران نغمه سرا بازخمه های موزون، چنگ و ارغنون بساط آشتی گسترده
و در پایان عشرت و مستی دست افشان میسرودند .

بیا بیا که دگر گاه نوش و مستی شد بیا بتا و ز نو زنده کن روان روان
بیا در این شب واز کار موگره بگشا هزار ها شب یلدا بروی ماه افشان
جوانرا از رؤیت این مشاهدات و استماع الحان این ابیات روانی از نو در کالبد مید
چون بر خود غلطید و درست چشم بگشود سر در کنار پری پیکری دید .

بتی که رویش، با آفتاب بسته گرو مهی که مویش، با شام گشته هم پیمان
بسرز چنبر گل، بر فراز توده مشک همال (۵) خرمن مه کرده در شب باران
در دم از جای بر جست و در گوشه بزم سراسیمه و حیران نشست تا مویش بشانه زدند و
موی رویش ازاله نمودند و جامی چند باده اش پیمودند همینکه لحظه ای آرمید و توان سخن
گفتن در زبانش پدید گردید ساز و آواز به یکسو نهادند و با نوبی آن بزم از گذارشش پرسید
وی سراسر داستان پند پدر و سفر و ریاضت در راه اباظت را آنسان بیان کرد که بانو بر حال
تباحش رحمت آورد و دگر روز بحمامش فرستاد و نعمت و خلعتش با نعام داد .

چشم بختش باز و گردنده سپهرش یارشد پایش از گل خارش از پادولتش بیدارشد
گنج باد آورد بخشیدش دگر باد مراد تیره شامش روز و روز دشمنانش تار شد
در نجها یاران برندی تا بدیوئی رسند رنج نا برده بسی دیوئی این را کار شد
در شب این روز بگفته بانو بزمی رنگین آئین دادند و شمع افروختند و خوان گسترده
و صراحی نهادند، ساغر چیدند و نواها ازهر گاه با ساز و آواز دم ساز کردند و دادنوش و مستی در دادند
و چون نیمه ای از شب گذشت بزمیان سرای پر داختند و آن دو رابی رقیب و مزاحم گذاشتند .

کنونکه خانه تهی گشت یکسر از اغیار بکام دل بستا فیم کام دل از یار
 پس جوان از جای بجست و در به بست و دست بسوی یار دلداری با زید و آنسانش در
 بر کشید و کام دل بپشید که دیگر وقتی از اوقاتش دست تعلق از دامن بر ندا شتی و هر شبی
 که عزم ددرش نبودی در بسترش آسوده نگذاشتی و گفتی .

چون تو ام مفتخور نره خری شو شاید تا لب لعل مرا با لب و دندان خاید (۱)
 روزگاری در آن گلستان سرای مینو نشان شادان و خندان ساغر در کف ودلبر در بر،
 حریفان بایونش بشناختند و دانستند که مطمحن نظر وی واقع شده پس از اندکی ذکر جمیلش
 در افواه سران و آزادگان کشوری و لشکری پراکنده و برای تقرب بدستگاه و آسودگی
 خاطرش نگفته و نخواسته از هر حیث و جهت فراهم ساختند و سوابق درخشان خدمتش را از
 مجاری معموله چنانکه شاید و باید گذرانیدند تا در یکی از دوا دین مهم مملکتی قدم بر اوج
 حشمت و ابهت نهاده و رتق و فتق امور را آنسان یگانه کار پرداز و حکمفرما گردید که انگشت
 صاحب دلالان در دهان طعمه دندان گردید نا تمام

حقیقتی تلخ و ناگوار و اسف انگیز

در پیام اخیر وزیر فرهنگ گفته شده بود ما امروز با این مشکل بزرگ رو برو هستیم
 که سطح معلومات دانش آموزان و تحصیل کرده ها به طرز اسف آوری تنزل یافته و ایمان
 و دلبستگی آنان بقرا گر فتن علوم و فرهنگ واقعی سستی پذیرفته است . ما در دبیرستانها
 بشاگردانی بر میخوریم که هنوز چهار عمل اصلی حساب را نمیدانند و بی اغراق از نوشتن نام
 خود عاجزند . ملخص از ماهنامه فرهنگ شماره اول دیماه ۱۳۴۰

یادی از دکتر هادی طاهری و دکتر محمد طاهری

دکتر هادی طاهری فرزند مرحوم آقا حسین حکیم از فضلا و دانشمندان در علوم قدیم و جدید تحصیلات کافی داشت و طبیبی حاذق بود بر اثر حسن شهرت و مردم داری وی ۱۲ دوره از شهرستان یزد بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید مردی سیاستمدار و خلیق و مردم دار صبور و برد بار و کاملاً بی طمع بود خدمات مهمی به یزد و یزدی نمود بیمارستان پهلوی بهمت وی ساخته و پرداخته گردید و نیز آب انبار جنب مقبره شیخداد که با لغ بر ۹۴ هزار تومان مخارج آن گردید بر حسب دستور و مساعدت و معاضدت وی بود :

لازم است شرکت کنندگان در این امر خیر را نیز یاد آور شویم .

- | | |
|--------------------------------|---------------|
| ۱- آقای حسین نو شیروانی | ۲۱ هزار تومان |
| ۲- آقای محمود ریسمانی | ۱۸ هزار تومان |
| ۳- آقای حاجی میرزا تقی رسولیان | ۱۸ هزار تومان |
| ۴- آقای عبدالحسین نیکپور | ۱۸ هزار تومان |
| ۵- آقای دکتر هادی طاهری | ۸ هزار تومان |
| ۶- آقای مهدی طاهری | ۱۰ هزار تومان |
| ۷- متفرقه | ۱ هزار تومان |

جمع ۹۴ هزار تومان

آغاز ساختمان و خاک برداری گوداب و انبار مزبور در تیر ماه سال ۱۳۳۱ شمسی پس از انجام و اتمام گوداب انبار و سایر مقدمات آن تقریباً دو سال تعطیل گردید پس از آن بدستور



مرحوم دکتر هادی طاهری
هنگامی که نماینده مجلس شورای ایملی بوده اند

آنمرحوم اعتباری از طرف اشخاص فوق تهیه و مجدد شروع بساختن گردید و در سال ۱۳۳۵ با تمام رسید و از بهترین آب انبارهای یزد بشمار است و بنام آب انبار طاهری موسوم گردید. در آن موقع استاد بناء روزانه هشت تومان و کارگر روزی ۱۵ ریال و اواخر د و تومان و فعلاً استاد بناء روزی ۱۵ الی ۱۸ تومان و کارگر ۵ تومان میباشد و نیز مدرسه ای جنب آب انبار مزبور از طرف اداره فرهنگ یزد بر اثر اقدام معظم له ساخته شد که اینک دبستان شش کلاسه دخترانه میباشد و خدمات دیگر بسیاری بفرهنگ و بهداری نمود و در ۲۲ تیر ماه ۱۳۳۶ مطابق ۱۵ ذیحجه ۱۳۷۶ رخت هستی بعالم نیستی کشید و در تهران در مقبره اختصاصی در امام زاده عبدالله مدفون گردید رحمه الله علیه

تاریخ ولادت آنمرحوم در سال یک هزار و سیصد و قمری میباشد. و دو فرزند یکی د کتر در علوم طب موسوم بد کتر ضیاء الدین و دیگر د کتر محمد مهندس طاهری بیادگار گذارد تاریخ فوت مرحوم د کتر محمد طاهری برادر کتر هادی طاهری اثر خامه ع آیتی

سرای دلها شکست تبه شد از پای بست	محمد طاهری چو رفت از این سرای
ز خانه چون شد روان بکاروان جهان	فغان کز این کاروان نماند بانك درای
طبيب عیسی نفس ثانی روح القدس	پزشك فرخ سیر حکیم فرخنده رای
اگر چه خود این پزشك چاره گر خلق بود	چاره خود را نجست داد از این ماجرای

« محمد طاهری برفته کز این سرای »

(۱۳۶۳)

و در امام زاده جعفر مدفون گردید. کمتر کسی چون او خدعت بمردم مخصوصاً بطبقه مستمندان نموده و مانند وی محبوب القلوب بود.

آب انبار قرب کوچه شاه عبدالقیوم نبش خیابان شاه یزد از آثار خیریه آنمرحوم است



مرحوم دکتر محمد طاهری هنگامیکه ریاست بهداری یزد
را عهده دار بوده است

خَنَك كَسِيكَه پَس ازوی حدیث خیر كنند كه جز حدیث نمی ماند از بنی آدم
و چون مبتلا بكسالت قلبی بود تاهل اختیار ننمود و بسبب همین كسالت در سن پنجاه
و چند سالگی بدرود حیات گفت ر حمة الله علیه



مرحوم دكتر هادی طاهری هنگامی كه بتحصیل علوم قدیمه اشتغال داشته اند

اینک چند غزل از گلزار پهلوی تالیف مرحوم طاهری قدس سره

*(غزل) *

دل سالها بود در جستجویش	گشتش میسر دیدار رویش
چون چشم من دید آنماه تابان	کردم نشیمن در خاک کویش
افتاده دلها در دام زلفش	بسته است جانها با تار مویش
آن روی زیبا آن قد رعنا	نطقش چوطوطی چون مشک بویش
در آستانش خوبان مقیمند	در انتظار روی نکویش
زان چشم مستش دل شد ز دستم	من عاشقانه رفتم بسویش
نوشین لب او چون چشمه خضر	شیر است و شکر آن گفتگویش
کرده است زاهد از زهد توبه	ز آب خرابات داد او وضویش

این طاهری را دل رفته از دست

پیوسته باشد در آرزویش

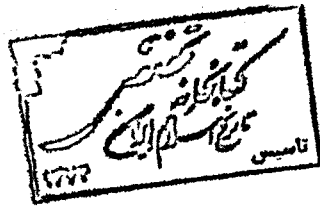
بیا بیا تو بسوی من ای خجسته نگارم	به بین که از غم هجرت چگونه زار و نزارم
اگر چه غایبی از چشم من نمیروی از دل	توئی انیس و توئی مونس اندرین شب تارم
توئی چو کعبه و کوی تو قبله حاجت	بصبح و شام از این رو بسوی کوی تو آرام
چو دیدم آن گل رخسار و قامت رعنا	ربوده از سر من هوش برده صبر و قرارم
تورا که برده ای از من قرار و طاقت و آرام	مگر چگونه من از دامن تو دست بدارم
غبار خاک سر کوی تست سرمه چشمم	نسیم باد مگر آرد آن خجسته غبارم

اگر که وصل میسر شود ز بخت زمانی
 گرفته ملک دلم را سپاه لشکر حسنش
 امان نمیدهدم تا که کام خویش بر آرم
 مرا چو آهوی وحشی گرفته میر شکارم
 من ارچه هیچ ندارم برای حضرت تو
 ولی بشرح جمالت چو عند لیب و هزارم
 ز طاهری برسان ای نسیم صبح سلامی
 بسوی آن شه خوبان و آن خجسته نگارم

چند غزل از کتاب گلزار پهلوی تالیف عارف معارف ربانی
 و واقف سرسبحانی مرحوم آقا شیخ عبدالغفور طاهری طاب الله ثراه

*(غزل) *

امروز ز عشق یار من سرخوش و سرمستم
 چون طلعت زیبایش در صبح ازل دیدم
 از باده عشق او سر رشته شد از دستم
 این آتش عشق تو هرگز نشود خاموش
 پیمان بسر زلفش با شام ابد بستم
 اندر طلبت هرگز از پای نه بنشستم
 جز عهد تو ای جانای عهد همه بشکستم
 موی تو بود سنبل روی تو بود چون مهر
 دست من و دامانت تا بوده و تا هستم
 با مهر جمال تو چون ذره به پیوستم
 مشتاقم و مهجورم تا کی ز تو من دورم
 در وصل تو ایجانا دیر است که دلبستم
 ای شاهد مه سیمای یکدم بنشین با ما
 در کوی تو من شبها دیر است که بنشستم
 از طاهری ارخواهی از لطف تو آگاهی
 از عشق جمال تو بی باده و می مستم



❁(غزل)❁

مرا بخاک سر کوی تست روی نیاز
اگر گلی تو گل گلستان فردوسی
مرا که دولت وصلت میسر است امروز
مرا که خیل غمت کرده است بی سامان
تو را که زیر زبا نیست چشمه حیوان
ز حال طاهری از راه لطف گرپرسی
در آفتاب جمال تو محو و حیرانم

«(غزل)»

خوش بلبل و جوش گل است و فصل بهار
بهر کجا گذری ساقیان زهره جبین
بزم عیش بلند است بانك نوشا نوش
بیا بباغ و تماشای صنع یزدان کن
مخدرات نباتی همه ستمبرق پوش
گرفته عاشق و معشوق دست یکدیگر
بین چگونه فتاده است ژاله بر لاله
بزرگوار خداوند قادر ذوالمن
فروغ مهر بود ذره ز قدرت او
زبان طاهری از وصف او بود قاصر
خوش است سیر و تماشای گلشن و گلزار
بهر طرف نگری مطربان خوش رفتار
رسد بگوش فلک بانك نای و بربط و تار
چه قدر تیسست که نقاش صنع برده بکار
بجلوه آمده افکنده پرده از رخسار
نه هیچگونه تمنا بجز که بوس و کنار
چگونه لؤلؤ و گوهر شود زا بر نثار
که حکمتش همه جا ظاهر است از آثار
جمال ماه بود جلوه ز طلعت یار
که میتواند وصفش یکی کند ز هزار

((غزل))

بر ا ه عشق تو من هر چه داشتم دادم
 مرا که سیل غمت کرده است خانه خراب
 مگر تو زاده حوری بدین بدیع جمال
 مرا که بوده ام از اهل علم و فضل و کمال
 ادیب عشق مرا خواست تا کند تعلیم
 شدم بمکتب تا علم عشق آموزم
 شدم چو بنده ات از هر دو کون آزادم
 کجا روم چکنم کی رسد بفریادم
 در این زمان تو چو شیرین و من چو فرهادم
 هوای کوی تو آنها بهره از یادم
 کتاب شرح جمالت به پیش بنهادم
 حدیث مهر و وفا یاد داد استادم

بسوی ظاهری از راه لطف کن نظری
 و گرنه میکند این سیل غم ز بنیادم



((غزل))

اینکه خفته است در این خاک سیه
حرفه ام حامی مظلومان بود
باز جوئید اگر از حسیم
در جهان دیده بسی رنج و الم
عاقلان را همه رهبر بودم
رنج بردم پی تحصیل و کمال
بوده جد پدرم رهبر دین
جد امی بودم پیر جمال
مرشد کامل ارباب وفا
گرچه مقبول بدم نزد کسان
ای کسانیکه بدانش یارید
قد می رنجه نمائید همی

اینکه عمرش بجهان گشته تبه
کوشم هم‌ره محرومان بود
ز آل طاهر بود اصل و نسبم
جنگها کرده بارباب ستم
اندرین ره تن خود فرسودم
شد کمالم همگی رنج و ملال
شیخ طاهر که بد از اهل یقین
که بد او قطب و نبودیش همال
خانقاهش همه از اهل صفا
ز کسی مهر ندیدم بجهان
مهرانید و نکو کردارید
بر مزارم بنشینید دمی

« بر سر خاک مرا یاد کنید »

« بیکی فاتحه دلشاد کنید »

☆ ((غزل)) ☆

یا قوت لب دلدار گوئی که ز بیجا دا است
از نطق سخن گوئی طوطی شکر ریزا است
آنروح مسیحا دم در جلوه گری هر دم
این شاهد گل رخسار سیمین بر کشمیرا است
آهو بکمند آرد با زلف به بند آرد
هستم ز تو چون من دور هرگز نشوم مسرور
این عمر گرا نمایه چون برق بماند گذشت
جز حق که بود باقی هستیم همه فانی

☆ ((غزل)) ☆

بزیر زلف چو دیدم جمال چون ماهش
کسیکه هیچ ندارد خدای را منظور
اگر ز روی وریا خرمی تو جمع آری
کسیکه صاحب گنج است او نه درویش است

مکن تو جور و جفا اینقدر روا نبود

ز طاهری چو نترسی بترس از آهش

*(غزل) *

اشارتھا بہ بینم من زابرو از این مو کی توانجستن رھائی مرا نہ طاقت و صبر و قراری لبان لعل چون خون کبوتر کجا یا ہم من از عشقش رھائی چو بر بغداد دل افراخت خیمہ الا ای باد شبگیری تو بر خیز چو چشمت گشت روشن از جمالش	دو صد دل بسته او با تار یکمو کہ بتواند رھائی از کف او دلم را بردہ آن یار سمن بو سواد زلف چون پر پرستو کہ عشق او مرا ہم تارو ہم پو گرفت او ملک دلرا چون ہلاکو بیا و یک گذاری کن ہدانکو سلام ما رسان بر یارو برگو
--	--

ز ہجرت طاہری زارو نزار است

تن او از بقاہت گشتہ چون مو





دانشمند محترم مهدی طاهری یزدی

پایان